



سیری در معارف اسلام

خیر و شر مسئله اساسی انسان (۲)

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

کرمانشاه - مسجد بروجردی - دهه اول صفر - ۱۳۹۳ هـ ش



www.erfan.ir

خیر و شر مسئله اساسی انسان (۲)

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: محمد مهدی نجفی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: خیر و شر، در خطبه‌ای از امیرالمومنین علیه السلام..... ۱۱

اشاره‌ای به مقام و فضائل گوینده این سخن..... ۱۳

معنا و مقصود امیر المومنین از این جملات چه بود؟..... ۱۵

اشاره به چند مورد از بیان خیر و شر در آیات قرآن..... ۱۵

ادامه جمله حضرت امیر المومنین در خطبه..... ۱۸

نمونه‌ای از شر در روایات..... ۱۸

نمونه‌ای از خیر در روایات..... ۲۰

روضه دفن ابی عبدالله علیه السلام..... ۲۲

جلسه دوم: یادآوری..... ۲۵

ویژگی‌های شخصی که خیر را در زندگی اجرا و شر را از آن حذف کرده..... ۲۷

جایگاه این انسان..... ۲۸

ندیدن باطن عالم دلیل بر نبودن آنها نیست..... ۲۹

روایتی دال بر این که اگر انسان ظرفیتش را داشته باشد باطن عالم را می‌بیند..... ۳۰

مثالی از قرآن برای این مطلب..... ۳۱

نمونه‌ای از علما که این توانایی را داشتند..... ۳۱

انسانی که خیرها را بپذیرد و شرها را حذف کند می‌تواند به این مقامات برسد..... ۳۳

راه هدایت مردم از محبت میگذرد نه خشونت..... ۳۵



خیر و شر مسئله اساسی انسان (۲)

- ۳۶..... نمونه‌ای از محبت تاثیر گذار پیامبر ﷺ
- ۳۷..... جمع‌بندی و بیان منبع سخنان
- ۳۹..... **جلسه سوم: درگیری دائمی انسان با مسئله خیر و شر**
- ۴۱..... علت دشواری هدایت کردن گرفتاران در شر
- ۴۲..... انبیاء و ائمه اطهار ﷺ مانند طیب هستند
- ۴۲..... چه کسی و توسط چه کسانی به ما دستور عمل به خیرها و دوری از شرها را داده؟
- ۴۲..... شناخت بیشتر خدا جایگاه دستورات او را معلوم می‌کند
- ۴۳..... دعای جوشن کبیر، یکی از منابع شناخت خدا
- ۴۳..... قسمت‌هایی از دعای کمیل، منبعی دیگر برای شناخت خدا
- ۴۴..... تفاوت خدایی که توسط معصوم معرفی بشود با خدایی که دیگر ادیان معرفی می‌کنند
- ۴۵..... معرفی خدا در اشعار برخی حکما و علما
- ۴۶..... انسان، غیر از خدا، آشنای حقیقی دیگری ندارد
- ۴۷..... بازگشت به معرفی خدا در اشعار برخی حکما و علما
- ۴۸..... قیمت جانی که خدا به انسان داده با هیچ چیز قابل مقایسه نیست
- ۵۰..... منبعی دیگر برای شناخت خدا، دعای عرفه
- ۵۰..... منبعی دیگر برای شناخت خدا، دعای ابوحمزه
- ۵۱..... جمع‌بندی و بیان بخش‌های سخن در جلسات بعد
- جلسه چهارم: اثر هیچ خیری صاحبش را گم نمی‌کند و اثر هیچ شری صاحب آن شر را**
- ۵۳.....
- ۵۵..... آثار خیر و شر گاهی در همین دنیا به صاحبش می‌رسد و گاهی در آخرت
- ۵۷..... ممکن است خود گناه بخشیده شود اما گاهی آثار دنیایی‌اش برداشته نمی‌شود
- ۵۷..... حاکم مطلق، عجله‌ای برای عقاب محکومین ندارد و به آن‌ها فرصت بازگشت می‌دهد
- ۵۹..... نمونه‌هایی از شر گریبان گیر بعد از سال‌های طولانی



فهرست مطالب

- در بهشت، خداوند با لطفش خاطره گناهان را از دل انسان پاک می کند..... ۶۰
- نمونه‌ای تاریخی از گرفتاری برزخی انسان به اثر شرهای دنیایی اش..... ۶۱
- مثالی برای بازگشت سریع شر به خود انسان..... ۶۲
- همنشینی انسان، با اعمال شرش در قیامت، موجب اذیت اوست و بالعکس..... ۶۵
- جلسه پنجم: جایگاه علم در شناخت مسئله خیر و شر..... ۶۷**
- دو راه برای فهم دین و فهم خیر و شر حقیقی وجود دارد..... ۶۹
- اگر آگاه به دین نباشیم، فریب خیر و شرهای ساختگی می شویم..... ۷۰
- بازگشت به راههای شناخت دین..... ۷۱
- علمی که برای ساخت انسان است، علم دین است..... ۷۱
- جایگاه این مجالس در آموزش و آموختن دین..... ۷۲
- مسئولیت سنگین ثروتمندان در ترویج دین..... ۷۴
- پول و ثروت، می تواند راه رسیدن به خدا را تسریع کند..... ۷۵
- روایتی در تایید این که پول باید در جای درستش خرج شود تا موجب رشد باشد..... ۷۶
- خیر، فراهم شدن به موقع شرایط ازدواج برای فرزندان، توسط والدین است..... ۷۷
- خیر، خدمت به زوار ابا عبدالله، با پول و ثروت است..... ۷۸
- جمع بندی و دعا..... ۸۰
- جلسه ششم: یادآوری..... ۸۳**
- پیش بینی پیامبر ﷺ از جا به جایی خیر و شر در آینده..... ۸۵
- نمونه هایی از جا به جایی خیر و شر در زمان معاصر..... ۸۵
- فراگیری شر در زمان ما..... ۸۷
- نهی از معروف در زمان ما..... ۸۸
- داستانی از تاثیر نهی از منکر در جامعه برای همه افراد..... ۸۸
- گرفتاریهایی که با عمل نکردن به دین، گریبان گیر انسان می شود..... ۹۰
- اگر خیر و شر را شناسیم دچار عواقب شر می شویم و از خیر باز می مانیم..... ۹۱



خیر و شر مسئله اساسی انسان (۲)

- عباراتی از دعای کمیل و اشاره به تاثیر شرها بر انسان و رابطه او با خدا..... ۹۲
- یک مورد از توصیه‌های اساسی دین به خیر و دوری از شر..... ۹۳
- نمونه ای از محافظت دین از منافع همه مردم..... ۹۴
- جلسه هفتم: قرآن کتاب منصفی است..... ۹۵**
- توصیه‌های سه‌گانه قرآن نسبت به خیرها..... ۹۸
- توصیه اول..... ۹۸
- امیرالمومنین علیه السلام، دنیا را مانند میدان تمرین معرفی می‌کند..... ۹۹
- خیرها تمرین برای مسابقه قیامت هستند، هر چند کوچک باشند..... ۱۰۰
- رسیدن به توانایی کافی برای مسابقه، نیاز به صبر و ثبات قدم در خیر دارد..... ۱۰۱
- نمونه‌ای از دستگیری خیرها از انسان..... ۱۰۱
- نمونه‌ای از گرفتاری شرها برای انسان..... ۱۰۲
- بازگشت به داستان قبل..... ۱۰۲
- توصیه دوم قرآن در مورد خیرها..... ۱۰۳
- نمونه ای از یک خیر..... ۱۰۴
- نمونه‌ای دیگر..... ۱۰۴
- یک نمونه از کار خیر علی رغم فقر و نداری..... ۱۰۵
- اگر خود انسان برای آخرتش کاری نکند، ورثه دلسوز او نیستند..... ۱۰۶
- آماده‌سازی برای توصیه سوم..... ۱۰۶
- جلسه هشتم: سه توصیه‌ای که خداوند در قرآن، نسبت به خیرها کرده است... ۱۰۷**
- توصیه سوم..... ۱۰۹
- تاثیر بزرگ عمل به این توصیه قرآن..... ۱۱۰
- نمونه‌ای از این تاثیر بزرگ..... ۱۱۱
- نمونه‌ای دیگر که اگر گناه حذف بشود چه تاثیری بر جامعه می‌گذارد..... ۱۱۲



فهرست مطالب

- دستور به حلال خوری و تاثیر عمیق آن ۱۱۴
- آسان بودن عمل به توصیه‌های دین، علی‌رغم تاثیر عمیق آنها ۱۱۴
- آیا ما نمازِ کامل و درست می‌خوانیم؟ ۱۱۵
- آثار نمازِ درست خواندن در جامعه ۱۱۸
- نمونهٔ یک نمازِ کامل در روز عاشورا ۱۱۸
- امام حسین و اصحابشان علیهم‌السلام، علت خلقت و برتری انسان نسبت به باقی مخلوقات ۱۱۸
- جمع‌بندی ۱۲۰



جلسه اول

خیروشهر، در خطبه ای از

امیرالمومنین علیه السلام

وجود مبارک امیر المومنین علیه السلام، سخنرانی مهمی در مدینه داشتند، که در این سخنرانی به مسائل بسیار مهمی پرداختند. جمله اول سخنرانی امام علیه السلام را می‌خوانم با عنایت خداوند، توضیح می‌دهم، که برای همه ما همین جمله اول بسیار مفید است. امام علیه السلام می‌فرمایند: «ان الله تعالى انزل كتابا هاديا بين فيه الخير و الشر فخذوا نهج الحق تهتدوا و اصدفوا عن سمت الشر تقصدوا»^۱.

اشاره‌ای به مقام و فضائل گوینده این سخن

این جملات را کسی می‌گوید که تمام علم پیغمبر صلی الله علیه و آله به او منتقل شد. کسی می‌گوید که وصل به علم پروردگار است. کسی می‌گوید که بنابر نهج البلاغه‌اش، از گذشته عالم و آینده عالم آگاه کامل بوده. دریای دانش او ساحل نداشت. به عمق دریای دانش او کسی نمی‌رسید. هنرهای علمی او را کسی نداشت. در یک جلسه‌ای از این مسئله صحبت به میان آمد که مردم هر حرفی می‌زنند، هر کلامی می‌گویند، و هر سخنی دارند، نقطه دارد؛ سخنان مردم، کلام مردم، حرف زدنهای مردم، بدون نقطه امکان ندارد. در همان مجلس از جا بلند شد، بدون معطلی، درجا یک سخنرانی حکیمانه عالمانه کرد - حدود دو صفحه

۱. نهج البلاغه (للسبحة صالح) // ص ۲۴۲، خطبه ۱۶۸، شریف الرضی، محمد بن حسین.



است - یک دانه نقطه ندارد. در این سخنرانی‌اش دریایی از حکمت، دانش، علم موج می‌زند.

این جملاتی که خوانده شد، کسی می‌گوید که در یک جلسه که زبان‌دانان عرب نشسته بودند، گفتند مردم با همدیگر هر حرفی که می‌زنند، حرفهایشان پر از الف است. و نمی‌شود سخن بی الف گفت، از جا بلند شد یک سخنرانی کرد درجا، در دو صفحه یک دانه الف ندارد. این را کسی دارد می‌گوید که وقتی سفر موسی ابن عمران علیه السلام با آن مرد عالم، که در سوره کهف مطرح است، مفصل هم هست، که در آن سفر داستان کشتی و تعمیر دیوار و کشتن یک بچه هفت، هشت ساله پیش آمد، و موسی علیه السلام ناله زد، داد زد، درباره کشتی، درباره کشته شدن آن بچه، درباره تعمیر کردن آن دیوار، به موسی علیه السلام می‌گفت، تو قدرت تحملی بودن با من را نداری. موسی باز هم قول بهش می‌داد، که تحمل می‌کنم. به یک جایی رسیدند که آن مرد عالم به موسی علیه السلام گفت، «هذافراق بینی و بینک»، اینجا نقطه جدایی بین من و توست، وقتی می‌خواستند از همدیگر خداحافظی کنند، جدا شوند، چنانکه در قرآن است، کنار یک دریایی بودند، به نام مجمع البحرین، نقطه اتصال دو اقیانوس قبل از اینکه از هم جدا شوند، یک پرنده‌ای به اندازه یک گنجشک آمد، خودش را به آب نزدیک کرد، با نوکش یک قطره آب بلند کرد و آن قطره را برگرداند به این دریا و رفت، جبرئیل نازل شد به کلیم الله گفت معنی این کار چی بود؟ که یک پرنده بیاید خودش را به آب نزدیک کند یک قطره آب بردارد دوباره به آب برگرداند؟ گفت نمی‌دانم، همه علم پیش خداست، عیبی نداشت گفت نمی‌دانم، به آن مرد عالم که با نشان دادن آن سه چشمه کار نشان داد به اسرار وارد است، در حدی که موسی علیه السلام وارد نبود گفت، معنی این کار چی بود؟ گفت نمی‌دانم، هر دو گفتند نمی‌دانیم. این جمله «ان الله تعالی انزل کتابا هادیا بین فيه الخیر و الشر فخذوا نهج الحق تهتدوا و اصدفوا ان سمت شر تقصدوا» را کسی می‌گوید که جبرئیل به این دو نفر گفت، در آینده



دو نفر می‌آیند یکیشان آخرین پیغمبر است و یکیشان وصی اوست، علم آن دو تا این اقیانوس است و علم شما پیش علم او این قطره آبی است که این گنجشک از این آب بلند کرد و دوباره برگرداند! چه بهتر که اگر برای ما قابل درک عمقی بود، فقط می‌گفتیم این جمله از امیرالمومنین علیه السلام است، باید دیگر برای ما بس بود که کی این جمله را گفته. کی این حرف را زده.

معنا و مقصود امیرالمومنین از این جملات چه بود؟

برای چی این حرف را زده؟ برای کی این حرف را زده؟ معنی کنم حرفش را، «ان الله تعالی» خدای بزرگ، «تعالی انزل کتابا هادیا بین فیه الخیر و الشر»، خداوند کتاب هدایتگری را نازل کرده که در این کتاب، آنچه که خیر است را، برای شما بیان کرده. و هر چی که شر است و به ضرر شماست، به ضرر فرد شما، خانواده شما، جامعه شما، دنیای شما، آخرت شما، فکر شما، اخلاق شما، عمل شما، بیان کرده است. این طیب یک نسخه برایتان نظام داده، که در این نسخه، آنچه که برای شما خیر است، مفید است، گفته است. و هر چه که برای شما ضرر دارد، شر است، گریبانگیر است، دامن‌گیر است، زخم بهتان می‌زند، عیب بهتان می‌زند، نقص بهتان وارد می‌کند، تخریب می‌کند، بیان کرده. طیب کارش را با فرستادن این قرآن، نسبت به شما تمام کرده. اگر چیزی کم می‌گذاشت شما طلبکار بودید. بهش می‌گفتید ما دلمان می‌خواهد هدایت شویم. دلمان می‌خواهد میوه رسیده شویم. دلمان می‌خواهد کامل شویم. از ما کم گذاشتید. ولی کم نگذاشته. نسخه، در دو جهت، کامل است. کل قرآن مجید، یا بیان خیر است یا بیان شر، از همان سوره اولش.

اشاره به چند مورد از بیان خیر و شر در آیات قرآن

بیان خیرش این است که می‌گوید «بسم الله الرحمن الرحیم». «الله» یعنی معبود فقط اوست، هیچ کس دیگر معبود نیست. بنابراین فقط از معبود حق اطاعت کنید تا به سعادت

خیر و شر مسئله اساسی انسان (۲)

برسید. از غیر معبود حق اگر بخواهید پیروی کنید، با دست خودتان دارید راه دوزخ را باز می‌کنید. «رحمان» یعنی یک سفره کاملی برای شما پهن کرده و همه نعمت‌های مادی و معنوی را در این سفره گذاشته. کجا دیگر می‌خواهی مثل این سفره را پیدا کنیم؟ اگر از سر این سفره بلند شوی بروی جای دیگر، هر جا بروی، سفره شیطان است. «رحیم»، او وجود مقدسی است که رحمتش را می‌خواهد خرج شما بکند. این به خیر شماست. که شما زمینه هزینه شدن رحمت او را برای خودتان فراهم کنید، ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ فهم این مسئله به خیر شماست که پروردگار هر چی را آفریده زیباست. پس لایق ستایش است. باید روز و شب از او تعریف کنیم چون هر کاری کرده زیبا کرده. ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ دوباره می‌گوید "الرحمن الرحيم" یعنی سر سفره رحمانیت بشینید، به خیرتان است. لیاقت گرفتن رحمتش را نشان بدهید. این خیر است. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ باهاس بسازید، چون همه کاره قیامت است، اگر باهاس آشنا باشید، کل قیامت به خیرتان است. اما اگر نامحرم باشید، و بیگانه، خب نظر رحمت بهتان نمی‌شود. با شما حرف نمی‌زند. تسویه حساب بهتان نمی‌دهد. ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ عبادت کل خیر است. برای شما. ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ وصل شدن به قدرت و یاری او، به خیر شماست. ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ بخوایم که شما را در راه مستقیمش

۱. فاتحه: ۲.

۲. سجده: ۷.

۳. فاتحه: ۴.

۴. آل عمران: ۷۷.

۵. فاتحه: ۵.

۶. فاتحه: ۶.



قرار بدهد، این بهترین خیر برای شماست **﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾**^۱ اگر خودتان را در معرض خشم او قرار بدهید و در معرض گمراهی، بدبخت عالم هستید. به ضرر شماست. به ضرر خودش که نیست. اگر شما خودتان را مورد خشم او قرار بدهید، خب شما ضرر کردید. اگر شما از راه او که راه انبیاء علیهم السلام و اولیاء و صدیقین و شهدا و ائمه طاهرین علیهم السلام است منحرف شوید، خب در راه ابلیس افتادید، همه چیزتان به باد می‌رود. همه چیزتان. این بیان خیر است. آخرین سوره قرآن هم بیان خیر است **﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾**^۲ به آفریدگار مردم پناه بیاور. من که آغوشم باز است تو را قبول کنم، کجا می‌روی؟ در کدام آغوش داری می‌روی خودت را بیندازی؟ در هر آغوشی خودت را بیندازی، جیب دنیا و آخرت را می‌برند. اما در آغوش من، خودت را بیندازی، من جیب دنیا و آخرت را پر می‌کنم. **﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾**^۳ پناه بیاور به من که مالک تمام مردم هستم. من مالک هستم. همه چیز دارم، بیا بهت بدهم. **﴿إِلَهِ النَّاسِ﴾**^۴ پناه بیاور به معبود واقعی. از چی پناه بیاور؟ **﴿مِنْ شَرِّ أَوْلِيَاءِ النَّاسِ﴾**^۵ از خطر این همه ماهواره، این همه سایت، این همه فیلم یهودی ساخته و صهیونیست ساخته، بیا پیش من، من از همه خطرات این وسوسه‌ها، شبهه‌ها، سفسطه‌ها، حفظت می‌کنم، نگهت می‌دارم. نمی‌گذارم ببرند، نمی‌گذارم قربانی هوا و هوس شیاطین شوی، نمی‌گذارم زندگی‌ات نجس شود، نمی‌گذارم نجاست‌خوار شوی، خوک بخوری، عرق بخوری، گوشت مار بخوری، گوشت قورباغه بخوری، نمی‌گذارم. تو در پناه من باش. **﴿كُلُوا مِنَّمَا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾**^۶ پاک در دهانت

۱. فاتحه: ۷.

۲. ناس: ۱.

۳. ناس: ۲.

۴. ناس: ۳.

۵. ناس: ۴.

۶. بقره: ۱۶۸.

می‌ریزم، حلال در شکمت می‌ریزم، برای چی می‌روی در کنار دیگران که کثیف‌ترین و بدترین و نجس‌ترین گوشت‌ها را در حلقه بریزند؟ که از آثار آن گوشت‌ها در اخلاق و در روان، هیچ مصنوعیتی نداشته باشی؟ بیا در آغوش خود من، این به خیر توست، دنبال وسوسه‌گران نرو به شر است. این را می‌گوید امیر المومنین علیه السلام که یک کتابی را نازل کرده، در این کتاب هر چه که خیر است، برای تو بیان کرده. هر چه شر و ضرر دارد، برای تو بیان کرده، الان تو از این طیب چه طلبی داری؟

ادامه جمله حضرت امیر المومنین در خطبه

جمله بعد دو کلمه است «فخذوا نهج الحق تهتدوا»، هر چی قرآن گفته خیر است، انتخاب کنید، «و اصدفوا عن سمت الشر»، هر چی قرآن گفته ضرر دارد، حذف بکنید. این وظیفه واجب شما در این دنیا است. یک انتخاب، یک حذف، انتخاب همه خوبی‌ها، حذف همه بدی‌ها.

نمونه‌ای از شر در روایات

به امام صادق علیه السلام گفت من - این خیلی روایت عجیبی است - گفت یا بن الرسول الله صلی الله علیه و آله، من چند شب است خواب می‌بینم، یک آدم چوبی، سوار یک اسب چوبی است،

۱. «إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيُّ قَالَ: أَتَى إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَجُلًا فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتَ فِي مَنَامِي كَأَنِّي خَارِجٌ مِنْ مَدِينَةِ الْكُوفَةِ فِي مَوْضِعِ أَعْرَفُهُ وَكَأَنَّ شَبْحًا مِنْ حَشَبٍ أَوْ رَجُلًا مَنُحُوتًا «۲» مِنْ حَشَبٍ عَلَى فَرَسٍ مِنْ حَشَبٍ يَلُوحُ بِسَيْفِهِ «۳» وَ أَنَا أَشَاهِدُهُ فِرْعَاءً مَرْغُوبًا فَقَالَ لَهُ عليه السلام أَنْتَ رَجُلٌ تُرِيدُ اغْتِيَالَ رَجُلٍ فِي مَعِيشَتِهِ «۴» فَاتَّقِ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكَ ثُمَّ يُمِيتُكَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أُوتِيتَ عِلْمًا وَ اسْتَنْبَطْتَهُ مِنْ مَعْدِنِهِ أَخْبِرْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَمَّا [قَدْ] فَسَّرْتَ لِي إِنَّ رَجُلًا مِنْ جِبْرَانِي جَاءَنِي وَ عَرَضَ عَلَيَّ ضَيْعَتَهُ فَهَمَمْتُ أَنْ أُمْلِكَهَا بِوَكُوسٍ كَثِيرٍ «۵» لِمَا عَرَفْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهَا طَالِبٌ غَيْرِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ صَاحِبُكَ يَتَوَلَّانَا وَ يَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّنَا فَقَالَ نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَجُلٌ جَيِّدٌ الْبَصِيرَةُ مُسْتَحْكِمُ الدِّينِ وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَيْكَ مِمَّا هَمَمْتُ بِهِ وَ نَوَيْتُهُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوْ كَانَ

←



یک شمشیر چوبی هم دستش است، این آدم چوبی، با این اسب چوبی، با این شمشیر چوبی، به شدت به من حمله می‌کند و از این شمشیر چوبی، برق کشتن می‌زند بیرون. می‌خواهد من را نابود کند. من از خواب می‌پریم، چی کار کنم؟ دارم دیوانه می‌شوم. اختلال روانی دارم پیدا می‌کنم. نظام درونم دارد به هم می‌خورد. فرمودند نه. هیچی نیست. ولی خوابت خواب درستی است. از یک نفر یک خریدی می‌خواهی بکنی که آن مجبور شده جنسش را بفروشد، بدهکار است، مشکل پیدا کرده، اصلاً هم دلش نمی‌خواهد این جنس را بفروشد، و تو قصد کردی که این جنس را با زدن در سرش، زیر قیمت بخری، تو نیت داری خیانت کنی، تو نیت داری ظلم کنی، تو نیت داری جنایت بکنی، و در سر جنس مردم بزنی و جنس را از دست مردم دریاوری و دل فروشنده را آتش بزنی. آن هم ناچار است، گیر افتاده، گفت یابن الرسول الله صلی الله علیه و آله علم پیش شماست. استنباط دقیق از این علم هم پیش شماست. راست می‌گویید، همین است که می‌گویید. طرف گرفتار است، اجبار پیدا کرده جنسش را بفروشد. خانه‌اش را بفروشد، بعد امام صادق علیه السلام فرمود، آنی که گرفتار شده و مجبور شده جنسش را بفروشد فعلاً کسی نمی‌آید بخرد غیر از تو و تو داری در سر جنس می‌زنی که جنس را زیر قیمت بخری، شیعه ماست؟ آن فروشنده گفت بله شیعه شماست. فرمود خیلی بدتر؛ تو با این خرید داری راه جهنم را به روی خودت باز می‌کنی. توبه کن. از خدا عذر بخواه و با مردم درست رفتار کن. برای چی داری شر را قبول می‌کنی؟ چرا داری سوز دل مردم را وارد زندگی‌ات می‌کنی؟ چرا داری پشت سر خودت نفرین بار می‌کنی؟ چرا؟ تو را می‌گویند شیعه؟ تو ظالمی نه شیعه، تو اهل جهنم هستی. گفت توبه می‌کنم. اصلاً هنوز خرید و فروش هم انجام نگرفته بود؛ نیت کرده بود که یک جویری در سر جنس بزند جنس را زیر قیمت بخرد و این بنده خدا را به خاک سیاه بنشانند. چون دار و ندار آن جنس را باید می‌داد. بابت بدهکاری. گفت تو ظالمی،



به خصوص که آن فروشنده شیعه ماست، این "به خصوص که آن فروشنده شیعه ماست" یعنی هم دل آن را داری آتش می‌زنی، هم جگر ما اهل بیت را داری شعله زیرش روشن می‌کنی.

خوبی‌ها را انتخاب کنید. بدی‌ها را حذف کنید. حالا کار خود امام صادق علیه السلام را برایتان بگویم، در مقابل کار این آقا که در سر جنس می‌خواست بزند و مفت‌خری بکند، و به قول تهرانی‌ها - اینجا نمی‌دانم چی می‌گویند - بزخری بکند، گاو سالم را می‌خواست قیمت یک بزغاله بدهد. این کار درستی است؟ الان که در مملکت ما رسم است، یکی می‌رود فرش سه در چهار می‌خرد ده میلیون، دستباف، بعد مشکل برایش پیش می‌آید دو روز بعد همین فرش را می‌آورد به فروشنده می‌گوید، آقا من مشکل برایم پیش آمده، فرش را بیاورم ده میلیونم را پس بدهی؟ می‌گوید چون از مغازه رفته بیرون، در خانه افتاده، بیاوری دو میلیون کم می‌شود. این کار درستی است؟ یخچال را بردی پنج میلیون، دو روز است روشن هم هنوز نکردی، اما عرف بازار است، بیاوری من پنج میلیون را سه میلیون و نیم بهت می‌دهم، یک میلیون و نیم ازش افتاده. کی افتاده؟ این که هنوز از کارتن بیرون نیامده.

نمونه ای از خیر در روایات

امام صادق علیه السلام به خدمتکار خانه‌اش فرمود این همسایه دیوار به دیوار من را صدایش کنید، بگو چند دقیقه بیاید کارش دارم، همسایه آمد، با ادب روبروی امام صادق علیه السلام نشست. فرمود شنیده‌ام خانه‌ات را می‌خواهی بفروشی؟ گفت بله یابن الرسول صلی الله علیه و آله چرا؟ بدهکار هستم. دلم برای مردم می‌سوزد، پولشان را می‌خواهند. من هم غیر از این خانه هیچی ندارم. راضی هم هستم بفروشم. با این که شما هم فرموده‌اید "خانه از دین استثنا می‌شود. طلبکار حق ندارد خانه بدهکار را بخرد." ولی من خودم راضی هستم. می‌خواهم پول مردم را بدهم. دلم راضی شود. من از قیامت می‌ترسم. کاش خدا کاری می‌کرد در باطن همه ملت ایران، این ترمز قیامت بود، ترمز توحید بود، ترمز رعایت



زحمات انبیاء علیهم السلام بود. ولی در بیشتر مردم این ترمز دیگر نیست. از کارهایشان معلوم است. حضرت علیه السلام فرمود خانه‌ات چند؟ گفت آقا ارزیاب خانه من را گفته چهل هزار درهم، فرمود چند حالا می‌خواهی بفروشی؟ گفت من به خریدار گفتم صد هزار درهم! شصت هزار درهم گرانتر از قیمت روز! اما خانه‌ام یابن الرسول صلی الله علیه و آله چهل هزار درهم می‌ارزد. ولی من به خریدار گفتم یک قران کمتر نمی‌دهم. به من گفته چرا کمتر نمی‌دهی؟ بهش گفتم خانه من صد هزار درهم نمی‌ارزد، خانه من طبق عرف روز مدینه، چهل هزار تومان می‌ارزد. ولی من شصت هزار تومان، حق همسایگی‌ام با پسر فاطمه علیها السلام را دارم ازت می‌گیرم. چون من اگر نیاز نداشتم، نمی‌فروختم این خانه را. من یک ذره خاکش را هم نمی‌فروختم. یابن الرسول صلی الله علیه و آله من عاشق شما هستم. من دلم دارد می‌سوزد که دارم از همسایگی شما می‌روم. امام صادق علیه السلام فرمود: مشتری چه گفت؟ گفت هنوز که نیامده معامله کند. فرمود خانه‌ات را به من بفروش. گفت یابن الرسول صلی الله علیه و آله، خانه برای شما. امام به کارگر خانه فرمودند، قلم و کاغذ بیاور - حالا هر چی بوده، صفحه بوده، حلبی بوده، پوست آهو بوده. من می‌گویم کاغذ - کاغذ را آورد. وجود مبارک امام صادق علیه السلام قلم را برداشتند، شروع کردند به نوشتن، که من همسایه‌ای دارم به این نام، منزلش را دارم می‌خرم صد هزار درهم، گفت یابن الرسول صلی الله علیه و آله ننویسید، من به شما می‌دهم چهل هزار درهم. فرمود نه. من خانه‌ات را با قیمت همسایگی امام صادق علیه السلام می‌خرم. صد هزار درهم. گفت یابن الرسول صلی الله علیه و آله، من مطیع شما هستم. هر چه شما قیمت می‌گذارید. فرمود همان قیمتی که خودت گذاشتی، صد هزار درهم. غلام پول را بردار بیاور بهش بده. پول را داد. فرمود ملک را امضا کن که به من فروختی پولش را هم گرفتی. نوشت من ملک را به امام صادق علیه السلام فروختم، کل پولش را هم گرفتم؛ صد هزار درهم. امام زیر امضایش نوشت که من این خانه را خریدم صد هزار درهم، پولش را هم پرداخت کردم. حالا کل خانه را، ملک او می‌کنم. برگرداند! گفت یابن الرسول صلی الله علیه و آله، هم پول دادین، هم خانه را چرا دادین؟ خب خانه را من تخلیه می‌کنم. فرمود تو به خاطر من می‌خواستی

خانهات را صد هزار درهم بفروشی. من چرا به خاطر تو کاری نکنم؟ یک طرفه شما شیعیان ما برای ما کاری بکنید، ولی ما هیچ کاری نکنیم برایتان؟ هم پول را ببر قرض‌هایت را بده، خانهات هم برای خودت، زن و بچهات هم در آن بنشینند. این خیر است. ولی کار آن یکی شر بود. خیر را انتخاب کنید، شر را حذف کنید. این حرف امیرالمومنین علیه السلام.

روضه دفن ابی عبدالله علیه السلام

روز ازل ک‌آدم و عالم نبود	جلوه ای از روی علی کم نبود
آدم اگر چهره نسودی بخاک	بر در پیرم علی، آدم نبود
مرغ گل ار یافت به تن جان و دل	از دم عیسی به جز این دم نبود
نخله مریم نشدی بارور	سایه اش ار بر سر مریم نبود
ای که نه گر کِلک تو دادی نظام	دفتر ایجاد منظم نبود
کعبه ز میلاد تواین رتبه یافت	ورنه بدین پایه مُعظم نبود
در شب معراج که حق با رسول	گفت سخن، غیر تو محرم نبود
کیستی ای آنکه همه عالمی	گر تو نبودی همه عالم نبود
گر نهادی تو به هستی قدم	نام و نشان ز ادم و خاتم نبود
در ره دل کی بُدی این پیچ و تاب	کر شکن زلف تو را خم نبود
فاش بگو کاؤل و آخر علیست	در دو جهان باطن و ظاهر علیست

این یک علی است، که یک شب میخواست، بدنی را از روی زمین بلند کند. بدنی که امام صادق علیه السلام میفرماید چیزی جز پوست و استخوان از آن باقی نمانده بود. اما دید طاقت ندارد. دو رکعت نماز خواند. وارد قبر شد. بدن زهرا علیه السلام را میان قبر گذاشت. بند کفن را باز کرد. صورت سیلی خورده را روی خاک گذاشت... .

یک علی دیگر هم بعد از این علی، خواست بدن بابا را از روی زمین بلند کند، دید نمیشود. اگر بلند کند قطعه قطعه بدن روی زمین میماند. گفت یک حصیر از خیمه‌های نیم



سوخته‌مان بیاورید. آرام آرام حصیر را زیر بدن کشید. بدن را وارد قبر کرد. حالا میخواهد صورت میت را رو به قبله کند. بابا که سر ندارد. گلوی بریده را روی خاک گذاشت. «ابتاه اما الدنيا فبعدک مظلّمه» از قبر آمد بیرون. لحد چید، خاک ریخت. یک مقدار خاک را آب زد. با دستش صاف کرد، که بتواند بنویسد. با انگشت سَبَّابه نوشت "یا اهل العالم، هذا قبر حسین بن علی بن ابی طالب." یک ویژگی هم نوشت. «الذی قتلوه عطشاناً» مردم عالم، بابای من را بین دو نهر آب با لب تشنه سر بردند.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا/ و لوالدی والدینا/ اللهم اهلک اعدائنا/ و اغفر لموتانا/
واشف مرضانا/ اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا/ اللهم اجعل عاقبتنا خیرا».

جلسہ دوم

یادآوری

کلام در مسئله خیر و شر است. امیر مومنان علیه السلام می فرماید، خداوند همه خیرها را و همه شرها را در قرآن مجید بیان کرده. شما مردم در برابر قرآن مسئول هستید؛ آنچه که قرآن به عنوان خیر بیان کرده، برای زندگی انتخاب کنید، و هر چه که به عنوان شر و ضرر و زیان توضیح داده، از خیمه زندگی حذف کنید.

ویژگی های شخصی که خیر را در زندگی اجرا و شر را از آن حذف کرده

یک چنین انسانی که هر خیری را انتخاب می کند، هر شری را حذف می کند، طبق یکی از روایات مهم جلد دوم کتاب شریف "اصول کافی" مومن واقعی است^۱. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله، این مومن را تعریف می کند، می فرماید، «الخیر منه مأمول»^۲، مومن، انسانی است که به

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۶، حدیث اول - حدیث طولانی است.

۲. «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْجَعَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي طَاهِرُ بْنُ مُدْرِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي زُرُّ بْنُ أَنَسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ كَامِلَ الْعَقْلِ، وَ لَا يَكُونُ كَامِلَ الْعَقْلِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ عَشْرُ حِصَالٍ: الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، يَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ يَسْتَكْفِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ، وَ يَسْتَكْفِرُ قَلِيلَ الشَّرِّ مِنْ نَفْسِهِ، وَ يَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الشَّرِّ مِنْ غَيْرِهِ، وَ لَا يَتَبَرَّمُ بِطَلَبِ الْخَوَانِجِ قَبْلَهُ، وَ لَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ عُمْرَهُ، الدُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ، وَ



خیر و شر مسئله اساسی انسان (۲)

هر خیری از او امید هست. یعنی یک منبع خیر است. منبعی که خیرش به دیگران می‌رسد. «و الشر منه مأمون»، مومن یک انسانی است که همه از ضرر او، ضربه او، زیان او، شر او، در امانند. یعنی یک خانواده، یک قبیله، یک محل، یک شهر، یک مملکت، خیالشان از دست مومن راحت است. می‌دانند که مومن، در همه امور زندگی، برای همه خیر دارد. و می‌دانند که مومن، در امور زندگی، برای کسی شر ندارد، زیان ندارد. پرارزش‌تر، پرقیمت‌تر بهتر از چنین شخصی، می‌شود پیدا کرد؟

جایگاه این انسان

ممکن است یک ارزیابی بگویند چنین انسانی، هم وزن فرشتگان است. چون فرشتگان، خیر محض هستند و شری در وجود آنها وجود ندارد که ظهور بکند. اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این ارزیابی را قبول ندارد. که یک چنین مومنی، یک چنین انسانی، هم وزن فرشتگان است، وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام، از پدرانشان نقل می‌کنند، از موسی ابن جعفر علیه السلام تا امیر المومنین علیه السلام، امیر المومنین علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «ان المومن، عند الله اعظم من ذلك «ملك المقرب»». ^۱ نه «من الملك»، مومن از فرشته مقرب به پیشگاه پروردگار، برتر است، بالاتر است، باارزش‌تر است.

در روایاتمان آمده، این مؤمن وقتی که می‌میرد، لحظه مرگش همه آسمانها و زمین، برایش گریه می‌کنند. ممکن است یک جوانی که وارد به آیات قرآن نیست، یا یک شخصی که وارد

→

الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعَنَى، حَسْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا قُوْتُ، وَالْعَاشِرَةُ وَمَا الْعَاشِرَةُ: لَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ: هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَآتَقَى.

إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ خَيْرٌ مِنْهُ وَآتَقَى، وَ آخَرُ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَى، فَإِذَا لَقِيَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ تَوَاضَعَ لَهُ لِيُلْحَقَ بِهِ، وَ إِذَا لَقِيَ الَّذِي هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَى قَالَ: لَعَلَّ شَرَّ هَذَا ظَاهِرٌ وَ خَيْرُهُ بَاطِنٌ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ

عَلَا وَ سَادَ أَهْلَ زَمَانِهِ // الامالی (للطوسی)، ص ۱۵۳

۱. «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقْرَبٍ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ

أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ». / عيون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۹، ح ۳۳.



به کتاب خدا نیست، بگویند مگر آسمان و زمین گریه دارند؟ وقتی آفریننده آسمانها و زمین می‌گوید، آسمان و زمین گریه دارند خب معلوم است گریه دارند. آن وجود مقدسی که آسمانها و زمین را آفریده خبر می‌دهد از گریه کردن و گریه نکردن آسمانها و زمین، آیه‌اش هم این است، می‌گوید یک جمعی، یک گروهی، یک ملتی، می‌میرند، یعنی جایشان در این دنیا خالی می‌شود، یعنی آسمان و زمین به فراقشان مبتلا می‌شوند، فراق هم گریه‌آور است، ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾^۱، آسمان و زمین بر آنها گریه نمی‌کنند. چون آن جمعیت، هر چند میلیون نفر هم که باشند، مُردند، مردنشان ارزش ندارند، پوکند، پوچند، خب از مفهوم مخالف^۲ آیه شریفه استفاده می‌شود که آسمان و زمین گریه دارند، بکاء دارند. گریه می‌کنند برای یک انسان باارزش الهی، که از این دنیا رفته و وارد عالم دیگر شده، از فراقش گریه می‌کنند، یعنی باطنشان از نبود او در این دنیا می‌سوزد، رنج می‌برد.

ندیدن باطن عالم دلیل بر نبودن آنها نیست

حالا اگر ما گریه آسمانها و زمین را نمی‌بینیم، تمام دانشمندان منصف می‌گویند "ندیدن"، دلیل بر "نبودن" نیست. این خیلی جمله حکیمانه‌ای است. یک نفر صد سالش است، می‌گوید من مکه را ندیدم، پس نیست. بهش می‌گویند، مگر ندیدن، دلیل بر نبودن است؟ ما خیلی چیزها را نمی‌بینیم، ولی علماً و عقلاً و طبیعتاً ثابت است که هست. ما نمی‌بینیم. مگر ما، وقتی کنار بستر کسی که دارد می‌میرد نشستیم و همه اعضا و جوارحش فعلاً دارد کار می‌کند، یک مرتبه همه از کار می‌افتند، می‌بینیم چه اتفاقی افتاده که همه اعضا و جوارح از کار می‌افتند؟ جانس از بدن جدا شده. من هشت سال جبهه را، می‌رفتم و

۱. دخان: ۲۹.

۲. بخشی از مدلول جمله که از سخنان گوینده فهمیده می‌شود، و متکلم آن را به زبان نمی‌آورد، مفهوم نام دارد. مفهوم به موافق و مفهوم مخالف تقسیم می‌شود.

مفهوم مخالف، دلالت التزامی (لزوم بین به معنای اخص) منطوق کلام است بر انتفای طبیعی حکم از موضوع مقید، هنگامی که قید موضوع منتفی باشد، مانند: «اگر آب کر باشد چیزی او را نجس نمی‌کند»، که مفهوم مخالف آن این است که: «اگر آب کر نباشد و با شیء نجس برخورد کند نجس می‌شود.»

می‌آدم. نه اینکه دائم بمانم. شهید هم زیاد دیدم. اما روح هیچ شهیدی را من ندیدم که دارد از بدنش بیرون می‌رود. یا دوستانی داشتم، کنارشان بودم در حال مرگ. مُردند. اگر من روح را و روان را نبینم، دلیل بر نبودش است؟ هیچ وقت ندیدن دلیل بر نبود نیست. اصلاً "نبودن" جزو دلائل نبود حقایق نیست. من بینایی‌ام محدود است. از حدود خودش نمی‌تواند بیرون برود. اگر بتواند بیرون برود، خیلی چیزهایی که ندیدنی است می‌بیند. ولی بیرون نمی‌رود. اما بعضی‌ها بودند که چشمشان از حدود بینایی و منظرگاه ویژه چشم بیرون رفت، دیدند. چیزهایی که شنیده بودند.

روایتی دال بر این که اگر انسان ظرفیتش را داشته باشد باطن عالم را می‌بیند

وجود مبارک رسول خدا ﷺ می‌فرماید «لو لا تمريج في قلوبكم»، شیعه و غیر شیعه نقل کردند چه روایت مهمی، «لو لا تمريج في قلوبكم» اگر این دل شما چراگاه شیاطین نبود، که هر حیوانی را بیاورند در قلب شما بچرانند، حیوانات درنده‌ای مثل حسد، حرص، کینه، ریا، خشم. اگر شیاطین دل شما را چراگاه قرار نمی‌دادند که هر درنده‌ای را وارد این چراگاه کنند و بچرانند، و «تکثیر فی کلامکم»، و اگر آدم‌های پرحرفی نبودید، که هر حرفی به زبانتان بیاید بزنید، دروغ، غیبت، تهمت، ریختن آبروی مردم، اگر این دو تا در شما نبود، دل چراگاه شیاطین نبود، زبان در حرف زدن رها نبود، چه می‌شد؟ «لسمعتم ما اسمع و لرأيتم ما أرى»، گوش شما هم مثل گوش من، صداهایی را که نمی‌شنوید، می‌شنید و چشمتان مثل چشم من، آنچه را که نمی‌بینید، می‌دید. می‌شود عبور کرد از محدودیتها، می‌شود ناشنیده‌ها را شنید. می‌شود نادیده‌ها را دید.

۱. قال الصادق عليه السلام: «لو لا أن الشياطين يحومون حول قلوب بني آدم لرأوا ملكوت السماوات و الأرض، و فيما رواه الجمهور عن النبي ﷺ قال: لو لا تكثير في كلامكم و تمريج في قلوبكم لرأيتم ما أرى و لسمعتم ما أسمع» / در کتب روایی پیدا نکردم. / آدرس به المیزان داده شده، المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰، در برخی از سایت‌ها به کتاب "فتوحات مکه" نوشته ابن عربی ارجاع داده شده (ج ۳، ص ۱۳۱).



مثالی از قرآن برای این مطلب

اینجا امام صادق علیه السلام می‌فرماید^۱، شنیدن ناشنیده‌ها و دیدن نادیدنی‌ها، یک حداقلی هم دارد که حضرت از یک آیه سوره یونس استخراج کردند: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ این آیه بعدش خیلی مهم است، ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۳ نتیجه‌اش لَهُمْ ﴿الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۴ که حضرت می‌فرماید «لهم البشرى فى الحياة الدنيا» یعنی شنیدن آنچه که برای همه ناشنیده است، دیدن آنچه که برای همه نادیدنی است. و این در خود قرآن مجید هم نمونه دارد. یک بچه ده دوازده ساله، مومن، باتقوا، صبح از خواب بیدار می‌شود، به پدرش می‌گوید ﴿إِذ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^۵ یعنی من با چشم خودم در خواب دیدم، یازده ستاره، خورشید و ماه به شدت به من احترام کردند، تواضع کردند. چهل سال بعد که یعقوب علیه السلام و مادر یوسف علیه السلام و یازده برادر، به عزیز مصر، کمال احترام را کردند، به پدرش یعقوب علیه السلام گفت، ﴿هَذَا تَأْوِيلُ رُءُوسِي مِنْ قَبْلُ﴾^۶. چهل سال پیش، همینی که در بیداری دارم می‌بینم، در خواب دیدم. می‌شود دید. می‌شود شنید.

نمونه‌ای از علما که این توانایی را داشتند

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله که یک شخصیت کم نظیر معنوی بودند، و جامع. که من یک بار از یکی از مراجع بزرگ شیعه - که قابل اهمیت است این حرف، مرجعی که هم نجف قبولش داشت هم کل آنهایی که در قم بودند - خودم پرسیدم، گفتم شما شانزده سال

۱. البرهان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص ۳۸.

۲. یونس: ۶۲.

۳. یونس: ۶۳.

۴. یونس: ۶۴.

۵. یوسف: ۴.

۶. یوسف: ۱۰۰.

با آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه در ارتباط بودی و درسش رفتی، می‌شود آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه را در یک کلمه برای من تعریف کنی؟ چون من احوالات ایشان را خوانده بودم در چهار پنج تا کتاب. ایشان فرمودند بله، می‌توانم در یک کلمه برایت تعریف کنم، گفتم بگویید. این خیلی معنی دارد برادران و خواهران، خیلی معنی دارد. چون ایشان رفت و آمد خانوادگی با ایشان داشت. عبادت ایشان را دیده بود، رفتارشان را دیده بود، درسش را دیده بود. گفت در یک کلمه آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه مرد خدا بود. فقط. هیچی دیگر در زندگی‌اش دیده نمی‌شد. فقط خدا دیده می‌شد.

معلوم بود اخلاقش، روشش، منشش، درسش، نگاهش، زبانش خدا بود و می‌شود اینگونه شد. راهش هم همینی است که قرآن می‌گوید «الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّقُونَ» این که من همه حقایق را باور کنم، شک نداشته باشم، و از همه گناهان باطن و ظاهر هم جدا بمانم. یک روزی - این دیدن در خواب است، به قول امام صادق علیه السلام با تکیه بر آیه سوره یونس - آقای بروجردی رحمته الله علیه فرمودند من قیامت را به همان صورتی که در آیات قرآن مطرح است، در خواب دیدم - یک شبی، نه یک روزی - خب نقشه قیامت در قرآن مجید است. محشر و بهشت و دوزخ و دادگاهها و قاضی‌ها و ترازوها و... فرمود کامل در قیامت بودم و داشتم همه چیز قیامت را می‌دیدم. مشاهده می‌کردم، دلم می‌خواست زودتر از این صحرا بروم. توجه کردم، از یک ناحیه قیامت یک عده‌ای آسان، راحت، بی‌دردسر، دسته دسته دارند می‌روند به طرف بهشت. چون در نقشه آیات قرآن هست بهشت در "صدره المنتهی" است. جهنم هم جای دیگر است در همین زمین. و من با همین لباس در دنیا بودم؛ گفتم خب من هم دنبال همین جمعیت راه بیفتم بروم. وارد جمعیت شدم، راه افتادم؛ صدایی آمد به همین مقدار، "حسین بروجردی، بایست". گفت من ایستادم، آنجا که دیگر جای نافرمانی نیست. «مالک یوم الدین» آنجا دیگر کسی اختیار ندارد، آنجا مثل دنیا نیست. خدا در دنیا یک ذره آزادی و اختیار به مردم داده، آنجا دیگر خبری از این حرفها نیست. آنجا در سوره هود می‌گوید: «يَوْمَ تَأْتِي لَأْتِكُمْ نَفْسٌ إِلَا يَازُنَيْهِ»^۱ کل



محشر اگر کسی بخواهد یک کلمه حرف بزند، فقط با اجازه خدا می‌تواند حرف بزند. بایست. ایستادم، گفت آنها داشتند می‌رفتند، من هم خیلی ناراحت بودم. گفتم نکند چون من روحانی هستم، مسئولیت سنگین بوده، می‌خواهند من را ببرند دادگاه، بگویند وظیفه آخوندی‌ات را در کنار دین انبیا و ائمه علیهم‌السلام، به مردم خوب ادا کردی یا نه؟ شاید به این علت گفتند بایست. حالا مردمی که روحانی نیستند، مسئولیتشان به گسترده‌گی من که نیست. آنها حتما پرونده‌شان، مسئولیتش محدود بوده، انجام دادند، اجازه داشتند بروند بهشت. ایشان فرمودند من عمامه‌ام را برداشتم، پنهان کردم زیر عبا، گفتم عین مردم دیگر، عین کت شلواری‌ها وارد جمعیت می‌شوم، می‌روم. وارد جمعیت شدم، یکی دو قدم که رفتم، دوباره صدا بلند شد، حسین بروجردی بایست. گفت ما دیدیم با عمامه و بی‌عمامه، اصلا اجازه نمی‌دهند قدم برداریم. خدایا چه خبر است؟ چه شده؟ چکار دارند با من؟ - نشان می‌دهد خدا چه کارهای. اگر آدم لیاقت داشته باشد، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید، حداقل در عالم رویا، «لهم البشري في الحياة الدنيا» - نگران بودم، باز آن صدا بلند شد، حسین بروجردی، نگران نباش. چرا به این سرعت می‌خواهی بروی بهشت؟ چرا عجله داری؟ بایست؛ تو باید بایستی هزاران گرفتار را در این محشر شفاعت کنی. نباید بندگان من را تنها بگذاری و بروی. بایست کمکشان کن. دستشان را بگیر، برای آنها از من طلب مغفرت کن. من خودم می‌توانم بدون کسی بیامرزم و بیخشم، اما دوست دارم شما که بندگان ویژه من هستید، همانطور که در دنیا کمک بندگانم می‌کردید، دوست دارم اینجا هم کمکشان کنید. چرانمی‌شود دید؟ چرانمی‌شود شنید؟ چرانمی‌شود شد؟ چرانمی‌شود شد؟

انسانی که خیرها را بپذیرد و شرها را حذف می‌تواند به این مقامات برسد

مگر "خُر ابن یزید" نشد؟ شد که. مگر افراد جاهلیت قبل از بعثت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با نبوت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشدند؟ شدند که. مگر مسیحی تازه مسلمان شده‌ای که هفده روز بیشتر نبود عروسی کرده بود، مگر از بهترین شهدای کربلا نشد؟ شد. چرا نمی‌شود شد؟ حالا آنها



ماهواره نداشتند که جذیشان کند؟ بنی امیه را که داشتند. بدتر از این ماهواره‌ها. هم ندیدنی‌ها را می‌شود دید، در حد گنجایش معنوی خود. هم نشیدنی‌ها را می‌شود شنید. هم شدنی‌ها را می‌شود شد. و مومن همین کار را کرده. آمده طبق گفته پیغمبر ﷺ همه خیرهای قرآن را که درخورش بوده، انتخاب کرده و نقش هر خیری را به خودش زده. و هم هر شری را از خودش حذف کرده. به هر خیری که در قرآن است، گفته آغوشم باز است، بیا مانعی در راه تو و من وجود ندارد. هیچی نمی‌تواند مانع شود. نه پول، نه صدلی، نه جان، هیچی. این نمونه‌اش است. که بین من و تو مانعی وجود ندارد. ﴿رَجُلًا لَا تُلْهِمُهُمْ﴾^۱ باز نمی‌دارد اینان را «تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»، که اینها غرق در یاد خدا باشند. یعنی تجارت هم دارند، اما بازشان نمی‌دارد. یعنی داد و ستد هم دارند، اما بازشان نمی‌دارد. این معنی‌اش این نیست که اولیاء من تجارت و داد و ستد ندارند، اگر نداشته باشند که دیگر باز داشتنی معنی ندارد. خب من وقتی ندارم چی من را باز بدارد؟ دارم و من را باز نمی‌دارد. پول دارم، صدلی دارم، مقام دارم، علم دارم، شهرت دارم، می‌شناسند، آبرو دارم، زیبایی دارم، جوانی دارم، شهوت دارم، بزم نمی‌دارد از یاد خدا. نمی‌تواند بین من و خدا مانع باشد. دائم پیشش هستم، باهاش هستم، حرف می‌زنم، او با من حرف می‌زند، او دیگر کجا با من حرف می‌زند؟ خطبه‌ای در نهج البلاغه است، امیر المومنین علیه السلام همین آیه را توضیح می‌دهد ﴿رَجُلًا لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲، می‌گوید اینها که هیچی از یاد خدا بازشان نمی‌دارد. خدا از طریق دلشان با آنها سر و سر دارد. دیگر خودش که جزو رده اول همینها بوده. خودش که لمس کرده بوده، درک کرده بوده، که دارد می‌گوید. خدا از درون دل علی علیه السلام با علی علیه السلام نجوا داشته. خب چیزی را که خودش لمس کرده دارد اعلام می‌کند. علی علیه السلام هر چی را که اعلام کرده، به حقیقتش رسیده. راست‌ترین گفتار را دارد می‌گوید. راستترین گفتار.

۱. نور: ۳۷.

۲. نور: ۳۷.



من مدرکش پیشم نیست، تهران است. اگر بود، همین فردا شب یک گفتگوی عاشقانه زیبایی بسیار ملکوتی، در قبرستان ابوطالب علیه السلام سر قبر حضرت خدیجه علیها السلام خدا با ابی عبدالله علیه السلام دارد. و ابی عبدالله علیه السلام با خدا. مطالبی را حضرت سید الشهداء علیه السلام با خدا گفته، کل آن مطالب را خدا جواب داده. چرا نمی‌شود؟ چرا به خودم ناامیدی تزریق می‌کنم؟ ناامیدی که کفر است. **﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾**^۱، چرا دلسردی به خودم تزریق می‌کنم؟ چرا تلخ و شیرین اجتماعی، چه کاری از دستم برمی‌آید؟ قرآن می‌گوید **﴿فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ﴾**^۲.

هم کار برای خودت از دستت برمی‌آید هم برای زن و بچه‌ات. چرا می‌گویی نمی‌شود؟ اما پیشم نیست، اگر نه می‌آوردم برایتان می‌خواندم. اهل سنت در کتابهایشان نوشتند، این را من خودم دیدم، از کسی نقل نمی‌کنم. راوی روایت ابن عباس است، می‌گوید من قبل از اینکه ابی عبدالله علیه السلام از مکه سفر بکند به طرف عراق، مدتی مانده بود. چون امام علیه السلام از ماه رجب آمده مکه، هشتم ذی الحجه از مکه خارج شد. می‌گوید من داشتم طواف می‌کردم، وجود مبارک سید الشهداء علیه السلام هم در طواف بود. همه مشغول دعا بودند و طواف و دعای طواف و گفت، من گوینده را ندیدم. ولی این صدا را با دو گوش خودم شنیدم، که کنار کعبه از بالا این صدا آمد، هر کسی در این دنیا می‌خواهد با شخصی خدا بیعت کند، دستش را بگذارد در دست حسین علیه السلام، چرا نمی‌شود؟ خوب هم می‌شود. چرا نمی‌شود اصلاح کرد؟ خوب هم می‌شود.

راه هدایت مردم از محبت میگذرد نه خشونت

چرا نمی‌شود بدحجاب و بی‌حجاب را به حجاب قرآن راهنمایی کرد؟ می‌شود. یک موج پرمحبت پُر عاطفه همگانی می‌خواهد، که منبرها بگویند، رادیو بگویند، تلویزیون بگوید،

۱. یوسف: ۸۷.

۲. تحریم: ۶.

روزنامه‌ها بنویسند، خیلی با محبت، خواهان و زنان جوان، این ده تا برنامه، ضررهای بی‌حجابی است در جامعه. و برای مردم، و برای جوانها، و برای زن‌دارها، که بعضی‌هایش به این دلیل، به این دلیل، ضررش قابل جبران نیست. بیاید شما زنان و دختران، به ما، به ملت، به مملکت، به دین، به پیغمبر ﷺ محبت کنید، این حجاب را که یکی از خیرهای قرآن است، بپذیرید. با فحش دادن نمی‌شود، چون ما ممنوع از فحش دادن هستیم، با آزدن، با ضربه زدن نمی‌شود، با هجوم کردن نمی‌شود، با تلخی نمی‌شود، راه دارد، شدنی هم هست. می‌شود ربا را حذف کرد، شدنی است. می‌شود رشوه را حذف کرد، شدنی است. می‌شود پارتی‌بازی را حذف کرد، که مظلوم پایمال نشود در ادارات و ظالم صاحب حق نشود. اقدام می‌خواهد، اقدام درست، اقدام صحیح، اقدام حکیمانه، اقدام با محبت.

نمونه ای از محبت تاثیر گذار پیامبر ﷺ

یک عرب زمخت، عصبی، خشک، بیابانی. وارد مسجد پیغمبر ﷺ شد، جمعیت زیاد بود، پیغمبر ﷺ هم مثل بقیه مدینه‌ای‌ها لباس تنش بود. با لباس شناخته نمی‌شد. با آن تلخی و زمختی گفت، این محمد، محمد کدامتان هستید آی مردم؟ پیغمبر اکرم ﷺ خیلی نرم و با محبت رو کردند، فرمودند، برادر عرب، من هستم، محمد من هستم. جمعیت را شکافت، آمد جلو، خسته بود، از بیابان آمده بود، گرم بود، سرش را گذاشت روی زانوی پیغمبر ﷺ، با پایش هم مردم را هل داد، جا باز کرد، راحت گرفت خواهید. کسی هم بی‌اجازه پیغمبر ﷺ کاری نمی‌کرد، روی زانوی پیغمبر ﷺ خوابش برد. مسجد هم سقف نداشت. پیغمبر ﷺ هم عبایشان را تا کردند، عرب گرمش شده بود، داشت آفتاب می‌خورد، شروع کردند بادش زدند. راه دارد، ما خیلی‌هایمان راهش را بلد نیستیم، راه خیلی چیزها را بلد نیستیم. خنکش شد، خستگی‌اش در رفت، بیدار شد. بلند شد، نرم نشست، گفت اشتباه کردم، بی‌تربیت بودم، بی‌ادب بودم، من را راهنمایی کن. فرمود، بگو «اشهد ان لا اله الا الله، انی رسول الله» یک نماز است، یک روزه است، یک گناه نکردن. با من برویم بهشت. گفت چشم.



جمع بندی و بیان منبع سخنان

چرا نمی‌شود؟ چرا به هر خیری نمی‌شود متصل شد؟ چرا از هر شری نمی‌شود برید؟ تمام این حرفهایی که گفتم همین امروز از نهج البلاغه گرفتیم. کل حرفها را غیر از خواب یوسف علیه السلام و این داستان این شخص عربی که آمد سر روی زانوی پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت و داستان آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله، بقیه‌اش، عربی‌اش در نهج البلاغه است. یک بخش عمده‌اش در خطبه صد و هشتاد و سه است. اگر دلتان می‌خواهد امشب ببینید. چه دلیلی است امیر المومنین علیه السلام، چه دستگیری است، چه تکیه‌گاهی است، چه هدایت‌کننده‌ای است، چقدر امیر المومنین علیه السلام خدمت کرده به بشریت نه به فقط مسلمانها.

جلسه سوم

درگیری دائمی انسان با مسئله

خیر و شر

کلام در خیر و شر است. دو موضوعی که تا لحظات آخر عمر انسان، پیش روی انسان است. جامعه انسانی، از زمان آدم علیه السلام تا امروز، دو فرقه شدند. دو گروه شدند. گروهی تمایل به خیر دارند، علتش هم این است که به خیر از هر راهی که برایشان میسر بوده معرفت پیدا کردند. که بهترین منبع معرفت آنها انبیاء خدا علیهم السلام هستند، و وحی و ائمه طاهرين علیهم السلام و اولیاء الهی. گروهی هم تمایل به شر دارند، علت تمایلشان هم این است که به نادانی، به جهل، صید فرهنگ‌های ضد خدا شدند. و در آن بند، چون همه نوع شهوات و لذت‌ها آزاد بود، اسیر شدند.

علت دشواری هدایت کردن گرفتاران در شر

هدایت کردن گرفتاران شر بسیار کار مشکلی است. چراکه انبیاء خدا علیهم السلام و اولیاء الهی و ائمه طاهرين علیهم السلام می‌خواستند به لذت‌گرایی آنها و هوا و هوسشان قید بزنند. و اینها مقید شدن را دوست نداشتند. همین شعاری که امروز در شرق و غرب یک عده‌ای دارند، که ما دلمان می‌خواهد آزاد باشیم. هر کاری که می‌خواهیم بکنیم. هر لذتی که می‌خواهیم، ببریم. هر پولی که می‌خواهیم، به جیب بزنیم. و هر برنامه‌ای که برای ما لذت دارد، می‌خواهیم در زندگی غلم کنیم. چون با محسوسات سر و کار دارند سالها، ارتباط دانشان با عالم غیب، و امور معنوی، کار بسیار سختی است.



انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام مانند طبیب هستند

ولی جالب این است که امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید «از گنهکار ناامید نباشید، و دلسرد نباشید.»^۱ گنهکار، در اصطلاح قرآن، بیمار است. خداوند انبیاء علیهم السلام، ائمه علیهم السلام، اولیا، عالمان واجد شرائط، طبیبند. طبیب باید بیمارش را علاج بکند، هر چقدر طول بکشد، علاج هر چقدر که می‌خواهد بکشد، طبیب باید در اوج حوصله و بردباری باشد، طبیب نباید از علاج بیمار خسته شود، دلسرد شود، و ناامید شود، این یک مقدمه.

چه کسی و توسط چه کسانی به ما دستور عمل به خیرها و دوری از شرها را داده؟

درباره خیر و شر موضوعات مختلفی در قرآن و در روایات مطرح است. یکیش این است که در قرآن مطرح است. در سوره مبارکه حج در آیات آخر سوره^۲. پروردگار عالم به انجام دادن هر خیری فرمان داده، دستور دارد. حالا من باید بشینم، درباره وجود مقدس پروردگار، البته در اوصافش، خصلت‌هایش، کمالاتش، اندیشه کنم. که این وجود مقدسی که انجام خیر را فرمان داده و به عبارت دیگر لازم کرده بر من، کیست؟ خب اینجا باید بحث درباره کمالات و اوصاف حق مطرح شود. معلوم هم نیست چند سال طول بکشد، حتی اگر هر شب این جلسه برقرار باشد. بهتر این است که من سه چهار تا آدرس بهتان بدهم، برای اینکه بدانید خدا کیست. اگر حوصله کنید و به این چند تا منبع مراجعه کنید، می‌خواهم ارزش فرمان به خیر، برایمان روشن شود. که چقدر می‌ارزد این فرمان.

شناخت بیشتر خدا جایگاه دستورات او را معلوم می‌کند

این که همین‌جور، من برای شما برادرانم، عزیزانم، اهل ایمان، مادران، خواهران، بگویم برادران! خواهران! پروردگار دستور داده هر خیری راه، دنبالش باشید، انجام بدهید، فوت نشود

۱. «...أَيُّ بَنِيَّ لَا تُؤَيِّسُ مُدْنِيًّا فَكَمْ مِنْ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبِهِ حُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ وَكَمْ مِنْ مُقْبِلٍ عَلَى عَمَلِهِ مُفْسِدٍ فِي آخِرِ عُمُرِهِ صَائِرٌ إِلَى النَّارِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا...». تحف العقول، ص ۹۱، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی

۲. حج: ۷۷ و ۷۸.



ازتان، قضا نشود از دستتان نرود. این حرف خیلی ساده‌ای است. ولی این حرف، ارزش فرمان پروردگار عالم را برای ما روشن نمی‌کند.

دعای جوشن کبیر، یکی از منابع شناخت خدا

یک منبعی که برای شناخت او باید مراجعه کرد، دعای جوشن کبیر است. چند تا خصلت و وصف در این دعا برای خدا بیان شده؟ و این دعا برای کیست؟ کدام امامان ما این دعا را انشاء کردند؟

دعا به وسیله جبرئیل، از جانب خدا نازل شده. این جایگاه دعا. خداوند، هزار خصلتش را برای عموم بندگانش آشکار کرده، که من این هستم. که این هزار تا خصلت دارد می‌گوید. هزار اسم دیگر دارد، من خبر ندارم که به کدام یک از انبیاء علیهم‌السلام این اسم‌ها را خبر داده. قطعا به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر داده. به ابراهیم علیه‌السلام، به نوح علیه‌السلام، به موسی علیه‌السلام، به مسیح علیه‌السلام و نمی‌دانم به انبیاء دیگر هم اطلاع داده آن هزار اسم را، که یکیش را ما نمی‌دانیم. هزار خصلت دیگر دارد که مقید به این قید است، "الاسماء المستاثرة"، اولیش با "سین" است دومیش با "ث" سه نقطه، "الاسماء المستاثرة" یعنی خصلت‌های پنهانش، که فقط خودش می‌داند. احدی از عبادش، یک دانه را هم نمی‌داند. خب حالا همین هزارتایی که در اختیار ماست، که به فارسی باید گفت "شناسنامه پروردگار" است. معرفی‌نامه پروردگار است.

امشب حوصله کردید دو بندش را نگاه بکنید. یک بندش را نگاه بکنید.

قسمت‌هایی از دعای کمیل، منبعی دیگر برای شناخت خدا

یک منبع دیگر برای شناخت خدا، قطعه اول دعای کمیل است. که البته این قطعه اول، نشان دهنده این است که امیر المومنین علیه‌السلام معرفتش به پروردگار عالم، یک معرفت صددرصد کامل و جامعی است. صددرصد.

تفاوت خدایی که توسط معصوم معرفی بشود با خدایی که دیگر ادیان معرفی می کنند

من به وزیر دیالوگ پاپ، در خود واتیکان، وقتی ترجمه و تفسیر دعای کمیل را به زبان خارجی، فرانسه، انگلیسی اردو، ترکی، استانبولی، دادم، گفتم من از شما فقط درخواست می کنم، قطعه اول این دعا را که شرح داده شده بخوانید، ببینید خدایی که شما مسیحیان به جهان معرفی می کنید، این خدا خدای واقعی عالم است؟ یا این خدایی که علی ابن ابیطالب علیه السلام ما هزار و پانصد سال پیش معرفی کرده؟ شما می گوید خدا ترکیبی از سه اُفتون، و سه عنصر است. "عیسی"، "پدر"، "روح القدس". خب این "عیسی" و "پدر" و "روح القدس"، می گوید "ما به الاشتراک" دارند. و آن اشتراک، خدا بودن است. ولی ما در کتابها می بینیم که این سه تا، "ما به الامتیاز" ویژه هم دارند. یعنی "عیسی" ویژگیهایی دارد که "پدر" ندارد، "پدر" ویژگیهایی دارد، که "پسر" ندارد. "روح القدس" ویژگیهایی دارد که "پدر" و "پسر" ندارند. ما با این خدایی که شما معرفی می کنید چه کار بکنیم؟ اگر این سه تا، با ترکیب شدن به هم، خدای واحد هستند، با "ما به الامتیازاتشان" باید چی کار بکنیم؟ اینها که واحد نیستند، اینها هر کدام ویژگیهای مربوط به خودشان را دارند. پس یکی نمی شوند. سه تا هستند. بعد شما می گوید این سه تا، خدای یگانه هستند. یعنی به ما می گوید، "سه"، مساوی با "یک" است، "یک" مساوی با "سه" است. ما می گوئیم، از زمانی که ریاضی اختراع شده، که زمان آدم علیه السلام است. از عمر بشر هم، تحقیقات علمی می گویند، پانزده میلیون سال است گذشته. در این پانزده میلیون سال، تمام ریاضی دانان عالم می گویند، "یک" مساوی با "یک" است، "سه" مساوی با "سه" است. چطور ما قبول بکنیم "سه" مساوی با "یک" است، "یک" مساوی با "سه" است؟ گفت شما تَعَبُدًا باید قبول بکنید. شما در این موضوع، نباید بحث بکنید. این ریشه دین ماست. گفتم یعنی شما می گوید: ای مردم کره زمین! چشمتان کور، دندتان نرم، "یک" مساوی با "سه" است و "سه" مساوی با "یک" است. اما خدای ما، "بسیط الحقیقه" است. وجود محض است. هستی محض است. ترکیبی در



وجودش نیست. شریک ندارد، پسر ندارد، پدر ندارد، دختر ندارد، روح القدس ندارد. چون اگر خدا، یک دانه از اینها را داشته باشد، می‌شود مخلوق و ساختگی؛ خدا نیست. اینها همه "ما به الامتیاز" مخلوقات است. ترکیب، "ما به الامتیاز" مخلوقات است. اکسیژن و هیدروژن، ترکیب شدند، شده آب. اُزت و هیدروژن ترکیب شدند شده هوا. وجود مقدس او، هستی محض است. و هستی، حقیقتی است که هستی دیگر "هست" بهش نداده؛ چون "هست" است. نیازی به این ندارد که هستی بهش بدهند، "هست" است. هستی محض، مرگ ندارد. ما هستی محض نیستیم که مرگ داریم، چون به ما هستی را دادند. یک روز هم از ما می‌گیرند. کسی به او هستی نداده. جواب من را ندادند، ولی گفت چشم، من به شما قول می‌دهم بخوانم. من دیگر آمدم ایران، خبری هم ازش ندارم که خوانده یا نخوانده. آدم وقتی این قطعه اول کمیل را می‌فهمد، تا روز مرگ و بعد از مرگ و تا روز بعد از بیرون آمدن از قبر، به حق خودش، مست می‌کند. مدهوش می‌شود، گاهی آدم می‌خواهد از همه چیز دست بردارد، سر به بیابان بزند، برود در یک سجده، تا بمیرد. از معرفت به او، عشق به او، ارتباط با او پیوند با او. و عجیب این است که این عشق و پیوند و ارتباط، وقتی برقرار می‌شود، دوطرفه است. او هم عاشق انسان می‌شود. او هم پیوند به انسان می‌زند، او هم.

معرفی خدا در اشعار برخی حکما و علما

یک شعر پرقیمت برایتان بخوانم، معمولا شعرهایی که انتخاب می‌کنم، سعی می‌کنم یک عالم بزرگ گفته باشد، یک با معرفت گفته باشد، یک باحال گفته باشد، و شعر هم عالمانه و حکیمانه و عارفانه باشد. این شعر از کسی است که شبهای زمستان و تابستان، دو ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شد، حکیم بود، فیلسوف بود، فقیه بود، عارف بود. و زمان قبل از انقلاب دانشگاهی‌های ژینگول کشته مرده‌اش بودند. به زور دعوتش کردند، رفت دانشگاه درس می‌داد. ولی شبهای جمعه، در خانه خودش حقایق قرآن را می‌گفت، من می‌رفتم، آنوقت طلبه نبودم، وقتی قرآن می‌گفت، وقتی خدا می‌گفت، وقتی شعرهای

حکیمانه می‌خواند، از محاسنش اشک می‌ریخت روی پیراهن و دامنش در کلاس درس. دو ساعت مانده به نماز صبح بیدار بود. ده رکعت نماز شب می‌خواند. هشت رکعت به نیت نماز شب، دو رکعت نماز شفع، و یک رکعت وتر را می‌خواند. آن ده رکعت را در نیم ساعت می‌خواند، ولی یک ساعت و نیم آن یک رکعت نماز طول می‌کشید. در سن هفتاد و پنج سالگی؛ یک دانه قرآن جیبی کف دستش بود، از اول قنوت نماز وتر، این دستش را با قرآن می‌برد بالا، یک دست دیگرش هم به حال گدایی دراز بود. یک ساعت و نیم این یک رکعت با گریه طول می‌کشید و دستش را پایین نمی‌آورد و هی به محبوبش در آن تاریکی دعا می‌کرد که بیا به خاطر قرآن من را ببخش. بیا به خاطر قرآن من راه بده. من که بالاترین شفیع را در خانه‌ات آوردم. این شعر برای اوست، شعرش حرف زدن با معشوق است. خیلی جالب و فوق العاده است، این حرفها، اینها هر یک خطش علم است، معرفت است، حقیقت است، عشق است، محبت است، هر چی دلتان می‌خواهد اسمش را بگذارید. به خدا هیچ زندگی‌ای با لذت‌تر، مست کننده‌تر از زندگی کردن با خود خدا نیست.

انسان، غیر از خدا، آشنای حقیقی دیگری ندارد

نسبت به خدا، کل دیگران، حتی پدر و مادر و زن و بچه و نوه و عروس و داماد، با ما غریبه هستند ولی به صورت آشنا با ما زندگی می‌کنند. به صورت آشنا، نه به حقیقت آشنا. ما را بگذارند در قبر اینها چاره‌ای ندارند، همه فرار می‌کنند. هیچ کس نمی‌ماند، آنوقت حضرت می‌فرماید، لحد را که می‌چینند خاک را که می‌ریزند، امام باقر علیه السلام می‌فرماید، قبر به حالت پنجره مانند می‌شود، میت می‌بیند که همه رفتند، همین که می‌آید مومن در قبر گذاشته شده، ناراحت شود، خطاب می‌رسد، گذاشتند و رفتند؟ من که باهات هستم. یک آشنا ما داریم، ما اشتباه کردیم در اینکه خیال می‌کنیم چقدر آشنا داریم. کدام آشنا؟ چقدر تکیه‌گاه داریم، کدام تکیه‌گاه؟ چقدر رفیق داریم، کدام رفیق؟ ما وقتی به خدا می‌گوییم "یا خیر رفیق"، رفیق دیگری برایمان نمی‌ماند.



هیچ کس به ما بند نیست. کافی است در شهر، یک انگلی به ما بزنند، که حقیقت هم نداشته باشد، دروغ! همه از ما می‌ترسند، یک دو سه ماه هم در شهر حرف درباره ماست. عجب آدم پستی، عجب آدم متقلبی، چطور خودش را خوب می‌نماید، این که او نبود. همینهایی که قربان صدقه آدم می‌روند، روزی یک خروار فحش به آدم می‌دهند، با یک انگِ قلابی، که به آدم می‌زنند. که کار هر روزه یک عده‌ای در این مملکت است. اصلاً کارشان است. یعنی کیفشان در انگ زدن و ساقط کردن و بی‌آبرو کردن است. که اگر انگشان به من و شما هم بخورد، یک نفر برای ما نمی‌ماند، من در این جریان‌های اجتماعی ایران فهمیدم زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه چه می‌گوید؛ وگرنه قبل از این جریان‌های نمی‌فهمیدم، که با اشک چشم به پروردگار، در سحر می‌گوید، "یا ربِّ ارحم فی هذه الدنيا غربتی"، خدایا به غربت من، به تنهایی من، به نداشتن آشنا، رحم کن. خدا، فقط خدا. بقیه امور هم زیرمجموعه خدا باید قرار بگیرد، اگر من در ازدواجم، در بچه‌داری‌ام، در عروس‌داری، در دامادداری، در مغازه‌داری، در کارخانه‌داری، وصل به پروردگار نباشم، به حق خودش، شیطانی دارم زندگی می‌کنم و نمی‌فهمم. چون کار شیطان این است که خدا را از یاد آدم ببرد، پیوندها را قطع کند.

بازگشت به معرفی خدا در اشعار برخی حکما و علما

هر که شد از یک نگاه واله و شیدای دوست

از دو جهان دیده بست بهر تماشای دوست

چون دیگر تماشاگاهی برای آدم نمی‌ماند، منظره‌ای برای آدم نمی‌ماند، من خودم را می‌گویم خدا شاهد است، کاری به شما ندارم، هنوز بعد از این سن، گول می‌خورم از تماشای مناظر، گول می‌خورم از اینهایی که دور و برم هستند، نه اینکه آنها گولم بزنند، من گول می‌خورم، خیال می‌کنم همه با من هستند، چون اگر دیده از چیز دیگر نبندد، به جمال زیبایی بی‌نهایت او باز نمی‌شود. مگر می‌شود با پرده جلوی دیده رخسار او را دید؟

هر که شد از یک نگاه واله و شیدای دوست

از دو جهان دیده بست بهر تماشای دوست



تا سپه عشق زد، خیمه به صحرای دل
دل ز دو عالم کشید، خیمه به صحرای دوست
صور سرافیل بود یا سخن از لعل یار
شور قیامت بخواست یا قد رعنا ی دوست
این نکته خیلی عجیبی است، می‌گوید اگر دنیا و آخرت را در یک کفه ترازو بگذاری، این
جان بخشیده شده او را که در قرآن می‌گوید ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ همین اتصال جان به
نفخه الهی، این را بگذارند در کفه دیگر، این سنگین‌تر از دو جهان است و زنش.
هر دو جهان کی بود قیمت کالای جان
جان که چو او گوهری نیست به دریای دوست

قیمت جانی که خدا به انسان داده با هیچ چیز قابل مقایسه نیست

یک آیه را دوست دارید برایتان معنی کنم؟ من این آیه را نمی‌فهمیدم، در سوره بقره است.
من آنچه که نمی‌دانم، با آنچه که می‌دانم، بی‌نهایت در کنار صفر است. یعنی
دانستنی‌هایم صفر است، آنهایی که نمی‌دانم و نمی‌فهمم بی‌نهایت است. این هم اگر به
تور یک مجتهد الهی قبل از انقلاب نخورده بودم، که در حال و در گریه و در عشق به
اهل بیت علیهم‌السلام حرف اول را می‌زد؛ آیه را نمی‌فهمیدم. خدا زمینه را جور کرد. من یک جلسه
به او برخوردم، این آیه را آنجا فهمیدم. ﴿مِنَ النَّاسِ﴾ نه همه، ﴿مِنَ النَّاسِ﴾، "مِن" یعنی
بعضی، ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾، بزرگترین علمای اهل تسنن و
شیعه، بزرگترین‌هایشان، به خرده پاها کار ندارم، در تفاسیرشان نوشتند، این آیه یقیناً در
شان علی ابن ابیطالب علیه‌السلام، شبی که جای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خوابید نازل شد. آن شب هم هجده
سالش بود علی علیه‌السلام، قرآن می‌گوید، علی علیه‌السلام آن شب، جانش را به من فروخت، نه به
پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نکته آیات را دقت کنید. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، که قیمت جان علی علیه‌السلام را نداشت بهش

بپردازد. پیغمبر ﷺ، خودش هم قویترین گدای خدا بود. هر چی آدم گدایی اش گسترده تر باشد، مقام و شرف و آقایی اش بیشتر است. جانش را به من فروخت. من قیمت جان علی ﷺ را همان شب بهش دادم. بهش دادم، یعنی برایش ثبت کردم، دنیا اندازه یک لیوان است. قیمت جان علی ﷺ که در این لیوان جا نمی گیرد. یک عالم بی حدود زمانی - مکانی می خواهد این قیمت را بپردازم، چی بود قیمت؟ "مرضات الله" چه نورانیتی دل آن عالم و عقل آن عالم داشت، که با چه حالی، با چه اشکی، با چه استدلال هایی که خودش داشت، گفت می دانید "مرضات الله" یعنی چه؟ یعنی روز قیامت، از آدم ﷺ، که اولین انسان از نوع ما بوده، آفریده شده، تا آخرین نفر، چند میلیارد میلیارد میلیارد، آدم در قیامت هستند نمی دانیم. گفت اگر کل انسانها، استثنا نکنید، یعنی نگوید غیر انبیاء ﷺ، غیر اولیاء، نه، کل انسانها، قیامت به خدا بگویند، کوزه پرورنده ما، اعمال ما، ایمان ما، اخلاق ما، یا نصفه است، یا سرخالی است، چکار کنیم؟ خدا به علی ﷺ بگوید، بهره آن شبت را بریز در تمام این کوزه ها، کل کوزه ها را علی ﷺ لبریز بکند، هیچی از خودش کم نمی آید. این "مرضات الله" است. حالا دوباره شعر را بخوانم.

من این شعر "خواجه هرات" ^۱ را قبول دارم،

آن کس که تو را شناخت، جان را چه کند؟
فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟

دنیا و پول و کارخانه و چه و چه...

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟^۲

اصلا با بودن تو، با بقیه، غیر از تو، چی کار بکنیم؟ این یک خرده زندگی پاکی هم به من و شما داده، این یک زن و بچه خوبی هم که به من و شما داده، این یک لقمه حلالی هم که به من و شما داده، به اندازه معرفت و شناختمان است، که با ما اینجور معامله کرده. نمی شناختیم که اینجا نبودیم. الان در یک اتاق گرم و نرم، جلوی گل و بلبل، یا عرق می خوردیم، یا قمار می کردیم، یا با نامحرمی در افتاده بودیم. کشش اوست ما را می آورد

۱. خواجه عبدالله انصاری.

۲. مناجات نامه، مناجات شماره ۹، ابواسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد (خواجه عبدالله انصاری).

خیر و شر مسئله اساسی انسان (۲)

در خانه‌اش، کشش اوست ما را دنبال ابی عبدالله علیه السلام می‌کشد، کشش اوست نمی‌گذارد حرام در زندگی ما وارد شود. این هم نتیجه یک ذره معرفت‌مان است.

هر دو جهان کی بود، قیمت کالای جان جان که چو او نیست به دریای دوست نمونه ندارد روح ما، نمونه ندارد.

"جان که چو او گوهری نیست به دریای دوست"

گیتی و به به از این حرف،

گیتی و خوبان آن، در نظر آینه‌ای ست دیده ندید اندر آن، جز رخ زیبای دوست «ما رایت شیئا» برای امیر المومنین علیه السلام است «الا رایت الله معه، قبله، و معه و بعده».

گیتی و خوبان آن، در نظر آینه‌ای ست دیده ندید اندر آن، جز رخ زیبای دوست گنج دل و ملک عشق، دولت پاینده‌ای است کز همه پرداختی، غیر تمنای دوست "قطعه اول کمیل را بخوانید با شرحش را، حالا شرح هر کسی. پنج تا شش تا شرح دعای کمیل هست. هر کدام را دلتان خواست بخوانید. شرح کمیلی که خداوند به من محبت کرد انجام دادم، یک خرده مفصل است. حدود بالای هزار صفحه است، ولی شرح کمیل‌های مختصر هم هست. مثل "نفحة العین" مرحوم حاج میرزا حسین کلباسی، حدود صد و پنجاه- شصت صفحه است، می‌توانید بخوانید.

منبعی دیگر برای شناخت خدا، دعای عرفه

و یک منبع برای شناخت او، دعای عرفه ابی عبدالله علیه السلام است. آنجاهایی که می‌گوید "انت الذی"، دو صفحه می‌گوید، تو کی هستی، ابی عبدالله علیه السلام می‌گوید، «عمیت عین لا تراک»، کور باد آنی که تو را نمی‌بیند. تو که همه جا پیدا هستی.

منبعی دیگر برای شناخت خدا، دعای ابوحمزه

و یکی هم ابوحمزه زین العابدین علیه السلام.



جمع‌بندی و بیان بخش‌های سخن در جلسات بعد

خب معلوم شد خدا کیست. این خدا، در قرآن، در باره خیر و شر به ما فرمان داده، حالا آیه‌اش را می‌خوانم، این یک بحث در ارتباط با خیر و شر، و چرا خدا به ما فقط فرمان به خیر داده، دوستان دارد، محبت بی‌نهایت است، عشق بی‌نهایت است، بنده‌پرور است، دست رد به سینه هیچ کس بنا ندارد بزند، این خدا می‌گوید، زندگیتان را از خیر پر کنید، این یک بحث. یک بحث این است که خیر چه هست؟ شر چیست؟ چون فلاسفه هم بحث خیر و شر دارند. حکما هم بحث خیر و شر دارند. یونانیان قدیم، بحث خیر و شر دارند. غربی‌ها بحث خیر و شر دارند. در کتابهای روانکاوی و روانشناسی و علوم انسانی‌شان، قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام هم بحث خیر و شر دارند. خیر و شر چیست؟ این را که ما مردم شیعه و متدین نباید از زبان "موسیو قاراپت" در انگلیس و فرانسه بگیریم. که خیر و شر چیست. ما علی علیه‌السلام داریم، امام حسن علیه‌السلام داریم، امام حسین علیه‌السلام داریم، امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام داریم، قرآن داریم، آنها برای ما خیر و شر را گفتند چیست. این هم یک بحث که خیر و شر چیست.

و اما بحث سوم، قرآن مجید، - این خیلی مهم است، این به نظر من در این دو سه تا بحث، از همه مهمتر است برای ما، نه اینکه در بخش مباحث از همه مهمتر باشد، برای ما خیلی مهم است - قاطعانه و بی‌برو و برگرد پروردگار می‌گوید خیر، نتیجه‌اش به خودتان برمی‌گردد در همین دنیا و گسترده‌تر در آخرت و شر هم تمام آثارش به خودتان برمی‌گردد در دنیا و آخرت. **﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾**، در این شکی وجود ندارد، تجربه تاریخ بشر هم، برگشت خیر را به آنی که خیر انجام داده و برگشت شر را به آنی که شر داشته ثابت کرده کاملاً.

خب من این بحث را ابتدا از نهج البلاغه گرفتم، از جلسه اول، هر شب تا توفیق بدهد خدا، دوست دارم قبل از ذکر مصیبت، بحثم را با یاد امیر المومنین علیه‌السلام خاتمه بدهم.

جلسہ چہارم

اثر بیچ خیری صاحبش را کم نمی کند و

اثر بیچ شری صاحب آن شررا

یک مسئله بسیار مهمی که در بحث خیر و شر، هم در قرآن مجید و هم در روایات اهل بیت علیهم السلام مطرح است و تجربه زندگی انسان هم، این مسئله را به صورت عملی نشان داده؛ و از مسائلی است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست، این است که، هر خیری آثارش به خود انسان برمی‌گردد و هر شری آثارش به خود انسان برمی‌گردد. این آیه را در قرآن خواندید و شنیدید ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۱ هیچ انسانی، سنگینی بارِ سنگینِ کس دیگری را به دوش نخواهد کشید. این معنی‌اش این است که هر کاری، از هر انسانی صادر شود، آثار آن کار، سراغ کس دیگر نمی‌رود. تبعاتش دنبال کس دیگر را نمی‌گیرد. بلکه آثارش به خود انسان برمی‌گردد.

آثار خیر و شر گاهی در همین دنیا به صاحبش می‌رسد و گاهی در آخرت

و جالب این است که پروردگارِ عالم، نظام این عالم را به گونه‌ای قرار داده که آثار خیر و آثار شر در همین جهان، در حد این جهان، به خود انسان برمی‌گردد. و طبق آیات قرآن، که احتمالاً بعضی از آیاتش را در جلسات دیگر، با خواست خدا قرائت کنم، کل آثار خیر

۱. فاطر: ۱۸.

انسان، در قیامت به صورت بهشت به خود انسان برمی‌گردد. و آثار شر هم به شکل جهنم، به خود انسان برمی‌گردد. خیلی جالب است، که از آیات قرآن، صریحا استفاده می‌شود، معمار بهشت، پروردگار است، ولی مصالحش را انسان می‌دهد به پروردگار. و آتش دوزخ هم، شعله‌ور کننده‌اش، روشن کننده‌اش، فرستنده‌اش برای قیامت، خود انسان است.

من برای هر دو، فعلا آیاتی را می‌خوانم، بدون اینکه توضیح دهم. ﴿سَمِ اللَّهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِمَا نَاهَوْا مِنْهُم وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱، این یک نمونه آیات، که پروردگار عالم، حدود ده برنامه مهم عبادی، مالی، اخلاقی را در این آیات بیان می‌کند. و بعد می‌گوید اینان که دارای عبادت خدا بودند، دارای کار مالی درست بود، دارای اخلاق بودند، وارث هستند. چی ارث می‌برند؟ ﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ﴾ بهشت را به ارث می‌برند. تا کی این ارث پیششان است؟ ﴿هُم فِيهَا خَالِدُونَ﴾ زمان ندارد. خیلی روشن استفاده می‌شود، که بهشت، همین عبادات و اخلاق و مسائل مالی است و بهشت نتیجه این عبادات و اخلاق و مسائل مالی است. دوزخ هم همینطور، در سوره بقره می‌خوانیم ﴿فَاتَّقُوا آثَارَ النَّارِ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۲، "وقود" واو برای خود کلمه است. "وقد"، "وقود"، "وقود" یک لغت عربی است، بخوایم فارسی بکنیم، به معنی "آتش گیره" است. به معنی هیزم است. به معنی زغال است. می‌گوید خود را حفظ بکنید، از آتشی که هیزم آن آتش، خود انسانها هستند. یعنی آثار مخالفت با خدا، با پیغمبر ﷺ، با ائمه علیهم السلام، با حلال و حرام، آثار تجاوز، ظلم، فساد، فسق، جرم، عصیان، اثم، خطا، که همه در قرآن مجید است، آتش است. که این آتش، همین اعمال شر مردم است. یک مسئله قرآنی است.

۱. مومنون: ۱ تا ۱۱.

۲. بقره: ۲۴.

ممکن است خود گناه بخشیده شود اما گاهی آثار دنیایی اش برداشته نمی‌شود

خب این حقیقت ثابت است. در قرآن و در روایات، تجربه زندگی هم همین را نشان داده. که آثار زشتی‌ها، به خود انسان برمی‌گردد. و انسان را گم نمی‌کند. ممکن است امروز، فردا، دو ماه دیگر، ده سال دیگر، نرسد به انسان آثار زشتی‌ها، ولی آن آثار، در این عالم می‌چرخد، و دنبال دارد می‌کند، یک جا گریبان انسان را می‌گیرد. که گاهی آن آثار، قابل جبران نیست. یک وقت آثار زشتی‌ها، قابل جبران است. و یک بخشی از آثار زشتی‌ها، قابل جبران نیست. حتی ممکن است انسان موفق به توبه واقعی شود، ولی امکان زدودن آثار نباشد. یک نفر، سی سال عرق خورده، حالا برخورده به یک روایتی، به یک صاحب نفسی، به یک منبری، به یک ماه رمضانی، به یک محرمی، توبه کرده. یقیناً هم توبه‌اش را خدا قبول می‌کند. البته توبه به این معناست، طبق لغت عرب، "تَابَ" یعنی "رَجَعَ". یعنی خدایا، سی سال در جاده عرق خوری بودم، برگشتم. به این جاده پشت کردم، به تو روی آوردم. این معنی "توبه" است. بنا هم ندارم دوباره به آن جاده برگردم، آنی که از جاده عرق خوری برمی‌گردد به صراط مستقیم، و واقعا بنا ندارد دوباره به آن جاده برگردد. اسم توبه‌اش، طبق قرآن، توبه "نصوح" است. با صاد. یعنی توبه غیر قابل شکستن. خب چنین توبه‌ای، بنا به وعده پروردگار، قبول است. چون خدا "ارحم الراحمین" است. "اکرم الاکرمین" است. محبت بی‌نهایت است. لطف بی‌نهایت است.

حاکم مطلق، عجله‌ای برای عقاب محکومین ندارد و به آنها فرصت بازگشت می‌دهد

خدا، نه چماق روی سر بندگانش بالا می‌برد. نه مشتی سر بندگانش بالا می‌برد. پروردگار عالم، قرآن را فرستاده. پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام را قرار داده، دعوت کرده، عمل کنید به حرفهایشان، من، هم مغفرتم را نصیبتان می‌کنم، هم بهشتم را. اما اگر یک کسی گوش

نداد، خداوند به این راحتی مشیت بهش نمی‌زند، ردش نمی‌کند. به انتظار توبه و بازگشت از عصیان‌ش است. عجله که ندارد. چون هیچ مجرمی، از چنگال عقاب خدا که نمی‌تواند فرار بکند. که حالا خدا عجله کند. الان کسی زنا کرد، عرق خورد، بکشد او را. نه، «و لا یمکن الفرار من حکومتک»، همه در احاطه قدرت حق هستند. کسی نمی‌تواند از این دایره بیرون برود. چون روزنه ندارد. پنجره ندارد. راه دررو ندارد. ما هستیم و محکومیت به حاکمیت خدا، اصلاً مسئله دومی وجود ندارد.

اگر عجله در جریمه کردن مجرم نمی‌کند، چون مجرم از دست او نمی‌تواند در برود. در حکومتش است. در احاطه قدرتش است. اما اگر توبه کند، خب کاری دیگر بهش ندارد. گناه از پرونده پاک می‌شود. ولی آثار بعضی گناهان می‌ماند. در کشور وجود انسان. لذا بعد از سی سال که می‌رود دکتر، دکتر معاینه می‌کند، آزمایش می‌دهد، عکسبرداری می‌کند، بعد از دو روز، می‌گوید کلیه‌ات بیست درصد کار می‌کند، ورم صورت و پا و دستت برای آن است. "آریتمی" قلبت - به زبان اطبا - یعنی ضربانش، به هم ریخته. اعصاب عین "آرمیچر" که به اصطلاح سیم‌پیچی‌اش بسوزد، نیم سوخته شده. حافظه‌ات تخریب شده. حالا من یادم نیست، آن وقتی که مطالعه می‌کردم، در مسائل عرق‌خوری و الکل، چند تا بیماری نتیجه‌اش است. مثلاً دکتر، هفده تا بیماری را برایش ردیف می‌کند. که تو گیر اینها افتادی، بعد دکتر می‌فهمد، بهش می‌گوید، ببخشید شما عرق‌خوری؟ می‌گوید آقای دکتر، از کجا فهمیدی؟ می‌گوید از بیماری‌ات. حالا این عرق‌خور، شب‌احیا آمده مسجد و زده در سرش و گریه کرده و ناله زده و توبه هم کرده. خدا هم قبول کرده. گناه، اصلش از پرونده پاک شده، یعنی خدا دیگر قیامت به عنوان عرق‌خور محاکمه‌اش نمی‌کند، ولی این آثار، دیگر کاری به خدا ندارد. در بدن می‌ماند. بعد هم بهش می‌گوید، من نمی‌دانم چکار کنم. من داروهایی که می‌خواهم بهت بدهم، همه داروها با هم ضد است، داروی کلیه با داروی قلب نمی‌سازد، هر دو، با داروی اعصاب نمی‌سازد، هر سه، با داروی معده نمی‌سازد. بلایی است که سر خودت درآوردی. گاهی آثار شر، گر چه خود شر، پیش خدا بخشیده شود می‌ماند.

نمونه‌هایی از شرّ گریبان گیر بعد از سال‌های طولانی

قبلا عادت داشتم من، - الان اینقدر کارم زیاد شده، که متاسفانه بعضی از کارها از دستم رفته، گلایه ندارم، کارهای بهتری برایم پروردگارِ عالم قرار داده، خودش هم دارد انجام می‌دهد، ما که کلا پیچگوشتی و آچارِ دستِ قدرتِ او هستیم، کاره‌ای نیستیم - یک کارم این بود، که در بیمارستان‌های ناشناخته می‌رفتم، اتاق به اتاق، به مریض‌ها سر می‌زدم. حالا زمانی هم بود که من را نمی‌شناختند. می‌رفتم بالای تختشان، احوالپرسی می‌کردم. از زن و بچه‌شان می‌پرسیدم. اگر شهرستانی بودند، می‌گفتند زن و بچه‌مان نمی‌توانند بیایند دیدنمان، پول ندارند، کرایه ندارند، مشکلاتشان را در حدی که می‌شد، حل می‌کردم. بالای سر یک بیماری رفتم، که اتفاقا عکسش را هم دارم در خانه. حدود هشتاد سالش بود، ناله می‌کرد فقط، عصبی می‌شد، خودش را می‌زد، ولی می‌فهمید، خوب می‌توانست حرف بزند، من بهش گفتم که پدر، به خدا تکیه کن، پناه به او ببر، یاد او باش. می‌گفت کل این بلاها را او به سرم آورده، گفتم نگو این حرف را، گفت نه، حقیقتی است. و یک کلمه بهت بگویم، صد برابر این بلاها را سر من بیاورد، حقم است. چون من در جوانی، و سی سالی که اداره بودم، هر ظلمی که توانستم به مردم کردم. این خیلی برای من جالب بود، که یک بیمارِ هشتاد ساله، گفت آنچه بلا به سرم آمده حقم است، یعنی برای خودم است، از بیرون نیامده، من خدا را ظالم نمی‌دانم، من به خدا می‌گویم، من را قبول کن، توبه من را بپذیر، اما اگر توبهٔ اصل کارم را قبول کرده، که نمی‌دانم، ولی این عوارض را باید بکشم. برای اینکه من شر بدنی هم برای مردم داشتم، ضربه زدم به مردم، به مال مردم، به آبروی مردم، و چیزهای دیگر مردم.

برای من خیلی درس بود که می‌گفت حقم است. خب من اینکه می‌گفت حقم است، همه را تطبیق می‌دادم به آیات قرآن و روایات، که شرّ، آثار دارد، ممکن است پنجاه سال هم آثارش سراغ آدم نیاید، ولی آخرش می‌آید. و گریبان آدم را می‌گیرد. من از یک منبر آدمم پایین، ایام فاطمیه بود، - این هم خیلی برایم جالب بود، یعنی بیشتر من را با آیات قرآن و عمق آیات آشنا کرد. اصلا گاهی آدم، با زندگی خودش، با زندگی مردم، آیات و روایات برایش

معنی می‌شود - آن منبر در خیابان شمیران تهران بود، و شب بود و ایام فاطمیه بود. وقتی از مسجد آمدم بیرون، یک آقای، خیلی هم با وقار و با ادب بود. آمد بیرون با اضطراب، با ناامنی، با رنج، گفت من یک سوال دارم. گفت با سواد هم هستم. اما جواب این سوال را خودم نمی‌دانم. از کسی هم تا حالا نپرسیدم، که بگویم بلد نبوده جواب بدهد، یا بلد بوده و من قانع نشدم. اولین بار است از شما می‌پرسم، گفتم پیرس، گفت گناه زنا، بخشیده می‌شود؟ گفتم یقینا اگر کسی توبه کند، دنبالش دیگر نرود، ترک بکند، می‌بخشند. گفت اگر می‌بخشند، پس چرا آدم راحت نیست؟ گفتم ضمانتی به ما ندادند که گناهان را بخشیدند، ما راحت باشیم. گفت پس ضمانتی ندادند. گفت من هشتاد سالم است، سی سال، پنجاه سال پیش، که من یک جوان سی ساله بودم، پول هم داشتم، شکل هم داشتم، قیافه هم داشتم، با یک زن شوهردار زنا کردم، و پنجاه سال است دارم می‌سوزم، خوش نبودم در این پنجاه سال، یک غذای خوشمزه از گلویم پایین نرفته، همان یک بار هم بود، و دیگر هم دنبال این گناه نرفتم. گفتم نگران رنج باطن نباش، اصل گناه بخشیده شده، خداحافظ، خداحافظ. حالا آیات را می‌فهمم. که بعضی از گناهان، اگر هم بخشیده شود، یا شرها، آثارش در انسان می‌ماند. کاری هم نمی‌تواند بکند، رد هم نمی‌شود.

در بهشت، خداوند با لطفش خاطره گناهان را از دل انسان پاک می‌کند

ولی یک عنایت ویژه‌ای خدا به بندگان تائبش، به بندگان مومنش، به بندگان عابدش دارد. که روز قیامت، وقتی این بنده آمرزیده شده‌اش را وارد بهشت می‌کند، تمام گناهان گذشته‌اش را، و آثار به جا مانده در درونش را نابود می‌کند. که این گنهکار، که تا ابد در بهشت است، یادش نمی‌آید گناهی کرده، که در بهشت رنج نکشد، این عنایت ویژه هست، قرآن مجید می‌گوید، بعضی چیزها در قلب مردم می‌ماند، ولی من قیامت ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾^۱، این خرده شیشه‌های قلبی مردم را، بندگان را،



ریشه‌کن می‌کنم. وگرنه آدم در بهشت هم راحت نیست. خب آنجا هم، آدم یک کاخ بهش می‌دهند چه فایده دارد؟ که محبت خدا را ببیند جُفتک‌زنی‌های خودش را هم به یاد بیاورد، که من کی بودم، چه کارهایی کردم، و حالا خدا چه محبتی بهم کرده، خب آدم باز می‌سوزد، چه فایده دارد آن بهشت؟ این عنایت را دارد.

نمونه‌ای تاریخی از گرفتاری برزخی انسان به اثر شرهای دنیایی اش

از حالا از همین امشب، بیاییم اگر شری داریم، برای همسرمان، اگر خانم‌ها شری دارند، برای شوهرانشان، شر هم فراوان است، تلخی‌های بی‌علت عقلی و شرعی، در خانواده‌ها، بین زن و شوهرها، بین پدر و مادرها و بچه‌ها، بین بچه‌ها و پدر و مادرها، تلخی‌های مردم با همدیگر، تلخی‌های صندلی‌دارها، که بعضی‌هایشان دچار غرور و کبر هستند با مردم، شر است، همش هم بی‌علت عقلی بی‌علت شرعی، علتش کمبود اخلاق و ایمان است. خب اینها آثار دارد، و آثارش به انسان برمی‌گردد. من هم صد بار مثل شما شنیدم، البته دیدم خودم در روایت، ولی یک بار دیدم، دو بار دیدم، اما از بچگی که در محلمان منبری‌های خیلی خوب تهران، منبر می‌رفتند، می‌رفتم، و بچه مدرسه‌ای بودم، این مسئله را شنیدم، که وقتی پیغمبر ﷺ تشییع جنازه کرد، سعد ابن معاذ انصاری و پابره‌نه هم آمد تشییع، و فرمود خدا هم هفتاد هزار فرشته به تشییع‌اش فرستاده، خود پیغمبر ﷺ هم رفت در قبر، خود پیغمبر ﷺ هم دفنش کرد، خود پیغمبر ﷺ هم لحد چید قبر را پوشاند. مادرش گفت، پسر، خوش به حالت با این مردنت، و با این تشییع و با این دفن‌کننده‌ات. پیغمبر ﷺ اینجا عمومی حرف زد، باید هم عمومی می‌گفت، فرمود از کجا می‌گویی خوش به حالت؟ مگر تو برزخ بچه‌ات را دیدی که می‌گویی خوش به حالش؟ چی را خوش به حالش؟ من آمدم تشییع جنازه‌اش، ملائکه آمدند تشییع جنازه‌اش، بله بچه‌ات آمرزیده است. ولی بچه‌ات چنان دچار فشار برزخ شد، - حالا حضرت ﷺ تمثیل زد - که دو سال شیر می‌دهی که بهش داده بودی از نوک انگشتت ریخت. به تمثیل گفت، یعنی می‌خواست شدت فشار برزخ را بگوید، نه اینکه حالا در بدن آدم شصت ساله، شیر باشد، از نوک انگشتت بریزد بیرون. شدت فشار را می‌خواست بگوید. به علت اینکه

در خانه با زن و بچه اش تلخ بود. زمخت بود. بدخلق بود. عصبانی بود. بی حوصله بود. بردباری نداشت. محبت نداشت.^۱ خب یک کلمه دیگر هم بگویم سعد ابن معاذ جزو شهداست! مجروح جبهه بود، بدنش دوام نیاورد، شهید شد. یعنی شر اینقدر آثارش سنگین است، که حتی شهید هم از شر آثار شر خودش در امان نیست. خیلی زندگی ظریف است، خیلی زندگی دقیق است، خیلی باید مواظب زندگی کرد، در نگاه کردنها، در حرف زدنها، در گوش دادنها، در قضاوت کردنها، در برخوردها، در رفتارها، خیلی ظریف است.

مثالی برای بازگشت سریع شر به خود انسان

من یک بار از تهران با ماشین رفتم تبریز، تبریز را ندیده بودم، برای دیدن دو نفر، یکی مرحوم شهریار^(ره)، یکی هم یک حکیمی بود، بسیار آدم وارسته‌ای بود، خب شهریار را که

۱. «و بالإسناد، قال: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَقِيرِ بْنِ يَعْقُوبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيُّ فِي مَنْزِلِهِ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بُرْزُجِ الْحَيَّاطُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ الْيَسَعِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ^(ع)، قَالَ: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ^(ص) آتِ فَقَالَ لَهُ: سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ قَدْ مَاتَ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ^(ص) وَقَامَ أَصْحَابُهُ مَعَهُ، فَأَمَرَ بِغُسْلِ سَعْدٍ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى عِصَاةِ الْبَابِ، فَلَمَّا حُطَّ وَكُفِّنَ وَ حُمِلَ عَلَى سَرِيرِهِ، تَبِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ^(ص) بِأَلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ، ثُمَّ كَانَ يَأْخُذُ السَّرِيرَ مَرَّةً يَمَنَةً وَ مَرَّةً يَسْرَةً حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى الْقَبْرِ، فَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ^(ص) حَتَّى لَحَدَّهُ وَ سَوَّى عَلَيْهِ اللَّيْنِ وَ جَعَلَ يَقُولُ: نَاوَلُونِي حَجْرًا، نَاوَلُونِي ثُرَابًا، فَسَدَّدَ مَا بَيْنَ اللَّيْنِ، فَلَمَّا أَنْ فَرَغَ وَ حَتَا الثَّرَابَ عَلَيْهِ وَ سَوَّى قَبْرَهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^(ص): إِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَلِي وَ يَصِلُ الْبَلَى إِلَيْهِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَ جَلَّ)

يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ، فَلَمَّا أَنْ سَوَّى الثَّرَابَ عَلَيْهِ قَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ: يَا سَعْدُ، هَيْبًا لَكَ الْجَنَّةُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ^(ص): يَا أُمَّ سَعْدٍ مَهْ لَا تَجْزِمِي عَلَى رَبِّكَ، فَإِنَّ سَعْدًا أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ. قَالَ: فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ^(ص) وَ رَجَعَ النَّاسُ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَدْ رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ عَلَى سَعْدٍ مَا لَمْ تَصْنَعْهُ عَلَى أَحَدٍ، إِنَّكَ تَبِعْتَ جَنَازَتَهُ بِأَلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ فَقَالَ^(ص): إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ بِأَلَا رِدَاءٍ وَ لَا حِذَاءٍ، فَتَأَسَّيْتُ بِهَا.

قَالُوا: وَ كُنْتَ تَأْخُذُ يَمَنَةً وَ يَسْرَةً السَّرِيرَ قَالَ^(ص): كَانَتْ يَدِي فِي يَدِ جَبْرِئِيلَ^(ع) أَخَذُ حَيْثُ يَأْخُذُ. قَالُوا: وَ أَمَرْتَ بِغُسْلِهِ وَ صَلَّيْتَ عَلَى جَنَازَتِهِ وَ لَحَدَّتَهُ فِي قَبْرِهِ، ثُمَّ قُلْتَ: إِنَّ سَعْدًا أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ قَالَ: فَقَالَ^(ص): نَعَمْ، إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءٌ. الامالی (للطوسی)، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.



از زمان بچه مدرسه‌ای بودم، می‌شناختمش. شعرهایش را دیده بودم. خودش را ندیده بودم. آنوقت که من رفتم، آخرهای عمرش بود. یک سال بعد فوت کرد. آن حکیم و مربی را هم، کسی برایم تعریف کرد. که می‌گفت، مرحوم علامه جعفری، هر وقت می‌آمد تبریز، باهاش ملاقات داشت. او هم یک دنیای عجیبی داشت. مرحوم شهریار می‌گفت - این دیگر داستان چند واسطه و اینها نیست - می‌گفت، دانشگاه تهران دانشجوی پزشکی بودم - اینی که من دارم نقل می‌کنم، تقریباً برای نود سال پیش است، آن زمان تهران، شاید چهارصد هزار جمعیت داشت، محدود هم بود شهر، یعنی یک ساعت می‌شد تهران را گشت، حدودش را من یادم است، یک مرز تهران، میدان خراسان بود، آخرش هم میدان گمرک بود، از این طرف اول جاده شمران، خیابان انقلاب بود، و به بالا همه خاکی بود، و بیابانی بود، از این طرف هم آخرین جای تهران، میدان شوش بود، یعنی کوچکتر از الان کرمانشاه بود - گفت من دانشجوی دانشگاه پزشکی بودم، که البته به خاطر پیشامدی، دیگر سال پنجم پزشکی‌اش را رها کرد، و اصلاً مسیرش عوض شد، و بعد دوباره آن مسیرش هم عوض شد، گفت ما دانشجویانی که با هم رفیق بودیم، و شهرستانی، اتاقی کرایه کرده بودیم در تهران، چون خوابگاه که نبود آنوقت، گفت من در خیابان امیریه، یک اتاق کرایه کرده بودم، خانه برای یک سرهنگ بود، شش هفت تا اتاق داشت، یک اتاقش در اجاره من بود، ماهی دو تومان، دو تا تک تومان، بیست ریال، دو تا تک تومان، - الان خدا قدر و منزلت پول را پیش ما شکسته و خرد کرده و اصلش را برای ما رو کرده، که چیزی نیست، دویست تومان به گدا می‌دهی، فحشت می‌دهد و نمی‌گیرد. چلوکباب برگ سلطانی، آن زمان، تهران ده ریال بود، یک تومان، نمی‌خوردند هم مردم - گفت ما هر یک ماهی، یک بار یک مهمانی دوره داشتیم، روزهای پنجشنبه، جمعه. دانشگاه هم تعطیل بود، آن روز نوبت من بود، هشت نه تا از دانشجویهای همکلاسی، نهار آمدند پیش من، خیلی دور هم گفتیم خندیدیم، خوش بودیم، ساعت سه بعدازظهر، در اوج بگو بخند ما، در اتاق من را زدند. حالا من بی‌خبر از اینکه امروز، اول برج است. گماشته سرهنگ آمده اجاره اتاق‌های خانه را دارد جمع می‌کند. از آن پنج شش تا اتاق، از مستاجرهای اجاره

را گرفته بود و فقط من مانده بودم. در زد، من در اتاق را باز کردم، گماشته سرهنگ بود دیگر، خود گماشته سرهنگ، برای خودش یک سرهنگ دیگر بود. گفت: "کرایه‌ات را بده" - حالا بی سلام و بی علیک - شهریار هم آدم باادبی بود، گفت بهش گفتم، که شما سلام به سرهنگ برسانید، من امروز غفلت کردم که اول برج است، پول کرایه را آماده نکردم، برو فردا بیا. گفت بچه فضولی نکن، پول را بده. گفت من هم جلوی رفیق‌هایم خیلی ناراحت شدم، که این اینجور به من حمله کرد و توهین کرد مثلا، خرد شدم، گفتم پول کرایه را می‌خواهی؟ گفت آره. گفت چنان زدم در گوشش، که برق از چشمش پرید، گفتم برو هر غلطی می‌خواهی بکن. او هم هیچی نگفت و رفت. اصلا عکس العمل نشان نداد، حالا یا ترسید، یا گفت بروم جریان را به خود سرهنگ بگویم. مهمانی تمام شد. مهمانها رفتند. عصرهای جمعه، دیدید، کیسل است آدم، گفت همه که رفتند، من خیلی کسل بودم، این پیشامد هم شده بود، بیشتر ناراحت بودم. امیریه هم، هنوز دو طرف خیابان درختهای هشتاد نود سال پیش هست، اصلا طاق سبز هست در امیریه، آب هم جاری است، فئات. گفت بلند شدم، از خانه آمدم بیرون، گفتم عصر جمعه است، دلتنگم، بروم از اول خیابان امیریه، زیر این درختها پیاده بروم و برگردم و بیایم خانه. داشتم در حال خودم پیاده‌روی می‌کردم، یک مرتبه دیدم یک سیلی از پشت سر به گوشم خورد، سرم دور برداشت. برگشتم، دیدم یک خانمی است، گفت آقا خیلی ببخشید، آقا به خدا من شرمندهام، آقا من با شوهرم امروز دعوایم شده، از خانه گذاشته رفته بیرون، دیر کرده. خانه ما هم در همین امیریه است، من آمدم بیرون، دارم دنبال شوهرم می‌گردم، بروم ببینم خانه خواهرش است؟ خانه پدر و مادرش است؟ از پشت سر، پشت کله و مو و لباس شما، عین شوهرم بود. گفتم در خیابان است، بروم بزنم در گوشش، بگویم مرد حسابی، خجالت نمی‌کشی؟ آقا من اشتباه کردم، شهریار گفت، بهش گفتم، خانم اصلا اشتباه نکردی، من امروز سه بعدازظهر، به ناحق در گوش یک سرباز، همین چک را زدم. خیلی خدا نگذاشت طول بکشد، پسم داد. من از تو اصلا ناراحت نیستم. خوشحالم شرم را پس داده. مگر شر آدم، آدم را گم می‌کند؟ مگر خیر آدم، آدم را گم می‌کند؟ ایدا.



همنشینی انسان، با اعمال شرش در قیامت، موجب اذیت اوست و بالعکس

روز قیامت، نمازهایتان، روزه‌هایتان، کارهای خیرتان، زیارت‌هایتان، گریه‌هایتان، سینه زدن‌هایتان، نمازهای نصف شب‌تان، محبت به همسرتان، محبت به بچه‌هایتان، محبت به مردم، گذشت‌هایتان، کلش، درجا می‌آید پیشتان و در آن میلیارد میلیارد محشر، گم نمی‌کند شما را.

این عجب آیه‌ای است. آیه سی‌ام آل عمران، ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا﴾، روز قیامت، روزی است که هر کسی، در این دنیا، هر کار خیری کرده، کار خیرش را جلوی چشمش حاضر می‌بیند، ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا﴾، و اما عمل بد، آنی که کار بد کرده، دوست دارد، ﴿وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾، تمام کارهای شرش را حاضر می‌بیند، و آرزو می‌کند ای کاش بین من و این عمل شرم، فاصله بسیار زیادی بود، که من را پیدا نمی‌کرد. این است داستان خیر و شر.



۱. آل عمران: ۳۰.

۲. آل عمران: ۳۰.

جلسه پنجم

جایگاه علم در شناخت مسئله

خیر و شر

مطالب مهمی را درباره خیر و شر، از قرآن و روایات شنیدید. مسئله خیر و شر، یعنی خوبی‌ها و بدی‌هایی که از انسان سر می‌زند. پرونده بسیار گسترده‌ای دارد. چرا که هر دو مسئله، از جهاتی در کتاب خدا و روایات اهل بیت علیهم‌السلام مورد توجه قرار گرفته. در یکی از زیباترین هدایتگری‌های قرآن مجید و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرين علیهم‌السلام است، معرفت به خوبی‌ها و بدی‌ها واجب است، چراکه وقتی انسان، خبر از اعمال نیک، روشهای پاک، کارهای خوب، نداشته باشد، چگونه می‌تواند عامل خیر باشد؟ کارگر خیر باشد؟ و اگر انسان، آگاه به بدی‌ها نباشد، چگونه از انجام بدیها در مصونیت و امنیت قرار می‌گیرد؟ با جهل به خوبی‌ها و بدی‌ها، این احتمال هست که بسیاری از خوبی‌ها از دست انسان برود و فوت شود. و بسیاری از بدی‌ها را انسان دچارش شود.

در تمام موارد زندگی هم، مسئله خیر و شر جای پا دارد. در مسئله بدن، حرکات، دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، خوراکی‌ها، معاشرت‌ها، ازدواج‌ها، کسب و کار، درآمد، پول خرج کردن، و در همه اموری که انسان باهاش سروکار دارد، رد پای خیر و شر هست. و این نیاز به معرفت دارد. نیاز به آگاهی دارد.

دو راه برای فهم دین و فهم خیر و شر حقیقی وجود دارد

یک راه آگاه شدنش، طبق قرآن این است که آدم خودش برود زحمت بکشد، تحصیل کند، بشود دین‌شناس. ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۱ در سوره مبارکه توبه است.

۱. توبه: ۱۲۲.



اگر آگاه به دین نباشیم، فریب خیر و شرهای ساختگی می‌شویم

دین، همه خیر و شر را بیان کرده، خیر و شر واقعی را، چون در مکتب‌های دیگر، این ظلم سنگین اتفاق افتاده، که جای خیر و شر را عوض کردند، و به باور مردم دادند. مردم شر انجام می‌دهند، به یقین اینکه خیر است. یا به تعبیر قرآن، به گمان این که خیر است. که جزو گمان‌های باطل است. خیر را انجام نمی‌دهند، به گمان این که شر است. این چه آیه فوق العاده‌ای است، این آیه‌ای که قرائت می‌کنم، پروردگار در قرآن، به وجود مبارک رسول خدا ﷺ می‌گوید، به مردم بگو ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾^۱، از نظر کار و فعالیت و کوشش، زیانکارترین مردم را به شما خبر بدهم؟ خب همه دلشان می‌خواهد خبردار شوند، ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾^۲، چه آسیب سنگینی است این آسیب، کسانی که شصت سال، پنجاه سال، هفتاد سال، زحمت کشیدند، کل زحماتشان تباه شده و بر باد رفته. یعنی بعد از هفتاد، هشتاد سال، هیچی برایشان نمانده. یک بدنی دارند، یک اسکلتی، که این اسکلت، در قیامت، به محشر آورده می‌شود، ﴿وَلِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۳ هیزم دوزخ است، همین! زحمات، کارکردها، فعالیت‌ها چه شد؟ خدا می‌فرماید، نابود شد، هیچی نمانده، محصول هشتاد سال عمر، یک اسکلت استخوانی مانده، این هم هیزم دوزخ است. این هیزم دوزخ، در سوره مبارکه جن است، ﴿فَكَأْوِلِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۲، آنوقت اینان، که حالا یا خودشان، یا فرهنگ‌هایی که دنبال کردند، جای خیر و شر برایشان عوض شد، همه حرکاتشان بد بود، شر بود، پوک بود، پوچ بود، و همه خیرها را هم از دست دادند، ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۳، خیال می‌کردند کل کارهایشان درست است، خوب است، پایه دار است، پُر است، اما اینجور نبود.

۱. کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. جن: ۱۵.

۳. کهف: ۱۰۴.



بازگشت به راه‌های شناخت دین

یا آدم باید برود دین‌شناس شود، یعنی حداقل یک ده سالی بی‌وقفه، پشت سر هم، عاشقانه درس دین بخواند، تا خیر و شر را بفهمد، یا نه اگر نمی‌تواند برود خودش تعلیم بگیرد، قرآن مجید می‌گوید، گوش بده به متخصصان دین‌شناس، گوش بده.

علمی که برای ساخت انسان است، علم دین است

امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید، در بیان ارزش عاشقان خدا، «وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم»، اینها گوششان را وقف دانش مفید کردند. منظور حضرت هم از دانش مفید، رشته‌های مادی نیست. آنها هم دانش مفید است، ولی آنها اداره‌کننده شکم و بدن مردم هستند و مسکن مردم، دانش معماری و مهندسی، از ساختن ساختمان که جلوتر نمی‌رود، کاری می‌کند برای بدن، دانش هواپیماسازی، کاری می‌کند برای بدن، جلوتر که نمی‌رود. دانشمندان هواپیماساز، سفری به جانب عقل و روح و اخلاق انسان ندارند. سفرشان، به بدن تمام می‌شود. رشته‌های مختلف پزشکی، در شرق و غرب، به بدن خاتمه پیدا می‌کند. ناحیه عقل و روان و باطن قلب و نفس، کار دین است، برای اصلاحگری. کار این علوم نیست، اگر کار این علوم بود، ملتی که در اسکندریه مصر بودند تا حالا، جامعه‌هایی که در یونان بودند تا حالا، جامعه‌هایی که در ایران به دانشگاه جندی شاپور زمان ساسانیان تکیه داشتند تا حالا، نسل به نسل، آنهايي که در اروپا بودند تا حالا، آنهايي که در امریکا بودند تا حالا، باید از بهترین، با وقارترین، با تربیت‌ترین، دلسوزترین و با اخلاق‌ترین مردم کره زمین بودند، اما عکسش است.

آن علمی که عهده‌دار ادب کردن و تربیت کردن و مِتَخَلَّق کردن انسان، به اخلاق واقعی و به اعمال ارزشی است، دین است. یا باید ده سال رفت، دین شناخت. یا باید گوش را وقف متخصصین دین‌شناس کرد، به عبارت ساده‌تر، در این مجالس شرکت کرد. حالا یا روز برقرار شود، یا شب.

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۳۰۳، خطبه ۱۹۳.

جایگاه این مجالس در آموزش و آموختن دین

و من این را خدمتِ مدیرانِ هیئت‌ها، مدیرانِ مساجد، عرض بکنم که هیئت‌ها و مساجد، که کشش دینی برای مردم دارند، و مردم می‌آیند، اگر شما مدیران مساجد و هیئت‌ها عقل مردم را، جان مردم را، اخلاق مردم را، با دعوت نکردنِ عالم ربانی، تغذیه نکنید، و کار را به یک مستحب زیبایی، مثل سینه زدن و گریه کردن و زنجیر زدن بگذرانید، فکر می‌کنید قیامت، مسئولِ خدا و پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام نیستید؟ فکر می‌کنید ازتان نمی‌پرسند این همه پولی که برای هیئت و طعام و مداحی خرج کردید و چیزی از مسائل واجب دینی گیر مردم نیامد، محاکمه ندارد؟ دارد. آسان نگیرید این مسائل را، مگر پیغمبر ﷺ فرمود «طلب العلم فریضة»^۱ خب این مردم چه کار بکنند؟ به همه که نگفته پیغمبر ﷺ، ده سال بروید قم و نجف و دین‌شناس شوید و برگردید. به همه گفته؟ کجا گفته؟ خب مردم می‌خواهند دنبال دین بگردند، کجا باید دین را پیدا کنند؟ کجا باید معرفت دینی پیدا کنند؟ کجا باید خیر و شر را کامل بشناسند؟ در همین مساجد، هیئت‌ها، حسینیه‌ها، شما خیلی وظیفه سنگینی بر عهده‌تان است. امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید، در جیبتان را شل بکنید، «فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَارِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ»^۲ نگذارید دین مردم از بین برود، خرج بکنید، خرج دارد. خب یک عالم ربانی را شما می‌خواهید از قم

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِيِّ عَنْ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»، کافی (ط-الاسلاميه)، ج ۱، ص ۳۰

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَانَ فِي

وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَى اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ نُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ

مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَةَ فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَارِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ

دُونَ دِينِكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَ الْحَرِيبَ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا فَتْرَ بَعْدَ الْجَنَّةِ -

أَلَا وَ إِنَّهُ لَا غِنَى بَعْدَ النَّارِ لَا يُفْلَكُ أَسِيرُهَا وَ لَا يَبْرَأُ صَرِيرُهَا».



بیاورید، یک امام جمعه عالم موقر را می‌خواهند در یک شهر بیاورند، یک مجلس عالمانه می‌خواهد برپا شود، امیر المومنین علیه السلام می‌گوید، پول بدهید، نه اینکه ثروتمندها یک کناری بنشینند، چهار تا جوان تازه به کسب رسیده، قدرت گرداندن دو شب یک جلسه عالمانه را نداشته باشند، و نروند دنبال عالم. مجبور شوند یک چهار تا دور هم جمع شوند، یکی هم یک کتاب شعر بردارد، با ریتم بخواند، دو ساعت سینه بزنند و بروند. خب این روش درستی نیست.

ترک سینه زدن هم روش درستی نیست، ترک عزاداری هم روش درستی نیست، امام حسین علیه السلام، شب عاشورا، یک منبر عالمانه برای این هفتاد و دو نفر رفته، بعد همه کشته شدند، بعد از علم، بعد از فقه، شب عاشورا، نه آب بوده، نه غذا بوده، فقط چیزی که بوده آنجا، سی هزار اسلحه دشمن، تیز کردن شمشیر و خنجر و نیزه، طرح ریختن برای اینکه این هفتاد و دو تا را چطوری قطعه قطعه کنند، ولی امام آمده، همه را در یک خیمه جمع کرده، منبر رفته، این متن منبرش است، من معنی نمی‌کنم، فقط می‌خوانم، جلسه نور بگیرد. کلامکم نور، سخن شما نور است، خودتان هم نور هستید، «اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخة»^۱، «خلقکم الله انوارا»^۲، قرآن مجید درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید، «یا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِبًا اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَسِرًا مُّنِیْرًا»^۳، من تو را خورشید فرستادم بین مردم، یعنی همه چیز نور است، خب این نور، در هیئت‌ها و مسجدهای ما و جلسات ما و حسینیه‌های ما چقدرش می‌تابد؟ اینها نور بودند، نور علم، نور عقل، نور

۱. زیارت اربعین، مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۵۶۸.

۲. «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَکِيُّ (۱) قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التَّخَمِيُّ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَلَّمَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ فَقَالَ... زیارت جامعه کبیره، من لا

یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳. احزاب: ۴۵ و ۴۶.

معرفت، نور حکمت، نور دانش، نور فهم، خبر این نورها کجاست؟ نباید مساجد و مجالس و هیئت‌ها، افق طلوع این نورها باشد؟ خب اینجا نتابد کجا بتابد؟ در قهوه‌خانه‌ها؟ یا در شب‌نشینی‌ها؟ یا در کباب‌پزی‌ها؟ و دنده کباب‌پزی‌ها؟ کجا باید بتابد این انوار؟ شما چه مسئولیت سنگینی دارید.

مسئولیت سنگین ثروتمندان در ترویج دین

من به پولدارهای این شهر می‌گویم، شما حداقل در کل شهر، صد تا خانه دویست متری، با اثاث مجهز باید بسازید، عالمان دین‌شناس زیادند، در قم، در جاهای دیگر، دلشان می‌خواهد بروند به داد مردم برسند، نه پولش را دارند، نه جایش را دارند، شهرهای ما اصلاً خانه عالم ندارد، ما در این استان چند تا طلبه شیعه داریم؟ بگو دو هزار تا، غیر شیعه چند تا طلبه دارد؟ بالای بیست هزار تا، همه چیز هم دارند، همه چیز. ما جواب خدا را چه باید بدهیم؟ در این غربت فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، چه باید بدهیم؟ میلیاردها دلار، روی هم دیگر سوار کردن، و سپس مُردن کار شد؟ عقل شد؟ دیگران دارند، آخوند اثرگذار تربیت می‌کنند، نسل شما نه، دو نسل دیگرتان را از تشیع خالی می‌کنند و برمی‌گردانند. این منبر ابی عبدالله علیه‌السلام است.

«أُنْتَبِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَ الصَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»^۱. شب عاشورا هم نشسته چیز یاد این هفتاد و دو تا داده،

۱. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه‌السلام فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعُ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَ أَنَا إِذْ ذَاكَ مَرِيضٌ فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ أَتُنْبِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَ الصَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.



این منبر، عالی‌ترین تذکرات را به آن هفتاد و دو نفر داده، آرامش بهشان داده، خیر و شر را اگر شناسیم بیچاره‌ایم، بدبختیم. خب باید بفهمیم چی کار باید بکنیم.

پول و ثروت، می‌تواند راه رسیدن به خدا را تسریع کند

مسئله پول، من یک نمونه‌اش را می‌گویم، بحث پول ندارم، پول، کنارش کارهای خیری هست که پول را - طبق قرآن - تبدیل می‌کند به مرکبی، که با سرعت هر چه تمام‌تر، آدم را به رضایت خدا و بهشت خدا می‌رساند، همین پول، که مردم آن را تبدیل کردند به سرازیری جهنم، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾، پول را خدا، - که مایه‌اش طلا و نقره و معدن است، حالا نمی‌شود طلا و نقره بیاید در مردم، همه کشورها به پشتوانه‌اش اسکناس چاپ کردند - این طلا و نقره را خدا برای بازیگری که ساخته، هدفش، گردن زن و انگشت مرد و گوش زن که نبوده، هدف از خلقت پول، ساختن مرکبی بوده، که به سرعت، مرد و زن را برساند به رضایت خدا، خب پول کجا باید خرج شود؟ خب در دو جا، می‌تواند خرج شود، در خیر، در شر، این روایت، در "وسائل الشیعه" است.^۱ یکی از مهمترین کتابهایمان است. قصه هم نیست، روایت است.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْتِيهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْحُسَيْنِ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَتَى رَجُلًا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِدِينَارَيْنِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ أ لَكَ وَالِدَانِ أَوْ أَحَدُهُمَا قَالَ نَعَمْ قَالَ أَذْهَبَ فَأَنْفَقَهُمَا عَلَى وَالِدَيْكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ أَنْ تَحْمِلَ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَرَجَعَ فَفَعَلَ فَأَتَاهُ بِدِينَارَيْنِ آخَرَيْنِ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ وَ هَذِهِ دِينَارَانِ أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ أ لَكَ وَلَدٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَذْهَبَ فَأَنْفَقَهُمَا عَلَى وَلَدِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ أَنْ تَحْمِلَ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَرَجَعَ وَ فَعَلَ فَأَتَاهُ بِدِينَارَيْنِ آخَرَيْنِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ فَعَلْتُ وَ هَذَانِ الدَّيْنَارَانِ أَحْمِلُ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ أ لَكَ زَوْجَةٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَنْفَقَهُمَا عَلَى زَوْجَتِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ أَنْ تَحْمِلَ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَرَجَعَ وَ فَعَلَ فَأَتَاهُ بِدِينَارَيْنِ آخَرَيْنِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ فَعَلْتُ وَ هَذِهِ دِينَارَانِ أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ أ لَكَ خَادِمٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَذْهَبَ فَأَنْفَقَهُمَا عَلَى خَادِمِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَحْمِلَ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَفَعَلَ فَأَتَاهُ بِدِينَارَيْنِ آخَرَيْنِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُرِيدُ أَنْ

روایتی در تایید این که پول باید در جای درستش خرج شود تا موجب رشد باشد

آمد پیش رسول خدا ﷺ - خیلی درس در این روایت است برای مردم، خیلی - گفت آقا جان، دو دینار آوردم بهت بدهم، خرج راه خدا کنی، یعنی به طور کلی خیر را می دانست، که پول خرج کردن در راه خدا خوب است، خیر است، اما مواردش را بلد نبود. رسول خدا ﷺ فرمود، پدر و مادر داری؟ یعنی پدر و مادری که همین الان به این دو دینار طلا نیازمندند، نه پدر و مادر میلیاردر. خود این موردشناسی هم خیلی مهم است. که آدم موارد را بفهمد. فرمود پدر و مادر داری؟ گفت دارم، فرمود ببر بده به آنها، یعنی من می دانم پدر و مادرت الان له له این دو درهم را می زنند، ببر بده بهشان، رفت، دوباره آمد پیش پیغمبر ﷺ، حالا همان روز یا فردا نمی گوید، وسائل می گوید، آمد پیش پیغمبر ﷺ، گفت، دو درهم آوردم بهتان بدهم هزینه راه خدا کنید، فرمود اولاد داری؟ گفت دارم، حالا یا پسر را زن دادی، یا دختر را شوهر دادی، یا نه، پسر الان لنگ پول است، بچه خوبی است، دختر لنگ پول است، دختر خوبی است، دختر را شوهر دادی لنگ پول است، دامادت داماد خوبی است، نتوانسته امسال خرج و دخل را میزان کند، پسر نتوانسته خرج و دخل را میزان کند، گفت اولاد دارم، فرمود ببر بده به آنها، دوباره آمد پیش پیغمبر ﷺ، گفت دو دینار نقره و طلا آوردم در راه خدا بدهی، اصلاً پیغمبر ﷺ نگرفت، فرمود زن داری؟ گفت زن دارم، یعنی زنی که داری، خب سه سال است این لباس را پوشیده، دیگر بنده خدا خجالت می کشد با این برود پیش خواهر و مادرش، بیست سال است در خانه است، یک انگشتر برایش نخریدی، یک دستبند نخریدی، یک گلوبند نخریدی، یک سفره شاد نینداختی، زن داری؟ گفت دارم، فرمود پول را ببر ملک او کن، زن است دیگر، اگر

→
أَحْمِلُ بِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ أَحْمِلُهُمَا وَ اعْلَمْ أَنَّهُمَا لَيْسَا بِأَفْضَلِ دَنَانِيرِكَ».، تفصیل وسائل الشیعه الی
تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۵، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.



فردا مُردی، یک دانگ خانه به نامش نیست، بچه‌ها هم گفتند ما نمی‌توانیم نگاهش داریم، یک اتاق برایش اجاره کنیم برود آنجا، یا پایش یک خرده درد می‌کند، کمرش درد می‌کند، برویم دورش بیندازیم. بیندازیمش در میان این کهنسال‌ها، در این مراکزی که پیرمردها و پیرزن‌ها را نگه می‌دارند، دور انداختن پدر و مادر در ایران زیاد است، از خارجی‌ها هم یاد گرفتند، از مسیحی‌ها و یهودی‌ها، اسلام ندارد این حرف‌ها را. فرمود زن داری؟ دارم، پیر بده به زنت، رفت و برگشت، گفت آقا پول آوردم، فرمود قوم و خویش داری؟ دارم، من هر شب، چلوکباب سر سفره‌ام و مرغ یخچالم پُر، اما خاله‌ام با نان و پنیر، به زور دارد زندگی می‌کند، عمه‌ام نان می‌زند در آب و می‌خورد، پسرعمویم ندارد ماهی یک بار، دو کیلو گوشت بخرد ببرد، این چه نوع زندگی شقاوت‌مندان‌های است؟ قوم و خویش داری؟ دارم، پیر بده به آنها، یک روز دیگر آمد، یا همان روز آمد، گفت پول آوردم، فرمود برو بگرد در مردم، ببین کی نیازمند است؟ کی مستحق است؟ کی نسخه‌اش مانده؟ کی دوا برای بچه سرطانی‌اش می‌خواهد، ندارد بخرد؟ پیر بده به آنها، خیال هم نکن اگر این پول را به مستحق غریبه بدهی، خیرش بیشتر از آن است که به آنها می‌گفتم دادی، اشتباه نکنی، اول پدر و مادرت، بعد اولادت، بعد خانمت، بعد اقوامت، بعد هم مردم، رده‌بندی پول را بفهم، کجا باید خرج کنی.

خیر، فراهم شدن به موقع شرایط ازدواج برای فرزندان، توسط والدین است

یک جمله دیگر هم از رسول خدا ﷺ بگویم^۱، عجب نگاهی داشت پیغمبر ﷺ، عجب نگاهی، فرمود کسانی که، - پدران و مادران - می‌توانند دختران در وقت ازدواج راه شوهر بدهند، که دیگر دختر خودش به زبان آمده، به مادر می‌گوید، من دلم می‌خواهد شوهر

۱. و قال ﷺ: «من أدرك له ولد، و عنده ما يزوجه، فلم يزوجه، فأحدث، فالإثم بينهما، تفسير كنز

الدقائق و بحر الغرائب»، قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ج ۹، ص ۲۸۷.

خیر و شر مسئله اساسی انسان (۲)

کنم، پسر به پدر و مادر می‌گوید، زن می‌خواهم و میتوانند دختر را شوهر بدهند، پسر را زن بدهند، نکنند، هر گناهی که پسران و دخترانی که می‌شود شوهرشان داد و زنشان داد، مرتکب شوند، کُلُّش را در پرونده پدر و مادر هم می‌نویسند، چون اینها باعث گناهند، اینها باعث فساد در جامعه هستند، همه دختران که از تقوای بالا برخوردار نیستند. هجده نوزده سالش است، غرائز هیجانی دارد، پدر و مادر نمی‌گذارند شوهر کند مجبور است یواشکی از آنها، برود با یک پسر بیست و دو سه ساله غریبه نامحرم، روی هم بریزد، فعلا یک جوری با او، غرائز جنسی‌اش را جواب بدهد. پسر هم همینجور، خب این گناهان را پیغمبر ﷺ می‌گوید، گردن پدر و مادر است.

خیر در چیست؟ در اینکه دخترم را وقت شوهر کردنش است، شوهر بدهم. نه اینکه بگویم حالا برود فوق لیسانسش را بگیرد، دکترایش را بگیرد، او هم انسان است، مریم که نیست، خب در دانشگاه شش تا جوان خیلی خوشگل را پیدا می‌کند، با دو تاشان روی هم می‌ریزد، قشنگ با چادر و یک چشم گرفتن، می‌آید خانه، این حوادث اتفاق افتاده، بعد به جاهای بد کشیده شده، من در اختلاف خیلی از این حوادث، در خانواده‌ها دعوت شدم، حل کنم، گاهی به آبرو بر باد رفتن رسیده، که نگذاشتم آبروی خانواده محترم بر باد برود، زمینه جور شده یا پسر را زن دادند، یا دختر را شوهر دادند.

خیر، خدمت به زوار اباعبدالله، با پول و ثروت است

این را من تهران گفتم به دوستانم، این خیلی خطر سنگینی است، گفتم من از منبر آمدم پایین، یا نرفته بودم منبر، بین دو نماز بود، چون من منبرهایی که دعوت می‌شوم برای بعد از نماز، حتما نماز جماعت را می‌روم، در هر شهری هم حتما نماز جمعه‌ها را می‌روم، اما امروز من را ندیدید، مسافرت هم نبودم، در کرمانشاه بودم، به نماینده محترم رهبری هم الان گفتم، قبل از منبر، گفتم قصد قطعی داشتم بیایم نماز جمعه، ولی امسال، بعد از پارسال که ما در مهران موکب زدیم، روزی سی هزار صبحانه و نهار و شام داریم به زوار می‌دهیم، از مهران زنگ زدند به من پنج شش نفر، گفتند می‌خواهیم بیایم گزارش بدهیم، بعد از ظهر هم



برویم تهران، من تا ساعت دو گیر شنیدن گزارش دوستان بودم، نشد بیایم نماز جمعه، برای کرمانشاه و شهرهای اطراف هم خوب نیست، که ما غریبه‌ها، از تهران بیاییم، روزی سی هزار صبحانه نهار و شام به زوار بدهیم، ولی پولدارهای منطقه، کمتر از ما سوال کنند از کجا می‌آوردید، چی کار می‌کنید؟ که بگوییم خودتان بیایید، موکب بزنید، ما نیازی نداریم به ما پول بدهید، شما پولدارها، فردا در برابر زهرا علیها السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله چه می‌خواهید بگویید؟ که یک عده‌ای جانشان را دارند می‌گذارند در این خطر، عراق می‌روند که پیاده بروند سر قبر ابی عبدالله علیه السلام، نباید یک آب بهشان بدهیم؟ یک صبحانه بدهیم؟ یک نهار بدهیم؟ یک ده تا حمام بزنیم؟ یک دویست تا دستشویی بزنیم؟ یعنی ما از عراقی‌هایی که اغلبشان ندارند واقعا، باید دورتر زندگی کنیم؟ دورتر؟ پارسال بچه‌های خود من، در پیاده‌روی بودند، اول غروب نرسیده بودند به موکبی که بروند بخوابند، یکی آمده بود جلوییشان را گرفته بود، که بیشتر دیگر نروید، شب است، بیایید استراحت، اینها هم نمی‌دانستند این کیست، چیست، ولی التماس کرده بود، یک مقدار بیرون از جاده، سه چهار کیلومتر بیرون تر برده بود در خانه‌اش، گفته بود این ملحفه‌ها نو است، این متکاها نو است، اینها را من برای زوار آماده کردم، اول بیایید با تشت آب گرم، پایتان را بشورم، با بچه‌هایم غذایتان را بخورید، بخوابید، صبحانه‌تان را هم بخورید، صبح بروید، پسر من گفته بود، چه کاره‌ای؟ گفته بود سوفور شهرداری. خب این خرج را در این ده شب، - حالا ما امشب آمدیم خانه‌ات، دیشب هم کس دیگری بوده، پریشب هم - از کجا می‌آوری؟ گفت با زن و بچه‌ام قرارداد بستم، از حقوقم و خوراکمان کم می‌گذاریم، نگه می‌داریم برای این ده شب، این ملحفه‌ها را هم دیگر سال بعد زیر پای زوار نمی‌اندازیم، اینها را برای تبرک خانه خودمان و بین قوم و خویشانمان تقسیم می‌کنیم، ما کمتر از آنها باید باشیم؟

تمام این جاده، باید تابلوی کرمانشاه بخورد تا مهران، در تمام این جاده باید بنویسند، عاشقان ابی عبدالله علیه السلام در کرمانشاه، به نام هیئت‌های خودتان بنر بزنید، چه عیبی دارد؟ حالا همه بدانند شما این کار را کردید از صوابتان کم نمی‌شود، یقین بدانید.

جمع بندی و دعا

برود آدم بخواند و دین را بشناسد یا نه، نشد، گوشش را وقف معرفت دینی کند، خیر را بشناسد، شر را بشناسد، خیر را انتخاب کند، شر را حذف کند، کلام امیر المومنین علیه السلام است، «ان الله تعالى انزل کتابا هادیا بینه فی الخیر و الشر فخذوا نهج الحق تهتدوا و اصدفوا عن سمت الشر تقصدوا»^۱، ای مردم، خدا کتاب هدایت گری را برایتان فرستاده، که کل این کتاب، بیان خیر و شر است. خیر را انتخاب کنید در زندگی، و شر را حذف کنید. «تهتدوا» تا راه خدا را در برابر خودتان بیابید و حرکت کنید و از افراط و تفریط در امان بمانید.

خب حرفم تمام، من چون دو سه سال است، طبیبان متخصص، از خواندن کمیل، منعم کردند، کمیل‌هایی که معمولا محرم و صفر میخواندم، یکی دو تا کمیل بیشتر نمی‌خوانم، یکیش اینجاست، و قاچاق هم می‌خوانم، یعنی خلاف رای طبیب، چون هر کمیلی را که می‌خوانم، دو سه روز تاوانش را باید پس بدهم، یعنی به هم ریختگی پیدا می‌کند بدنم، و تا دوباره طبیعی شود وضعم، یک سه روزی می‌کشد، بیش از آن مقداری که باید گریه کنید، دیشب گریه کردید، چشمتان به قول جلال الدین، چشمه فیض خداست، گریه بر هر درد بی‌درمان دواست، چشم گریان چشمه فیض خداست. انشالله اگر در چهارچوب آمدم، فردا شب ذکر مصیبت مفصل‌تری را از شبهای دیگر برایتان خواهم داشت.

خدایا ما را در هر کار خیری موفق بدار، خدایا از هر شری ما را حفظ فرما، خدایا آنچه به خوبان عالم دادی، به ما و زن و بچه‌ها و نسل ما عنایت کن، خدایا دشمنان ما، علی‌الخصوص داعش را به حرمت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ذلیل و نابود قرار بده، خدایا شرشان را از سر مسلمانها برای همیشه قطع کن، خدایا دین ما، کشور ما، مرجعیت و رهبری ما، محراب و منبر ما، محرم و صفر ما، ماه رمضان ما، این خدمت عاشقانه به زوار ابی



۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۲۴۲، خطبه ۱۶۸، شریف الرضی، محمد بن حسین.

جلسه پنجم / جایگاه علم در شناخت مسئله خیر و شر

عبداللہ ﷺ را، از خطر و تعطیل شدن حفظ فرما، خدایا ما وضع مرده‌هایمان را نمی‌دانیم چیست، چون آنها از ما الان در غیب هستند، پدران، مادران، عمه‌ها، خاله‌ها، عموها، دایی‌ها، اجدادمان، طرف مادری و پدری، معلم‌هایمان، مراجع گذشته‌هایمان، منبریها، مداح‌های گذشته، خدایا همه را غریق رحمت بفرما. الهی اگر گرفتارند به رحمت گرفتاریه‌ایشان را بردار. وجود مبارک امام زمان ﷺ را دعاگوی ما زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.



جلسہ ششم

یادآوری

دانستیم، شناخت خیر و شر لازم است. مبدا انسان، عمری خیر را از دست بدهد، و ظرف وجود او و اعضا و جوارح او، ظرف شر شود. یا دچار فرهنگهای ساختگی مادی بشود که شر را، به جای خیر به انسان بقبولانند، و خیر را به جای شر.

پیش‌بینی پیامبر ﷺ از جا به جایی خیر و شر در آینده

این پیش‌بینی را پیغمبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ داشتند،^۱ فرمودند هم روزگاری بر "امت" من بیاید، فرمودند روزگاری بر "مردم" بیاید، که مردم را "نهی از معروف" می‌کنند و "امر به منکر".

نمونه‌هایی از جا به جایی خیر و شر در زمان معاصر

چه منکری بالاتر از مخالفت با پروردگار و فراموش کردن اوست؟ حدود هفتاد سال، لنین و یارانش این بلا را به سر مردم شوروی، که متشکل از پانزده کشور بود، و سر مردم کوبا،

۱. «مُصَدِّقُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ لَكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ أَيْ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ فَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ فَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا» تنبيه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج ۲، ص ۱۲۴.

سر مردم چین، سر مردم لهستان، و آلمان شرقی درآوردند. چه منکری بالاتر از اینکه صهیونیست‌ها، با علم کردن سه چهره در اروپا، به نام "داروین"، "فروید"، "دورکاین" به باور بشر غربی دادند، از طریق داروین، که تو هیچ کرامتی نداری، تکامل یافته میمون هستی، هیچی دیگر نیستی، و افکار او را با هزینه کردن دلارهای سنگین تا سطح دانشگاهها، کشاندند. و از طریق فروید، قبولانند که تمام لذت در این عالم، غریزه جنسی است، و اروپا و آمریکا را، به نیمه عریانی کشاندند، و در تابستان‌ها، کنار دریا، مرد و زن را لخت مادرزاد کردند.

نظام خانواده را از آن کردند و گفتند، معنی ندارد غریزه مقید به ازدواج و چهارچوب خانه و ارتباط زن و شوهر، به صورت مشروع باشد. نظام خانواده یعنی چه؟ این قوانین یعنی چه؟ هر مردی از زنی خوشش آمد، با هم زندگی کنند، بچه‌دار شوند، هر وقت هم خوششان نیامد، زن برود سراغ یک مرد دیگر، مرد هم برود سراغ یک زن دیگر. کاری که در غرب جریان دارد. و از طریق "دورکاین" هم باوراندند به انسان، که حیات و زندگی، یعنی اقتصاد. اینهایی که برای انسان تعریف می‌کنند، ایمان، اخلاق، ارزش، فضائل، حسنات، همه بی‌معناست، همه قلبی است، همه ساختگی است. شما می‌بینید که، با رشد دادن افکار دورکاین، اقتصاد جهان را، تبدیل به اقتصاد بانکی کردند، و همه عالم را گرفتار بانک کردند. الان به هر مومنی هم بگویی بانک، می‌گوید چاره‌ای نیست. باید حساب داشته باشم، پول باید بگیرم. هزاران دلار، اگر نگیرم زندگی‌ام نمی‌چرخد. به وسیله "داروین" و "فروید" و "دورکاین" بشر را از پروردگار عالم جدا کردند.

الان هم در اروپا من دیدم، بنر سر کلیساها می‌زنند، اعلام می‌کنند، این کلیسا به فروش می‌رسد. بنا دارند نامی را به نام "الله" را از کره زمین جمع بکنند. این را من از آنها شنیدم در پاریس، اگر سی و سه سال است مزاحم ما هستند، نه به خاطر پیشرفت علمی ما است، نه به خاطر زیاد شدن دانشگاههایمان است، نه به خاطر ساختن اسلحه‌های مدرن است. تمام مخالفتشان با ما این است که، شما آمدید مزاحم حرکت ضد خدایی ما شدید. ما می‌خواستیم زمین را از خدا خالی کنیم، زندگی را از خدا خالی کنیم، زندگی را از اخلاق و



ارزشها خالی کنیم، داشتیم هم پیش می‌رفتیم، شما آمدید و مانع حرکت ما شدید، حرکت ما را کند کردید، شما مجرم هستید، و محکوم به هر جریمه‌ای، تحریم یکیش است. این حرفی است که خدا در قرآن از قول اینها زده، در سوره بروج، که ﴿وَمَا تَقْوَا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾، جرم شما این است که مومن به خدایید، و می‌خواهید خدا را در زندگی حفظ کنید، ما می‌خواهیم خدا در زندگیتان نباشد. این امر به منکر است که پیغمبر ﷺ خبر داد.

فراگیری شر در زمان ما

زمان خودش، به این قدرت امر به منکر نبود، اما الان هست. قویترین ابزارها را هم برای امر به منکر در اختیار دارند. صدها ماهواره، نزدیک چند صد میلیون سایت، همه دارند تبلیغ می‌کنند که جهان خدا را رها کند، دین را رها کند، حدود را رها کند، قیدها را رها کند، اخلاق را رها کند، خانواده را رها کند، عنوان زن و شوهری را نابود کند، این امر به منکر. بعد هم آمدند در غرب، خوردن هر حرامی را حلال کردند. صدها نوع مشروبات الکلی تولید می‌شود از نعمت‌های خدا، من ششصد کیلومتر راست و چپ و شمال تا جنوب ایتالیا را با ماشین رفتیم. باغهای آباد انگور بود، تمام انگورها می‌رود در کارخانه‌های مشروب‌سازی، می‌خورند، گوشت خوک می‌خورند، گوشت مار می‌خورند، گوشت قورباغه می‌خورند، گوشت میمون می‌خورند، انواع گوشت‌های حرام را می‌خورند. تمام محرمات الهی را حلال کردند، انواع معصیت‌ها را مرتکب می‌شوند، حلال هم کردند، قانونی هم کردند، زنا در تمام اروپا و آمریکا قانونی است، جرم نیست. ازدواج هم جنس با هم جنس، قانونی است، جرم نیست. مجلس قانونی کرده، قانون است، احترام دارد. که جوانی با جوانی بخواهد ازدواج کند، در حمایت قانون است. زنی با زنی بخواهد ازدواج کند، در حمایت قانون است. ای کاش نمی‌دانستم و ندیده بودم و نمی‌گفتم، چند سال است ازدواج دیگری



در غرب وارد زندگی شده، ازدواج دختر بیست ساله، بیست دو ساله، بیست و سه ساله، با سگ نر. ازدواج پسر با سگ ماده، قانونی است. در یک خانه زندگی می‌کنند، روی یک تخت زندگی می‌کنند، در یک حمام می‌روند، این امر به منکر است.

نهی از معروف در زمان ما

و نهی از معروف، هر چه خوبی است نهی می‌کنند. البته نهی از معروف ضعیفش در کشور ما هست. برای چی این همه خرج محرم و صفر می‌کنید؟ نهی از معروف است. بیست و پنج میلیون پیاده برای چی کربلا می‌روید؟ نهی از معروف است. برای ابی عبدالله علیه السلام و قمر بنی هاشم علیهم السلام گنبد و ضریح برای چه می‌سازید؟ این نهی از معروف. مسجد برای چه می‌روید؟ پای حرف این آخوندها برای چه می‌نشینید؟ نهی از معروف! ما آخوندها چی کار می‌کنیم؟ ما مردم را تقویت دینی و اخلاقی می‌کنیم، به ناموس تجاوز نکنند. این یک کار است. یعنی یک وظیفه الهی ما، غایبانه حفظ ناموس مردم است. ما آخوندها به مردم می‌گوییم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده، اگر کسی شب، به ناحق پولی کم یا زیاد ببرد در خانه‌اش، آن خانه را خدا از نظر رحمت می‌اندازد و پول برنده را لعنت می‌کند. ما مال مردم را حفظ می‌کنیم، ما می‌گوییم دزدی حرام است ولو یک دکمه، ما می‌گوییم روز روشن اختلاس حرام است، رشوه حرام است، ما به مردم می‌گوییم طبق روایاتمان، آقایان اداری! مردم را معطل کردن و کار امروزشان که قابل حل است، به فردا انداختن حرام است. ما مال مردم را حفظ می‌کنیم. این جرم روحانیت اصیل است و روحانیت واجد شرایط است. ما ناموس مردم را حفظ می‌کنیم.

داستانی از تاثیر نهی از منکر در جامعه برای همه افراد

یک بی‌دین ثروتمندی، به من پیغام داد، خیلی هم ثروت دارد، دین ندارد، اهل یکی از شهرهای شمال شرقی ایران بود، نمی‌دانم الان زنده هست یا نه، به یکی از پامنبری‌های من گفته بود، بعد از اینکه ازش پرسیده بود کجا می‌روی، گفته بود، می‌روم مسجد، پای



یک منبری، بهش گفته بود، اینها حرف حساب هم دارند؟ گفته بود خیلی حرف حساب دارند. از طریق او، غایبانه من را شناخته بود، یک روز این رفیقم آمد گفت که این دوست تربیلارد من که با هفده هجده کشور معاملات اقتصادی دارد، به من گفته این رفیقت را می‌بینی؟ گفتم آره. راحت می‌بینم، هزینه‌ای ندارد دیدنش. فکر کردی که حالا همه می‌شناسندش، مملکت می‌شناسدش، نمی‌شود دیدش؟ همین امروز می‌روم می‌بینم. گفته بود یک سوال ازش بکن، من ته دلم، از خانواده‌ام، دین بهم منتقل شده. ته دلم، ولی دین ندارم، اهل نماز و روزه هم نیستم. ولی به خاطر آن دین، ته دلم مردد در یک مسئله هستم، ازش بپرس دین، خودکشی را جایز می‌داند یا نه؟ گفتم این چه سوالی است بروم از او بپرسم؟ گفت حتما برو بپرس، برای من هم بپرس. گفتم برای چه؟ تو که تربیلارد هستی، خانهات بیست میلیارد می‌ارزد، با هجده نوزده کشور معامله داری، درآمدت خیلی سنگین است. گفت نه برو بپرس. من یک دختر نوزده ساله دارم، خوش تیپ و خوشگل، دیشب رفتم خانه، دیدم یک جوان بی‌ریختِ نزدیک به پوست سیاه را با خودش آورده خانه، بهش می‌گویم پدر، این کیست؟ می‌گوید دوست پسر من است. به تو چه؟ گفتم تا کی می‌خواهد بماند؟ گفت دعوتش کردم تا فردا ظهر می‌خواهد بماند. گفتم در کدام اتاق می‌خواهد برود؟ گفت در اتاق خودم. گفت من همین یک دانه دختر را دارم، او هم دیشب از دستم رفت. تحمل ندارم، می‌خواهم خودم را بکشم. من ناموسم به باد رفته. من دیگر این زندگی برایم ارزش ندارد. آخوندها چه کار می‌کنند؟ که نهی از معروف می‌شوند مردم؟ نرو مسجد، نرو پای این منبرها، نرو سراغ این آخوندها، نرو. خب سراغ آخوندهای دولتی که نمی‌شود رفت، آنها که منبر و محراب ندارند، آنها صندلی دارند و در کار دین مردم هم نیستند، شاغل شغل دولتی هستند، کسی سراغ آنها نمی‌رود. می‌گویی سراغشان نرو، یعنی سراغ ما نیا، ما چی کار می‌کنیم؟ ما غیر از این است که ناموس یک مملکت را حفظ می‌کنیم؟ مال یک مملکت را منبرهای ما حفظ می‌کنند؟ جان مردم را حفظ می‌کنند؟ تربیت‌شدگان مسجد قاتل در نمی‌آیند، جیب بر نیستند، اختلاس‌چی نیستند، رشوه نمی‌گیرند، به کار مردم گره نمی‌اندازند. ما نزدیک هزار و دویست سال است منبر داریم

می‌رویم، منبریهای قدیم ما شیخ صدوق علیه السلام بوده، شیخ طوسی علیه السلام بوده، اینها منبرهایشان را نوشتند، چاپ هم شده. از کنار همین منبرها، تا الان هزاران مسجد، حوزه علمیه، مدرسه، دار الایتام، کتابخانه ساخته شده، کار ما چیست؟ که می‌گویی نرو؟ کار ما که به نفع شما بی‌دینها هم هست، ناموستان را حفظ می‌کنیم با این که نیستید. چون تربیت‌شدگان آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، هیچ وقت سراغ دختر و زن توی بی‌دین نمی‌آیند، اینها کدامهایشان اهل زنای با زن شوهردار هستند؟ هیچ کدام، نه جوانان، نه پیر، نه متوسطان، نه خوشگل، نه بی‌ریختمان. ما مال تو را حفظ می‌کنیم، چون هیچ کدام از اینها از پشت بام خانه تو نمی‌آیند پایین، هفت تیر بکشند بگویند طلا و جواهرات را بده، پولهایت را بده، وگرنه می‌کشیمت. اگر همانها هم پای این منبرها بودند، درست می‌شدند، دلسوز می‌شدند، با عاطفه می‌شدند، با محبت می‌شدند. نهی از منکر می‌کنیم.

گرفتاریهایی که با عمل نکردن به دین، گریبان گیر انسان می‌شود

ببخشید دختر خانم، اگر بخواهی زن پسر ما بشوی، عاشق بچه ما هستی، ما چادری نیستیم، ما اگر مهمان آمد خانه‌مان، باید به همه دست بدهی. همین دستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید، دست زن و مرد نامحرم، در دست دادن، به هم که برسد، عرش به لرزه می‌آید.^۱ یعنی زمینه‌های عشق حرام و بعد هم رختخواب حرام فراهم می‌شود. شده، ما آمارش را نداریم، ما آمارش را نداریم. البته من بخشی از آمارش را شخصی دارم، چون بر اثر این مهمانیها و روابط، اینقدر مردها به من مراجعه کردند، مثل ابر بهاری اشک می‌ریختند، می‌گفتند بر اثر این مهمانیها، تازه فهمیدیم همسرمان دو سال است، با رفیقمان ارتباط دارد. تازه فهمیدیم زن جوانمان، با برادرمان ارتباط دارد. اینها چیزهایی است که حالا در تهران یا در شهرها یا در اروپا، ایرانیها به من مراجعه کردند، راه علاج

۱. با این مضمون روایتی پیدا نشد، نزدیک ترین مضمون به آن این روایت را یافتیم / «... وَ مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً حَرَامًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُوبًا ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ...» / ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۸۳، ابن بابویه، محمد بن علی.



می‌خواستند، چه علاجی؟ از دین گریختی، همه چیزت رفته، حالا آمدی از من علاج می‌خواهی؟ مگر همسر تو، که سه سال است با برادرت در ارتباط است، دوباره به همان دامن پاک برمی‌گردد؟ او آلوده شده، حالا تو دلت می‌خواهد نگهش دار، دلت نمی‌خواهد طلاقش بده. وگرنه این دیگر، آن کاسه چینی ساخته شده پروردگار نیست که. اما نهی از معروف می‌کند. این خبر پیغمبر ﷺ یک خبر غیبی است.

اگر خیر و شر را نشناسیم دچار عواقب شر می‌شویم و از خیر باز می‌مانیم

اگر ما خیر و شر را نشناسیم، همان بلاهایی که سر دیگران آمده، سر آنهایی که خیر و شر را نمی‌روند بشناسند می‌آید، با ترفند و وسوسه، خیر را به عنوان شر به من می‌قبولانند و شر را به عنوان خیر. الان گناه در اروپا و آمریکا و بخشی از کشورهای شرقی، طبیعت ثانویه شده. یعنی هیچ کس از گناه کردن ناراحت نمی‌شود، چون قبولانند که گناه نیست. "من" هنوز گناه را گناه می‌دانم، که وقتی قرآن می‌گوید جنس خبیث نخور، نمی‌خورم. دود خبیث است قطعاً، وقتی پُک به سیگار می‌زنم، روحیه و قلب و عقلم پس می‌زند. اما وقتی دو هزار تا سیگار کشیدم، برایم خیر می‌شود. تا الله اکبر افطار را تلویزیون می‌گوید، حلوا و تخم مرغ و آش و کباب سر سفره است، اول سیگار را آتش می‌زنم، می‌گویم آخیش، نفسی کشیدم. حتما در دلم هم می‌گویم، این هم کار شد؟ که گفته سی روز نهار نخور؟ نمی‌گفتی چطور می‌شد؟ این جابجا شدن خیر و شر خیلی خطرناک است در فکر. بیرونش هم خطرناک است. یک جابجایی بعد از مرگ پیغمبر ﷺ صورت گرفت، تا الان دارند تاوانش را امت می‌دهند. گران هم دارند می‌دهند، و زخم این جابجایی خوب نمی‌شود. این جابجایی‌ها خیلی خطرناک است، لقمه حلال با حرام جابجا شود، رفیق خوب با رفیق بد جابجا شود در زندگی، زن با حجاب پاکدامن، با زن بی‌حجاب رها جابجا شود. جوان است، می‌گوید از این اُمُل‌ها خوشم نمی‌آید، مادرم من را برده یک دختر را دیدم، مثل کلاغ سیاه است. از بالای سرش تا پایش پارچه سیاه پوشیده. من نمی‌خواهم با کلاغ سیاه ازدواج بکنم. پس با کی می‌خواهی ازدواج بکنی؟ با دختری می‌خواهی عقد ببندی که بعد هم

دستش را در دستت بگیری، در خیابانها و پارکها و قطارها و طیاره‌ها بچرخ و هر چشمی هم آزادانه ببیند و درجا در ذهنش با او زنا بکند؟ این را می‌خواهی؟ این جابجایی. خدایا! ما که به این ملت اتمام حجت کردیم. در ماه رمضان، در احیاء، در عرفه‌ها، در کمیل‌ها، در منبرها، درها! دیوارها! آجرها! در قیامت شهادت بدهید که ما هیچی را از این مردم نپوشاندیم، رودربایستی نکردیم، نترسیدیم، ملاحظه کسی را نکردیم.

عباراتی از دعای کمیل و اشاره به تاثیر شرها بر انسان و رابطه او با خدا

یک جمله هم از دعای کمیل بگویم برایتان. چیکار کرده امیر المومنین علیه السلام، این را که برای خودش نمی‌گوید، خودش که قیامت، حجت خدا بر بندگان است، چنانکه در دنیا حجت بود. «اجریت علی حکماً» خدایا قرآن برای من فرستادی، «اتبعتُ فیهِ هوی نفسی»، من قرآن را با خواسته‌های نامشروع خودم جابجا کردم، به قرآن گفتم، چیزهایی که از من می‌خواهی، نه حالش را دارم، نه حوصله‌اش را دارم، نه قبول دارم، برو کنار، خودم بلد هستم چطوری زندگی کنم. «و لم احتسب فیهِ من تزین عدوی»، از آرایشهای دشمن هم ابداً پرهیز نکردم، هر چه ماهواره بود کنار تخت‌خوابم روشن بود، تمام آرایشگری‌های دشمن را قبول کردم، خدایا «فتجاوزت بما جرى علی من ذلک»، از تمام حدود و قیودی که برای من در زندگی گذاشتی، تجاوز کردم، نایستادم کنار حلال، آدمم بیرون رفتم در حرام، نایستادم در نگاه مشروع، آدمم بیرون رفتم دنبال چشم چرانی، و بقیه.

«فتجاوزت بما جرى علی من ذلک بعض حدودک و خالفت بعض اوامرک فلک الحجة علی فی جمیع ذلک» تو دلیل محکوم‌کننده من را، در تمام خطاکاریها و تجاوزاتم داری، که من را محکوم کنی. «و لا حجة لی فیما جرى علی فیهِ قضاوک و الزمنی حکمک و بلائک»، اما من یک دلیل هم برای معذور کردن خودم ندارم، که بگویم به این دلیل، عذر من را در تجاوزات و گناهانم قبول کن. این امر به منکر، نهی از معروف. می‌گویند بیا علی علیه السلام را رها



کن. نهی از معروف. بیا سراغ ابی عبدالله علیه السلام نرو، و امر به منکر، خب من علی علیه السلام را رها کنم، امام حسین علیه السلام را رها کنم، دست به دامن کی بزنم؟ می‌گوید داروین، فروید، دورکاین، مگر نمی‌بینی تمدن ما را؟ این همه مقدمه بود، که ارزش شناخت خیر و شر روشن شود.

یک مورد از توصیه‌های اساسی دین به خیر و دوری از شر

چه خبر است در خیر؟ چه خبر است در شر؟ جنگ خیبر تمام شد، پیروز جنگ، امیر المومنین علیه السلام بود، غنائم زیادی از قلعه‌های خیبر به دست آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، تمام غنائم را یک جا جمع بکنید، من عادلانه تقسیم کنم. همه را آوردند، ریختند یک جا. تقسیم شد. خوب عنایت کنید، یک رزمنده متدین، صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله، آمد گفت، یا رسول الله، من یک جفت بند پوتین، در این غنائم جنگی دیدم، خیلی بندهای خوبی بود، دو تا دانه، یک جفت. اینها را من برداشتم، گذاشتم در کیفم، بردم گذاشتم در بچه‌ام. شما هم که گفتید همه چیز را بیاورید، ما هم همه چیز را آوردیم، اما من این دو تا بند را نیاوردم، عیبی ندارد؟ دین این را می‌گوید، می‌گویند نروید پای منبرها، نروید پای مسجدها، می‌گوید علی علیه السلام را رها کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کن، قرآن را رها کن. اما دین دارد ناله می‌زند، مال مردم، مال مردم، دین دارد می‌گوید، پیغمبر صلی الله علیه و آله ده دقیقه مانده بود به مرگش، به امیر المومنین علیه السلام گفت، سه بار، نماز را یک بار گفت، یک بار گفت به این ملت بگو، نماز بخوانند، قیامت بی‌نماز نجات ندارد یک بار. اما سر مال مردم، سه بار به امیر المومنین علیه السلام گفت، به امت من بگو، مال مردم را به مردم برگردانید. گرچه نخ ته سوزن خیاطی باشد، که خانم‌ها دیگر نمی‌توانند باهاش بدوزند، می‌کشند بیرون، یک نخ دو سه سانتی است، می‌اندازند دور، اگر مال مردم همین نخ دو سه سانتی باشد، پس بدهید وگرنه قیامت دادگاه دارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود، دو تا بند را برو بردار بیاور، آورد. فرمود اگر نیامده بودی بگویی، و این دو تا بند را می‌بردی، قیامت دو بند از آتش دوزخ به پایت می‌بستند و دیگر هم باز نمی‌کردند. مال مردم را کجا می‌بری؟ کجا می‌بری؟

نمونه ای از محافظت دین از منافع همه مردم

ناموس مردم، ناموس مردمند، امیر المومنین علیه السلام هم در طواف، کاری هم دستش نبود، بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بودند برو در خانهات بنشین و دخالت در هیچی نکن، جابجایش کردند آمده بودند. آمده بود مکه با پول خودش، با فروختن خرما، در طواف دید یک جوانی دارد نسبت به یک زن جوانی چشم چرانی می کند، خب معلوم است دارد چشم چرانی می کند، اگر تو آمدی مسجد الحرام و طواف، چرا چشم دوختی به ناموس مردم؟ آمد جلو، گفت برای چی داری نگاه می کنی؟ آن هم در مسجد الحرام، آن هم در طواف، آن هم کنار بیت، برای اینکه یادت باشد اینجا گناه نکنی، زد در گوشش، گفت برو بی تربیت. طوافش را ادامه داد. حکومت دست نفر دوم بود. نفر دوم جلسه سقیفه. جوان آمد پیش آن نفر دوم، گفت تو حاکم این مملکتی؟ در طواف باید به من چک بزنند؟ گفت کی زده؟ برو مچش را بگیر بیاور. گفت مگر من می توانم او را بیاورم پیش تو؟ علی ابن ابیطالب علیه السلام زده در گوشم. گفت نروی سراغش، بیاوریش، او دستی که در گوش تو زده دست خدا بوده. من که نمی توانم دست خدا را محاکمه کنم^۱. بی تربیت. ناموس مردم باید محفوظ باشد، جان مردم باید محفوظ باشد **«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا»**^۲، به ناحق هر کسی یک مومن را بکشد باید برود در جهنم، تا ابد هم بماند. خون مردم محترم است. این دین است، این دین است، این سخنان خداست، دستورات پروردگار و ائمه طاهرين علیهم السلام است.

۱. «فِي حَدِيثِ عُمَرَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ يَنْظُرُ فِي الطَّوَافِ إِلَى حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ فَلَطَمَهُ عَلِيُّ رضي الله عنه فَاسْتَعَدَى عَلَيْهِ

فَقَالَ ضَرْبُكَ بِحَقِّ أَصَابَتُهُ عَيْنٌ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ». / بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۴۰.

۲. نساء: ۹۳.



جلسه، مقوم

قرآن کتاب منصفی است

درباره مسئله خیر، امروز آیات قرآن مجید را دقت می‌کردم، به این نتیجه رسیدم که خداوند، که لطف و احسان و رحمت و محبت به همه بندگانش دارد، تا جایی که به روی همه بدکاران و منحرفان، درهای توبه و انابه را باز گذاشته، بنای بستن هم ندارد؛ سه موضوع را درباره خیر مطرح کرده. خیر یعنی هر کاری، هر نیتی، هر روحیه‌ای، هر اخلاقی و هر حرکتی که برای خود انسان، خانواده‌اش و مردم، سودمند است، و منفعت دارد. البته ممکن است بعضی از شرها هم سود داشته باشد، قرآن مجید هم که با انصاف‌ترین کتاب عالم است، سود بعضی از شرها را منکر نیست. اسم هم می‌برد دو تا شر را، قمار، شراب. خب در قمار بالاخره یک طرف می‌برد، یک چیزی گیرش می‌آید، کم یا زیاد، این نفع قمار است. آنی که کارخانه تولید ابزار قمار دارد، از فروشش سود می‌برد، آن مغازه‌داری، که ابزار را از کارخانه‌دار می‌خرد و می‌فروشد، بهره می‌برد، آنی هم که انگور و خرما و مواد دیگر را کیلویی پنج تومان، ده تومان، پانزده تومان، می‌خرد، تبدیل به شراب می‌کند، در شیشه می‌کند، نیم لیترش را می‌دهد صد تومان، دویست تومان، بهره می‌برد، اما پروردگار می‌فرماید ﴿وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^۱، گناه قمار و شراب، ضرر قمار و شراب، خیلی بیشتر از منفعتش است. و شما بندگان من، زیر بار آن منفعت کم، در مقابل زیان زیاد نروید. چون عاقلانه



نیست، که به خاطر یک سود اندک، یک ضرر سنگینی، بدنی روانی، خانوادگی، دنیایی و آخرتی بکنید. این حرف منصفانه‌ای است. منکر منفعت بعضی از شرور نیست، ولی می‌گوید این منفعتش در برابر زیانهایش، قابل توجه نیست، به درد نمی‌خورد. خلای را از شما پر نمی‌کند.

توصیه‌های سه گانه قرآن نسبت به خیرها

توصیه اول

و اما سه موضوعی که درباره خیر می‌گوید در قرآن، در یک آیه می‌فرماید ﴿فاستبقوا الخیرات﴾^۱، به نظر می‌آید، "استباق" یعنی پیشی گرفتن، با همدیگر، نسبت به هر خیری پیشی بگیرید، خودتان را جلو بیندازید، از آنهایی که کار خیر می‌کنند. اگر یک کسی، ده تا کامیون آجر برای یک مسجد می‌دهد، تو پانزده تا بده، اگر یک کسی آمده امسال می‌گوید، فاطمیه برسد من قبل از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، برای خشنودی صدیقه کبری علیها السلام، ده تا چهارمیه کامل می‌دهم. حالا لازم نیست جنس‌هایی را بخرم که صد میلیون بشود، همه را ایرانی می‌خرم، کامل هم می‌خرم، با پانزده میلیون تومان. او ده تا چهارمیه می‌دهد، شما بیست تا چهارمیه بده. او نمازش را فرادا می‌خواند، شما به جماعت بخوان. او چهار تا بچه پرحافظه عاشق درس را در مسجد و هیئت پیدا کرده، می‌خواهند ترک تحصیل کنند، چون پول دانشگاهشان را ندارند بدهند، می‌گوید شما بخوانید تا دکتری، من می‌دهم پولش را، دو تا مهندس متدین تحویل می‌دهد. دو تا دکتر متدین تحویل می‌دهد. بهشان هم می‌گوید دکتر شدن شما برای مسجد است. برای هیئت است. مردم را یادتان نرود. تاجر نشوید. یک جای بدن را پاره نکنید، بگویید هشتاد میلیون بده. تو با پول دین، با پول مسجد، با پول هیئت، دکترایت را گرفتی. او چهار تا به این نقطه رساند، تو هشت تا را برسان. ﴿فاستبقوا

الخیرات^۱، فکر کنید در یک شهری مانند کرمانشاه، که روزگاری مهد علم و عالم و دین و حال و دعا و راه حضرت ابی عبدالله^{علیه السلام} بوده، بین همه مردم، چه با پول کمی که متوسطها دارند، چه با پول فراوانی که ثروتمندان دارند، مسابقه خیر برقرار شود. چه خواهد شد؟ چه خوب است هر محلی، پنج شش تا دور همدیگر جمع شوند، و آن محل را برای مسابقه دادن در کارهای خیر، حرکت بدهند، تشویق کنند، بروند در خانه‌ها را بزنند، ده دقیقه با مردم حرف بزنند، صبح جمعه، یک صبحانه در مسجد بدهند، اهل محل را دعوت بکنند، تشویقشان بکنند به مسابقه کار خیر، از همدیگر پیشی گرفتن. بالاخره آنی که مسابقه را می‌برد، کاپ طلا را به او می‌دهند، آن هم در آخرت.

امیرالمومنین^{علیه السلام}، دنیا را مانند میدان تمرین معرفی می‌کند

در نهج البلاغه است، امیرالمومنین^{علیه السلام} می‌فرماید^۲، این، یکی از زیباترین جملات نهج البلاغه است. الا، "الا" یعنی آگاه باشید، هشیار باشید، بیدار باشید، بفهمید، «و ان الیوم المضممار»، این دنیایی که در آن زندگی می‌کنید، میدان تمرین است. "المضممار" میدان تمرین است، میدان تقویت کردن خود است، میدان ایجاد سلامتی برای ورود در مسابقه است، «و غدا السباق»، اما قیامت، میدان مسابقه است، «و السبقة الجنة»، کاپ مسابقه بهشت است. «و الغایة النار»، نهایت آنهایی که قدرت ندارند آنجا مسابقه بدهند برای رفتن به بهشت دوزخ است.

تمام آنهایی که در دنیا تمرین کردند و قوی شدند، تمرین عبادت و خدمت به خلق، تمام خیرها در این دو عنوان است. بهشان می‌گویند این کاپ مسابقه، بروید، مسابقه بدهید. هر کدامشان به اندازه برد قدرتشان، مسابقه را می‌برند، لذا بهشت، هشت مرحله است، هشت مرحله، به خاطر این است که مردم، در توان مسابقه، هشت تا صف هستند. و هر هشت تا

۱. بقره: ۱۴۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۸.

هم برنده هستند. برنده‌ترینها انبیاء علیهم‌السلام و ائمه طاهرين علیهم‌السلام اند، بعد صف دوم و سوم و چهارم، به هر شکلی که در روایات و آیات بیان شده. این یک موضوع برای خیر. حالا شما فکر بکنید، به نظر مبارکتان، این پیشنهاد، خودش خیری از جانب خدا به ما بندگان نیست؟ که من یک کاپ مسابقه، به نام جنات، هشت بهشت، قرار دادم، شما بیایید در دنیا تمرین کار خیر بکنید، تمرین بکنید.

خیرها تمرین برای مسابقه قیامت هستند، هر چند کوچک باشند

گاهی آدم در یک تمرینی می‌افتد، عجیب خدا بهش نگاه می‌کند، این را من در یک کتابی برای قرن بین ششم و هفتم خواندم. کتابی که هشتصد سال پیش نوشته شده. اینگونه به نظرم می‌آید که در "ابوالفتوح رازی" هم دیدم. که ده جلد است. یک روزی در مصر، برف سنگینی باریده بود، "ذوالنون" بیرون شهر کار داشت، می‌گوید برف خیلی سنگین بود، اما من چاره‌ای نداشتم، باید می‌رفتم. از دروازه شهر آمدم بیرون، یک مقدار دور شدم، یک کسی در محلمان بود، گبر بود، آتش پرست، زرتشتی، دیدم یک نصف گونی گندم ارزن، جو، هر چی بود گذاشته روی برفها، برفهای بیابان هم بیشتر از شهر بود، دست می‌کند در این گونی، دانه‌ها را درمی‌آورد، می‌پاشد روی برفها، شمال برف، جنوب برف، شرق برف، غرب برف، آمدم جلو، چی کار می‌کنی؟ گفت می‌بینی چی کار می‌کنم. خب برای چی این کار را می‌کنی؟ دیوانه‌ای؟ گفت نه، صبح زود از خواب بیدار شدم دیدم تا زانو برف آمده، یک گونی گندم و جو و ارزن، هر چی هست برداشتم، گفتم امروز زمین پیدا نیست، درختها هم زیر برفند، کلاغها، کبوترها، گنجشکها، دانه ندارند - این کتاب را ببندید - ممکن است بمیرند، آمدم دارم برای آنها می‌پاشم. بهش گفت بدبخت بیچاره، اعلام شده که خدا، از اهل تقوا عمل قبول می‌کند، تو گبر آتش پرست، حوصله داری آمدی کار به این سختی را می‌کنی؟ به من گفت، قطعاً قبول نمی‌کنند؟ گفتم آره، گفت نمی‌بینند؟ گفتم چرا می‌بینند، گفت بسه. قبول نکنند. می‌بیند که می‌گوید سال بعد داشتم طواف می‌کردم کنار کعبه، یک آدم باحال، با چشم گریان زد روی شانهام، برگشتم، گفت که آن کار را دیدند و



قبول کردند و ما را تا اینجا کشاندند. گاهی خیر، شاه کلید است، برای یک گبر، برای یک مسیحی، برای یک لائیک، برای یک بی‌دین. واقعا شاه کلید است. در رحمت ویژه پروردگار را باز می‌کند.

رسیدن به توانایی کافی برای مسابقه، نیاز به صبر و ثبات قدم در خیر دارد

ما اگر کم ظرفیتی نکنیم، مشکلاتی که از دیگران بهمان تحمیل می‌شود، خودمان اگر مشکل‌ساز نباشیم، اشکی را مظلومانه جاری نکنیم، دلی را نسوزانیم، مالی را نبریم، خودمان اهل شر نباشیم. خیر داشته باشیم، حالا دیگران به ما شر می‌زنند، یک بدی به ما می‌گویند، یا حرفمان را گوش نمی‌دهند، یا یک مشکلی می‌بریم پیششان، حل نمی‌کنند؛ اگر ما اینجا کم نیاوریم، بهترین زندگی را در عالم داریم، دنیاست، پر از حسود است، پر از مغرور است، پر از متکبر است، ما هم بین آنها داریم زندگی می‌کنیم حالا یک تلنگر هم به ما بزنند، مهم نیست، مهم این است من راهم را بدون دلسردی ادامه بدهم، برسیم به کاپ مسابقه، این یک موضوع در قرآن.

نمونه‌ای از دستگیری خیرها از انسان

یک عده اسیر شدند در یک جنگی، امام صادق علیه السلام می‌فرماید، آوردندشان مدینه، پیغمبر صلی الله علیه و آله، خیلی به اسیر اعتنا می‌کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله ما به عمرش تلخی نداشت، الا نسبت به کافران معاند. به اینها پیشنهاد کرد، مسلمان بشوید، آزاد بشوید. گفتند نه مسلمان نمی‌شویم، خوشمان نمی‌آید از اسلام. پس بیایید هر کدامتان سواد دارید، حرفه دارید، صنعتی هستید، به ده نفر از ما چیز یاد بدهید، آزاد بشوید. گفتند نه این کار را هم نمی‌کنیم. فرمود پس بایستید کار کنید پول بدهید، ضرری که به ما زدید در وارد کردن ما به جنگ، جبران بکنید، آزاد بشوید. گفتند نه، این کار را هم نمی‌کنیم. فرمود خب نگه داشتن شما ضرر است برای ما، فرمود بزنیدشان،



کشتند دانه دانه راه خودشان هم زیر بار کشتن رفتند، وگرنه پیغمبر ﷺ که این چند تا پیشنهاد را بهشان کرد. گفتند نه، رسیدند به یک جوانی، پیغمبر ﷺ فرمود، نکشید، بعدی را بزنید، تمام شد، جنازه‌ها را انداختند بیرون، جوان به پیغمبر ﷺ گفت، من هم که دینت را قبول نکردم، حرفه یاد دادن هم که قبول نکردم، فدیة دادن را هم که قبول نکردم، برای چی من را نکشتی؟ فرمود خدا نگذاشت. شاه کلید دست همه هست. اعمال باید کرد، باید انداخت به قفل.

نمونه‌ای از گرفتاری‌ها برای انسان

یک رفیق داشتم می‌گفت، یک کسی خیلی گرفتار بود، آمد پیش یکی که من می‌شناختم، پدرم هم بهش ارادت داشت، گفت قفل شده زندگی‌ام، گفت من می‌دانم چرا قفل شده، باز کردن قفل دست خودت است، گفت چیست؟ گفت با زن و بچه‌ها خوب تا نمی‌کنی، همشان از تو ناراضی هستند، برو روست را عوض کن، آدم باید دعاگو درست بکند، نه نفرین کن. آدم باید یک جوری زندگی کند، که خدا بگوید ﴿يَصِلْ عَلَيْكُمْ﴾^۱ درود می‌فرستم به شما، رحمت می‌دهم بهت، یک گونه‌ای آدم زندگی کند که تمام فرشتگان عرش و حول عرش طبق آیات هفتم هشتم نهم سوره مومن، کلشان دعا کنند، یک جوری زندگی کند، دعای همه انبیاء ﷺ و امامان ﷺ دنبال آدم باشد، چه گره‌ای دیگر می‌تواند باز نشود، بیشتر مردم بلد نیستند زندگی کردن را، دین یاد می‌دهد به مردم.

بازگشت به داستان قبل

گفت خدا نگذاشت، گفت مگر من کی هستم که خدای تو که قبولش ندارم نگذاشت من را بکشی؟ من که اصلاً قبولش ندارم، گفت نوبت تو که شد جبرئیل ﷺ به من نازل شد، فرشته واسطه بین من و خدای من، گفت آقا، خدا می‌گوید، این چند تا خصلت دارد،

۱. ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَةٌ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ / احزاب: ۴۳.



ظرفش نجس است، که وجود این است، کافر است، ولی آن خصلت‌ها خیلی بارزش است، یکی آدم شجاعی است، خدا از آدم ترسو خوشش نمی‌آید، یکی راستگو است، اصلاً حاضر نیست دروغ بگوید، یکی آدم با حیایی است، یکی نسبت به ناموسش، بسیار آدم با غیرتی است، زنش، دخترش، خواهرش، در کنار او محفوظ هستند، یکی هم یا رسول الله، آدم دست به جیبی است، یک تومان که گیرش می‌آید، با شش تا می‌خورد. فرمود آزادی. نگذاشتند من تو را بکشم، برو، گفت نمی‌روم، اول من را با این خدا آشتی بده، تا بعد بگویم. چون کارت دارم باز هم، مسلمان شد، گفت که یک دانه دعا با زبانت در حق من بکن، به پیغمبر ﷺ، فرمود هر دعائی می‌خواهی بگو، دعا کنم، گفت باز هم جنگ اتفاق می‌افتد؟ فرمود ممکن است، گفت در جنگ بعدی که خودت هم باشی، دعا کن من کنار تو شهید شوم. دین یک دفعه معرفت آدم را تا کجا می‌برد، یک دفعه این خیرها، آدم را چه انقلابی می‌دهد، چه حالی می‌دهد، پیغمبر ﷺ فرمود، «اللهم ارزقه شهادة فی سبیلک» خدایا شهید شدن خلوص داری را نصیب او کن. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند در جنگ بعد شهید شد. فکر کنم روایت در جلد شصت و نهم بحار باشد، بحار پیش من نبود، اما این متن را من یادداشت کرده بودم.

خب در هر کار خیری، مسابقه دارد، تا آن کاپی که برایتان گذاشتم، هشت بهشت، ببرید. چون بهشت‌ها را که من نمی‌خواهم، فرشتگانم، نمی‌خواهند اینها را برای شما قرار دادم.

توصیه دوم قرآن در مورد خیرها

اما موضوع دوم «تَعَاوُزَ عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۱، اگر در شهر، در محل، در اقوامتان، یک خیری در آنها هست، که نمی‌شود تنهایی انجام داد، دست به دست هم بدهید، این خیر را انجام بدهید «تَعَاوُزَ عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» اگر خودتان توانستید انجام بدهید انجام بدهید نه که همه با هم جمع شوید انجام بدهید. همه به هم کمک کنید.

۱. مائده: ۲.



نمونه ای از یک خیر

یک رفیق داشتم تهران، مُرد. غصه‌اش را خوردم. نوه‌اش را یک شب، مسجد گوهرشاد دم در ورودی حرم حضرت رضا علیه السلام دیدم، فکر می‌کردم با آن مغازه‌ای که او داشت، با آن خرید و فروشی که او داشت، یک منطقه وسیع تهران، مشتری مغازه‌اش بود، چون جنسش از همه بهتر بود، از همه هم ارزاتر بود، یعنی آدم طمعکاری نبود. خیلی فروش داشت، یعنی مغازه‌اش از ناوایی شلوغتر بود، فکر کردم خیلی ازش پول مانده. نوه‌اش را که دیدم، گفتم از بابابزرگت چقدر ثروت مانده؟ گفت یک خانه برای مادربزرگم، یک دانه مغازه برای ورثه، گفتم شصت سال در آن محل، بیشترین مشتری را داشت، پولها را چه کار کرد؟ گفت ما وقتی وصیتنامه‌اش را نشستیم باز کردیم، سه تا چهار تا پسر داشت، دو تا دختر، اول وصیت‌نامه، به پسرها و دخترها نوشته بود، "بسم الله الرحمن الرحیم، دخترانم! به خوب کسانی شوهر دادم، خانه دارند، ماشین دارند، زندگی دارند، درآمد دارند. پسرانم! خوب زندگی‌ای دارید همه، نیازی که به ارث من نداشتید، دنبال هیچ بانکی، هیچ دفترچه حسابی، نگردید، من از چهل سال پیش، یک امینی را برای خودم انتخاب کردم، که شماها نمی‌شناسید. بهش هم وصیت کردم، خودش را معرفی نکند، نمی‌دانید کیست، به وسیله آن امینم، نود قطعه زمین صد و بیست متری، صد و پنجاه متری خریدم، مصالح ریختم، ساختم، سند گرفتم به نام آن امین، نه به نام خودم، نود تا سند، فرش کردم، یخچال گذاشتم، کولر گذاشتم، چراغ گاز گذاشتم، اثاث تمام گذاشتم، به وسیله این امین هم، نود تا جوان را از خانواده‌های فقیر شناسایی کردم، خرج عروسیشان را هم دادم، بردمشان محضر، این خانه‌ها را هم به نامشان کردم. دنبال پولی از من نگردید. من همه را برداشتم و با خودم بردم. همه را. این کار خیر. تنها می‌توانم انجام بدهم، بدهم.

نمونه‌ای دیگر

یک رفیق دارم، خیلی آدم عجیبی است، من کشفش کردم، وگرنه قابل کشف کردن برای دیگری نبود، به رُخش هم تا حالا نیاوردم، اما فهمیدم، می‌گردد از دهات‌ها، شهر، جای



دیگر، هر مسجدی که موکت است، از بالا تا پایینش را فرش می‌فرستد، کل را فرش می‌کند. می‌رود سراغ یک مسجدی، اصلاً دربه در دنبال کار خیر است. آرامش ندارد. این هم یک موضوع، ﴿تعاونوا علی البر والتقوی﴾

یک نمونه از کار خیر علی رغم فقر و نداری

چقدر می‌شود کار کرد، چقدر. روز هشتم محرم، صبح از منبر آمدم پایین، دو سه سال پیش، آمدم در حیاط، خواستم بروم، دیدم دو سه تا از بر و بچه‌هایمان، جلوی یک خانمی را گرفتند می‌گویند نمی‌شود، گفت من یک کار واجبی دارم با ایشان، گفتند بنویس، گفت من بلد نیستم بنویسم، من گفتم رهایش بکنید بگذارید بیاید جلو - خدایا چه رفیقهایی داری - تمام کفش و چادرش سیصد هزار تومان نمی‌ارزید، کهنه، کفش پاره، حدود هفتاد سالش بود، یک پلاستیک داد به من، گفت مادر، تمام بدنم را هزینه کار کردم، سالهاست از پول کارگری این پول را پس انداز کردم، نزدیک رفتنم است، کل این پول آمده در این روزه، این را بگیر، عجب معرفتی هم داشت. گفت خرج قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام کن، من دو روز از روزه را در آن مجلس، فقط گریه می‌کردم، یعنی وقتی یاد ملاقات با این خانم می‌افتادم و شش میلیون محصول چهل سال، یک تومان یک تومان، دو زار دو زار، پنج تومان پنج تومان، عاشورا که تمام شد آمدم قم، گفتم سه هزار کتاب اهل بیت علیهم‌السلام که نهصد صفحه است، سه سال نوشتنش طول کشید برای من، از صد و چهل مدرک، این کتاب را من نظام دادم، تاریخ اهل بیت علیهم‌السلام نیست، کی به دنیا آمدند، کجا زندگی کردند، چند سال بودند، نه، شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام است، با عناوین مختلف، اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن، اهل بیت علیهم‌السلام و انبیاء علیهم‌السلام، اهل بیت علیهم‌السلام و جهان، اهل بیت علیهم‌السلام و عبادت، اهل بیت علیهم‌السلام و مردم اهل بیت علیهم‌السلام و اخلاق، اهل بیت علیهم‌السلام و ایمان، فکر کنم سیصد عنوان است، الان یادم نیست. گفتم این را به نیت آن خانم چاپ بکنید در طلبه‌های قم، باسوادها را بپرسید از دفاتر، که اهل منبر هستند اینها را بدهید به آنها، خودشان بعدا بچه‌هایشان از روی این کتاب منبر می‌روند، صوابش برای آن زن ﴿تعاونوا علی البر﴾ به خیر کمک بکنید.

اگر خود انسان برای آخرتش کاری نکند، ورثه دلسوز او نیستند

برادران! ثلثتان را کی می‌خواهید خرج خدا کنید؟ بچه‌هایمان که خرج نمی‌کنند، می‌کنند؟ من پنجاه سال است، یعنی از بیست سالگی، یا وصی بودم، یا ناظر وصیت، وصی بودم محضری، ناظر وصیت بودم محضری، خدایا می‌دانی که در این پنجاه سال، به تنها وصیتی که توانستم عمل بکنم، یک دانه بود، آن هم وصیت پدرم. بقیه را ورثه خوردند. به بسیاری از وارثان مردم گفتم، این سند محضری است، پدرتان هشتاد سال زحمت کشیده، گفتند این وصیتی که نوشته، دلیل بر این است که یا دیوانه بوده، یا عقلش کم شده بوده، یا پیر شده بوده، خرفت شده بوده، همین. برای چی می‌خواهید بگذارید پولهایتان را؟ برای کی می‌خواهید بگذارید؟ ممکن است بفرمایید بچه‌های ما نمازخوان هستند. روزه‌گیر هستند. خوبند. به خدا تمام آنهایی که ارثها را بالا کشیدند، هیئتی بودند، مسجدی بودند، روزه‌گیر بودند. یک دانه عرق‌خور نبود، هیچ بابای عرق‌خوری به من وصیت نکرده وصیت‌کنندگان همه ریش داشتند و اهل گریه بودند و سینه، ولی بچه‌هایشان همه را به باد دادند. این هم یک موضوع.

آماده‌سازی برای توصیه سوم

چقدر زیباست، جمع بشوید با هم کمک بکنید به خیر. موضوع سوم در آیه‌ای نزدیک آخرهای آیه حج است که با یکی دو سه تا موضوع دیگر کنار هم گذاشته. ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرِ﴾^۱ یکیش است، بر شما بندگانم انجام هر کار خیری لازم است. تا فردا شب اگر زنده بودم، ببینیم پروردگار عالم در این آیه چه مسائل خیری را مطرح کرده.



جلسه هشتم

سه توصیه ای که خداوند در قرآن،

نسبت به خیرها کرده است

خداوند مهربان، خیر را، و هر کار درستی را، هر روش و عمل با منفعتی را، در قرآن مجید، در سه مرحله مطرح فرموده. توضیح دو قسمتش را در جلسه قبل شنیدید. ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾^۱ نسبت به هر کار خیری، هر کار درست و مثبتی، از یکدیگر پیشی بگیرید. در این مسابقه عظیم، برای به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت، شرکت کنید. کُند نباشید. سُست نباشید. در بخش دوم می‌فرماید ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۲ بعضی از کارهای خیر است، که شما نمی‌توانید به تنهایی انجام دهید. اینجا به همگان خطاب می‌کند، با هم کمک بدهید. یکدیگر را پشتیبانی بکنید. یاری بدهید، که کار خیری، که جز با شرکت جمعی تحقق پیدا نمی‌کند، به پا شود.

توصیه سوم

در بخش سوم، امر می‌کند به انجام کار خیر. یعنی بر عهده بندگانش، لازم می‌کند. خب می‌دانید پیگیری فرمان خداوند، واجب است. ترکش، چون بی‌احترامی به حضرت حق است، و پشت کردن به اوست، و رویگردانی از اوست، و بی‌توجهی به منزلت و قدر و ارزش اوست،

۱. بقره: ۴۸.

۲. مائده: ۲.



کیفر دارد. جریمه دارد. آیه‌ای که امر به خیر می‌کند، در سوره مبارکه حج است. و یک نکته خیلی جالبی هم در پایان آیه بیان می‌کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَزِكُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ﴾^۱، ای بندگان مومن من، رکوع و سجود کنید. البته رکوع و سجود در آیه، کنایه از نماز است.

تأثیر بزرگِ عمل به این توصیه قرآن

این نمازی که مقرر کرده، طبق یک آیه در سوره مبارکه عنکبوت^۲ باید یک نمازی باشد، که انسان را از فحشاء و منکرات، یعنی گناهان باطنی و گناهان ظاهری باز بدارد. در آن آیه نمی‌گوید، نماز بخوانید تا من شما را از گناهان پنهان و آشکار باز بدارم، این بازداشتن از گناهان آشکار و پنهان را، در عهده خود نماز گذاشته. خوب این چه نمازی است که قدرت و توان دارد انسان را از همه گناهان ظاهر و باطن باز بدارد؟ این نماز، نمازی است که شرائط ویژه‌اش رعایت شود. من می‌خواهم دو رکعت، نماز درست حقیقی جدی صبح بخوانم. می‌خواهم هشت رکعت واقعی جدی درست ظهر بخوانم. می‌خواهم هفت رکعت نماز واقعی درست جدی مغرب و عشاء بخوانم. چه کار باید بکنم که این نماز درست از آب درآید؟ یک مقدماتی را باید رعایت کنم. مهمترینش مباح بودن آنچه که با نماز سروکار پیدا می‌کند است. چه چیزی با نماز من سروکار پیدا می‌کند؟ چیزهایی که من بدون آن نمی‌توانم نماز بخوانم، یکی زمین است. من روی هوا که نمی‌توانم نماز بخوانم. من ضرورتاً نمازم را باید روی زمین بخوانم. این زمینی که من باید رویش نماز بخوانم، یا خانه‌ام است، یا مغازه‌ام است، یا انبارم است، یا کارخانه‌ام است، یا باغم است، یا ویلایم است - البته قرآن مجید می‌گوید، آنی که می‌خواهد نماز بخواند. آنی که نماز را قبول ندارد، یا قبول دارد، خوشش نمی‌آید بخواند، دیگر این مسائل با او سروکاری پیدا نمی‌کند.

۱. حج: ۷۷.

۲. ﴿أَقُلْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَذَكَرَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾

عنکبوت: ۴۵.



چون بهش هم نمی‌شود چیزی گفت. نمی‌خواهد بخواند که بهش بگوییم - آنی که می‌خواهد بخواند، این زمین‌هایی که اسم برده شد، زمین خانه، مغازه، ویلا، باغ، کارخانه، انبار، باید دیناری از مال حرام خریده نشده باشد. خب آنی که می‌خواهد روی چنین زمینی نماز بخواند - اینجا به بعدش خوشمزه است - نمی‌تواند رشوه بگیرد، چون نماز جلویش را می‌گیرد، بازش می‌دارد. آنی که قصد دارد نماز بخواند، نمی‌تواند روز روشن، از بیت المال، از اداره، از وزارتخانه، اختلاس بکند. یعنی دزدی بکند. چون می‌خواهد نماز بخواند. نمی‌تواند برود زمینی را غصب بکند، نمی‌تواند از پول دزدی این زمین را داشته باشد. نمی‌تواند از پول حرام فروشی، این زمین را داشته باشد. پس یک نمازگزار واقعی، هیچ دینی به احدی در مملکت ندارد. یعنی کل هفتاد و پنج میلیون، در مسئله مالی از دستش در امانند و راحتند. این یک شرط نماز است. شرط مقدماتی.

نمونه‌ای از این تاثیر بزرگ

یک کسی می‌خواست برود مکه واجب - این هم از روایات ناب شیعه است که نمونه‌اش را کتابهای غیر شیعه ندارد، از آن روایاتی است که طلای بیست و چهار عیار است - آمد خدمت امام صادق علیه السلام، گفت آقا دارم می‌روم مکه واجب، که مثلاً بگویند ما را دعا کنید، آمدیم خداحافظی کنیم. امام علیه السلام فرمودند مالت پاک است؟ چون عمل واجب می‌خواهد انجام بدهد. چون می‌خواهد برود، دو سه بار، دو رکعت نماز واجب عمره تمتع، حج تمتع، و طواف نساء را بخواند، این برای نمازش. دو بار می‌خواهد طواف واجب بکند، دو بار می‌خواهد سعی صفا و مروه واجب را به جا بیاورد. یک بار می‌خواهد عرفات واجب را انجام بدهد. یک بار می‌خواهد واجبات مشعر را انجام دهد. یه بار هم می‌خواهد واجبات منا را انجام دهد. خب بیشترش را هم با احرام می‌خواهد انجام بدهد. غیر از حج تمتع و طواف نسا، اگر بر حوله احرام، به اندازه یک ارزن، نصف ارزن، یک چهارم ارزن، یک دهم ارزن، از مال حرام باشد، کل حج باطل است. وقتی برمی‌گردد ایران، مُحرم است، و انجام حق زناشویی با زنش حرام است. نه اینکه عقد می‌بُرد، نه، زنش زنش است. ولی دوتایی باید از هم جدا باشند در خانه،



با هم رفیق باشند، زندگی بکنند، تا دوباره برود مکه، حج صحیح انجام بدهد و برگردد. پروردگار می خواهد با یک نماز، و با حج، تمام مردم کشور، از شر مالی انسان در امان باشد. به امام صادق علیه السلام گفت بله من پولم پول پاکی است. اما یابن الرسول صلی الله علیه و آله - آخر بعضی از مردم، خوششان می آید برای کار ناروا و غلط و خلافشان، به یک شکلی مجوز بگیرند از پیغمبر صلی الله علیه و آله، امام علیه السلام، مرجع تقلید - اما یابن الرسول صلی الله علیه و آله من در این مدینه به یک نفر بدهی دارم، دین ندارد، با شما هم خیلی مخالف است، یعنی شما خانواده عصمت و طهارت، برای هیچ گناهی هم عذاب و جریمه قائل نیست، - مثلاً مثل بعضی ها می گوید، خدا ارحم الراحمین است، ما دو میلیون گناه هم بکنیم، چه لذتی می برد من را ببرد جهنم؟ این را می گویند؛ جهنم که برای خدا نیست، قرآن می گوید جهنم، معمارش خود مردم هستند، به خدا چه؟ خدا ارحم الراحمین هست؟ بله. اما جهنمی که من در دنیا برای خودم ساختم و ملکم است، خدا ظالم نیست که من را از ملکم جدا کند، خدا مال مردم خور نیست. می گوید جهنم برای خودت است، برای تو. به خدا چه؟ - خب حالا یک مقدار بدهی که به یک آدم بی دین لا ابالی پست گناهکار مخالف با شما دارم، چه عیبی دارد بهش ندهم؟ - این روش شیعه است، فرهنگ تشیع است - حضرت فرمودند، اگر بدهی اش را بدهی، با پول باقیمانده می توانی بروی مکه و برگردی؟ گفت نه. فرمود برای چه داری می روی مکه؟ به اجازه کی؟ با مال کی؟ این مکه رفتن تو که شرعی نیست. بعد هم با این پول، حاجی نمی شوی. بلند شو برو پول مردم را برگردان. مکه، کربلا، پول مردم را بده. حرامهای مالی را از مالت بیرون کن. به صاحبانش برگردان.

نمونه ای دیگر که اگر گناه حذف بشود چه تاثیری بر جامعه می گذارد

یک حرام خوری که همه چیزش حرام بود، آمد پیش امام صادق علیه السلام - فیض کاشانی نقل می کند - گفت یابن الرسول صلی الله علیه و آله، بیدار شدم، دیدم کل آخرتم را خراب کردم، می خواهم توبه کنم، چی کار کنم؟ امام علیه السلام ازش اقرار گرفت، فرمود به من قول می دهی راهنمایی من را عمل بکنی؟ سرش را انداخت پایین، یک خرده فکر کرد، گفت قول می دهم، فرمود قول



می‌دهی؟ کل آنچه که مال مردم است، بتر به مردم برگردان، بیت‌المالی‌اش را هم به بیت‌المال برگردان، گفت قول دادم. امام علیه‌السلام هم هیچی را استثنا نکرد. نگفت حالا خانه‌ات برای خودت. من امام هستم، به تو اجازه می‌دهم. یا مغازه‌ات برای کاسبی‌ات، برای خودت، بقیه را برگردان. آمد در شهر خودشان، همه را برگرداند، لباسهای رویش را هم برگرداند. چون گفت کلش حرام است. راست هم می‌گفت. یک شغلی داشت که کل مالش حرام بود. ماند یک پیرهن و یک زیرشلواری. آن هم آمد پیش یکی از یاران خوب امام صادق علیه‌السلام، گفت این دو تا پارچه را می‌بینی تن من است و به پای من است؟ سنگینی می‌کند به من. - اما وقتی آدم دین ندارد، هیچی برایش سنگین نیست. وقتی دیندار می‌شود، یک پیرهن و زیرشلواری حرام هم، وزن پیدا می‌کند. آدم را اذیت می‌کند. - گفت یک دست لباس به ما می‌دهی؟ گفت بله.

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ﴾، دست افتاده را بگیرید، گاهی بین ما یک توبه‌کار اینجوری پیدا میشود. خب باید دستش را گرفت. چطوری؟ وقتی همه اموال و مغازه و خانه را برگرداند، ما طبق ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ وظیفه داریم جمع شویم، یک نفره نمی‌توانیم یک خانه بدهیم، یک مغازه بدهیم، یک سرمایه بدهیم. نه این که بگوییم داری می‌روی بهشت؟ به سلامت. هر کسی بگوید به من چه ظالم است، ظالم به آیات قرآن است.

لباس برایش آوردند، گفتند جا بهت بدهیم؟ گفت جا نمی‌خواهم، یک محلی را پیدا کردم، برای هیچ کس نیست. خرابه است، دلم می‌خواهد آنجا زندگی کنم. بعد از چند روز هم، که صبحانه و نهار و شامش را می‌دادند، می‌آمدند سر بهش می‌زدند، میپرسیدند کاری نداری؟ چیزی نمی‌خواهی؟ مریض شد، گفتند طیب برایت بیاوریم؟ گفت نه، دارم می‌روم، و رفت. این یک گوشه شرط نماز درست است. که من نسبت به زمینی که رویش می‌خواهم نماز بخوانم، به احدی بدهکار نباشم. عین این جریانی که برای زمین گفتیم - تکرار نکنم - بر فرش هم هست، برای پیراهن هم هست، برای کت و شلوارم هم هست، برای کلاه هم هست، برای عبا و قبا هم هست، برای آب وضو و خاک تیمم هم هست. یعنی نسبت به کل اینها، من باید به ناحق، مدیون به هفتاد میلیون مردم کشورم نباشم. یعنی هفتاد میلیون نفر، از دست من یک نفر، باید راحت باشند و در امنیت.

دستور به حلال خوری و تاثیر عمیق آن

می‌رسد به شکم، اعلام کردم - چی کار کنیم؟ چاره‌ای نداریم، با کی دعوا کنیم؟ یقه کی را بگیریم؟ - اعلام کردم - خدا آزاد است، برای اعلام هر قراردادی، اجبار ندارد، آزاد است - اعلام کردم اگر یک لقمه حرام - آئی که علم به حرمتش دارم، یک وقت ده تا مهمانی دعوت می‌کنند، علمی به حرام بودن لقمه مردم ندارم. وظیفه‌ای هم ندارم بگویم داری من را دعوت می‌کنی، خمس مالت را می‌دهی؟ هیچ وظیفه‌ای ندارم. نمی‌توانم هم در ذهنم بهش تهمت بزنم که این، قیافه‌اش نشان می‌دهد خمس نمی‌دهد. قیافه هیچی را نشان نمی‌دهد. قیافه نشان می‌دهد که من یک انسان هستم. کجای قیافه نشان می‌دهد که من خمس نمی‌دهم؟ - علم داشته باشم، یقین داشته باشم این لقمه حرام است - حالا یا خودم به دست آوردم، یا یک جای دیگر می‌خواهم بروم بخورم - من خدا اعلام کردم، تا زمانی که آثار این لقمه حرام، در بدن بنده‌ام است، به نمازش اعتنایی نمی‌کنم. نمی‌خواهم این نمازی را که با لقمه حرام نجس شده، نمی‌خواهم. نمی‌توانم هم نخوانم، من باید بخوانم، هم در قیامت بگویند نمازهایی که خواندی قبول نمی‌کنیم.

آسان بودن عمل به توصیه‌های دین، علی‌رغم تاثیر عمیق آن‌ها

نمی‌دانم چرا بعضی‌ها خودشان را پیش خدا و آخرت خراب می‌کنند؟ برای چه؟ چقدر خوب است آدم با خدا خوش باشد، و دائم هم مورد قبول خدا باشد، و به آخرتش هم لطمه نزند. هزینه‌ای ندارد، کاری ندارد. به نظر شما اینجور زندگی کردن مشکل است؟ من پانزده تا سخنرانی دارم، ده تا در مشهد بوده، پنج تا در شیراز، راجع به اینکه، هیچ دینی در این عالم، آسانتر از اسلام نیست. ثابت هم کردم. پانزده ساعت کم نبوده. که به موسسه قم گفتم، تبدیل به یک رساله بکنند سریع، و پخش شود. به عنوان "اسلام دین آسان" اگر شما در قوانین اسلام، یک قانون پیچیده، مشکل، مبهم و اینکه بار داشته باشد، برای ما پیدا کردید بیاورید. این نماز به این با عظمتی، که کار انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام و اولیاء بوده، صبح با یک نصف لیوان آب، می‌شود وضو گرفت. من همین امروز صبح، برای نماز اول اذان، که می‌خواستم نماز



بخوانم، دیدم نیازی نیست حالا در اتاق را باز کنم، بروم روشویی، یک شیشه آب بغلم بود، یک لیوان هم در اتاق بود، در یک سوم این لیوان، آب ریختم، وضو گرفتم. این دین مشکل است؟ سه دقیقه هم دو تا حمد و سوره است و هر رکعتی یک رکوع، هر رکعتی دو تا سجده، سه دقیقه، چهار دقیقه، نماز را خواندم. حالا شما هم نماز می‌خوانید، حتی بغل جانماز، اگر خوابتان می‌آید، متکا را بگذار بغل مهر و بگیر بخواب. نهی نکرده خدا. یک کسی به حضرت رضاع علیه السلام گفت، من فردا آفتاب بزنم، می‌خواهم بیایم خدمتتان، فرمود من بعد از کارهای سحر و نماز صبح و تعقیباتم، می‌خواهم. تشریف نیاورید. مزاحم من نشوید. یک ساعت بعد از آفتاب بیایید. این دین که خیلی آسان است. سر سال به بنده‌اش می‌گوید، مخارج یک سالت را تامین کردی چقدر اضافه داری؟ ده میلیون. می‌گوید هشت میلیون هم برای خودت. نمی‌خواهم، دو میلیون را برای دین بده. این سخت است؟ که من میلیاردی، میلیونی، از خدا روزی و رزق دریافت بکنم، بعد بگویم از ده تومان، دو تومانش را به خودم بده، برای دینم، این خیلی سخت است؟ گرفتنش خیلی خوشحال‌کننده و آسان است. اما یک پنجم باقیمانده سود، کوه دماوند است روی دوش من که نمی‌توانم بدهم؟ چطور یک هتل برای عروسی دخترم و پسر می‌گیرم، اول می‌گوید صد و پنجاه میلیون، هفتاد میلیون پیش پرداختش می‌شود، هفتاد میلیون هم شب عروسی که تمام شد بده، می‌گویم چشم، آقا نوکرتان هستم، خیلی هم ممنونم. نوبت خدا که می‌شود، سخت است پول به خدا دادن؟

آیا ما نمازِ کامل و درست می‌خوانیم؟

خب این نماز است که در سوره عنکبوت می‌گوید «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۱، نماز درست، صحیح، شما را از افتادن در فحشاء و منکرات نگه می‌دارد. اگر بخوانید نماز درست بخوانید، نگه می‌دارد. سه چهار تا دوست داشتیم، از من که سنشان کمتر بود، سی و هفت هشت سال پیش، به من گفتند بیا با ماشین برویم مشهد. گفتیم برویم. امل و بابل و ساری و گرگان و رد کردیم، رسیدیم به یک شهری، که آن زمان اسمش "شاه پسند" بود، حالا "اسلامشهر" است.

۱. عنکبوت: ۴۵.

اول اذان بود. گفتم برویم نماز بخوانیم؟ یا برویم نهار بعد نماز؟ هر جوری شما دلتان می‌خواهد. پیغمبر ﷺ می‌فرماید، در سفرها، در امور طبیعی و معمولی، به دل رفقایان راه بیابید، سخت بهشان نگیرید، اوقات تلخی نکنید، بگذارید کنار شما خوش باشند. اسلام دین محبت است، دین عشق است، دین رحمت است، دین آسان است، دین رفاقت است. دین عربده‌جویی و چماق‌کشی نیست، دین اسیدپاشی نیست، اینها همه دین ابله‌سیان است.

گفتند نه برویم نماز. خب نمازهای ما شکسته بود، وقتی وارد نمازی که کنج میدان اسلامشهر بود شدیم، نماز جماعت تمام شده بود، مردم داشتند پراکنده می‌شدند. هر کدام از ما یک طرف ایستادیم، گفتم چون امام جماعت نشسته، ما دیگر نماز جماعت جدید تشکیل ندهیم، خوب نیست. فرادی بخوانیم، احترام مردم را رعایت کنیم. هر کدام رفتند یک گوشه، من هم یک گوشه مسجد، نمازم را خواندم. دو تا دو رکعت. تکیه دادم به دیوار، نمی‌دانم در کرمانشاه هم بود، تهران هم بود، اصفهان هم بود، باربرهای گذشته بازار، حمال‌ها - حمال، کلمه عربی است، یعنی کسی که توانمند برای بردن شیء سنگین است، اسم بدی نیست - یک حمالی بود، بیست سال تمام روزهای دهه عاشورا، می‌آمد پای منبر من. من فقط در آن سه چهار هزار جمعیت، چشمم به این حمال بود، وقتی می‌آمد، جلو همه من خم می‌شدم دستش را می‌بوسیدم. دوستش داشتم. نور بود. اخلاق بود. حال بود. در طول سال هم از حمالی‌اش پس اندازی می‌کرد، می‌آورد می‌داد به من، می‌گفت این خرج سید الشهداء ﷺ است. بهش می‌گفتم این مجلس تامین است. می‌گفت رد نکن. می‌گفتم چشم بده.

دیدم یک حمالی، با این کوله پشتی‌های فرشی، - یادتان است که؟ می‌انداختند روی شانه‌شان، می‌آمد روی پشتشان، یک مقدار سرازیری داشت - آمد، حدود هفتاد سالش بود، کوله پشتی را گذاشت بغلش، گفت الله اکبر. من که خب روایات نماز و آیات نماز را دیده

۱. «رَوَى سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيُّ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ إِذَا سَافَرْتَ مَعَ قَوْمٍ... وَ إِذَا رَأَيْتَ أَصْحَابَكَ يَمْشُونَ فَاَمْشِ مَعَهُمْ وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ يَعْمَلُونَ فَاَعْمَلْ مَعَهُمْ وَ إِذَا تَصَدَّقُوا وَ أَعْطُوا قَرْضًا فَاَعْطِ مَعَهُمْ وَ اسْمَعْ لِمَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ سِتًّا وَ إِذَا أَمْرُوكَ بِأَمْرٍ وَ سَأَلُوكَ شَيْئًا فَقُلْ نَعَمْ وَ لَا تَقُلْ لَا فَإِنَّ لَا عِيَّ وَ لَوْ...» / من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۹۶.



بودم، و نمازهای نیمه شب بعضی از رفقایم را دیده بودم، که فکر نمی‌کردم تا پایان نماز شبشان، جان به در ببرند. در ذهنم خیلی نمازها بود، نماز آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه را دیده بودم، نماز فردای را ندیده بودم، ولی خادمش می‌گفت، موقع نماز فردای، در اتاق را می‌بست، هیچ کس نمی‌رفت در اتاق، تمام که می‌شد، در را باز می‌کرد، من می‌رفتم، جلوی پیراهنش از گریه خیس بود. در نماز ظهرش، عصرش، خیلی نمازها را من دیده بودم. این گفت الله اکبر، اصلاً همه وجود من را الله اکبرش گرفت، انگار داشت در الله اکبر می‌گفت احرام - نماز یکی از بهترین خیرهایی است که قرآن دستور داده، که با بحثمان هم پیوند دارد، قبل از نماز در بلندگوها در رادیو و تلویزیون، می‌گویند «حی علی خیر العمل»، «و افعلوا الخیر و الركعوا و اسجدوا» خدایا تو چقدر خوب هستی. چه پیشنهادهایی به ما دادی. - گفت الله اکبر، انگار همه وجودش داشت می‌گفت

احرام گرفته‌ام به کویت لیبیک زنان به جستجوییت^۱

از این دو گوشه چشمش، اینقدر زیبا اشک گرفت، قرآن می‌گوید «وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»^۲، چشمهایشان از معرفتی که به حق دارند، لبریز از اشک است. «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» این یکی از آیات زیبای قرآن است، «وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ».

حالا از بعد از الله اکبر چه سفری می‌کرد این حمال، قابل بیان نیست، رسید به سلامها، «السلام علینا»، «علینا» یعنی، من الان که دارم سلام می‌دهم، تنها نیستم، من هستم با کل فرشتگان علیهم السلام، با کل انبیاء علیهم السلام، با همه امامان علیهم السلام، با همه اولیا، «علینا»، ما، نه «علی»، یعنی من در نماز که وارد شدم، به کل وصل شدم. «و علی عباد الله الصالحین» وقتی گفت، «السلام علیک ایها النبی» خدا شاهد است، من حس کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله را در مقابلش دارد می‌بیند. یک جووری نگاه می‌کرد! یک جووری اشکش می‌غلتید! «السلام علیک ایها النبی»، «علیه» نه، «علیک» کاف، کاف خطاب است، در «علیه»، هاء، برای غائب است، «علیه»

۱. نظامی، خمسه، لیلی و مجنون.

۲. مائده: ۸۳.

یعنی سلام بر او، که نمی‌بینم. اما «السلام علیکم» یعنی سلام بر تویی که دارم می‌بینم. «السلام علیکم» یعنی کل فرشتگان و انبیاء و اولیا و ارواح طیبه و رحمت الله و برکاته. من که داشتم دیوانه می‌شدم، نمی‌توانستم از جا بلند شوم، علتش هم این است که گرفتار یک رنج شدید شدم، که خب، ما کی نماز خواندیم؟ کی نماز خواندیم؟

آثار نماز درست خواندن در جامعه

آیه شریفه ﴿وَارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾ کنایه از نماز است. این نماز ببینید چه امنیتی به کل مردم کشور، از دست نمازگزار می‌دهد. اگر اینگونه نماز، که حالا ممکن است در صدا و سیمای کشوری پخش بشود، انجام بگیرد، کشور ما با این نماز درست، چه خواهد شد؟ چک‌های برگشتی، سفته‌های برگشتی، مالهای ربوده شده، اختلاسها، غارتها، دزدی‌ها، کم فروشی‌ها، اگر بنا باشد همه نماز بخوانند، چه خواهد شد؟ زندانها چه می‌شود؟ اگر بنا بشود، همه زندانیها نماز درست بخوانند، با یک نماز، خدا می‌خواهد یک مملکت را در امنیت نگه دارد. مال مردم را در امان نگه دارد. جان مردم را در امان نگه دارد. ناموس مردم را در امان نگه دارد. «تنهی عن الفحشاء و المنکر» این نماز است.

نمونه یک نماز کامل در روز عاشورا

من ذهنم می‌دانید کجاست؟ هی می‌گویم این نماز؟ در بیابانی است، که هجده تا گرسنه و تشنه و داغ‌دیده می‌خواهند نماز ظهرشان را، با جماعت بخوانند. الله اکبر، دارند تیر می‌زنند، نیزه می‌زنند، شمشیر پرت می‌کنند، اینها انگار نه انگار. می‌خواهند نمازشان را با جماعت، روبروی سی هزار گرگ بخوانند، آن دیگر چه نمازی است؟

امام حسین و اصحابشان علیهم‌السلام، علت خلقت و برتری انسان نسبت به باقی مخلوقات

به خدا فکر نمی‌کردم مدرک دینی دارد، فکر می‌کردم این من درآوردی خودم است، یک من درآوردی درست، صحیح، یقین هم داشتم به این حرف من درآوردی خودم. می‌گفتم



حالا در قرآن که نیست، در روایات هم نیست، ولی حرف خیلی خوبی است. قشنگ است. مردم پسند است. و آن این بود که گفتیم، وقتی خبر به کل فرشتگان داد، من می‌خواهم روی زمین یک نایب مناب بسازم، ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، زمین ملائکه می‌دانستند چون کل حیوانات را می‌دیدند مرکز تضاد و دعوا و به هم پریدن و جنگ و کل حیوانات را می‌دیدند که در نزاع گاز می‌گیرند، لگد می‌زنند، شکم پاره می‌کنند، به خاطر این نه به عنوان اعتراض نه، روی آگاهیشان به وضع زمین و چهارچوب مادی‌گری خیلی با ادب به پروردگار گفتند ﴿الْوَالِدَاتُ يُغْضِبْنَ فِئْتَهُنَّ لَمَّا عَلِمْنَ أَنَّ مَن يَخْلُقُنَّهُنَّ لَرُدَّهُنَّ إِلَىٰ الْبُطْنِ وَهِنَّ ضَالَّاتٌ مُضِلَّاتٌ﴾، می‌خواهی موجودی را خلق بکنی که روی این زمین فساد بکند، فساد یعنی چی؟ یعنی انحراف پیدا کند و نافرمان شود. می‌خواهی یک مشت منحرف و نافرمان بریزی روی زمین و یسفک الدماء شکم‌های همدیگر را پاره کنند، چاقو بکشند خنجر بکشند، خون بریزند.

خداوند فرمود ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾، آنی که من می‌دانم، شما اصلا نمی‌دانید، ولی این جانشین را می‌سازم. من فکر می‌کردم این حرف، ذهن من سازنده‌اش بوده، روی یک منبر هم گفتم، امسال داشتم روایات را بررسی می‌کردم برای دهه عاشورا، به این روایت رسیدم که خداوند، بعد از آفرینش انسانها روی کره زمین و خونریزی و قتل و به هم پریدن و نزاع، هیچی به ملائکه نگفت، که بگوید حرفتان درست بود و من هم می‌دانستم، اما دلم خواست خلق بکنم. نگفت، نگفت، نگفت، تا ساعت چهار بعدازظهر عاشورا. به ملائکه گفت، این قطعه زمین، با این هفتاد و دو تا بدن قطعه قطعه و گودال را نگاه بکنید، این سرّی است که پیش من بود و شما نمی‌دانستید. می‌ارزید من میلیون‌ها نفر را خلق بکنم، به هم بپرند، مال همدیگر را بخورند، شکم پاره بکنند، ولی حسین علیه السلام را خلق کنم، می‌ارزید ولی قمر بنی هاشم علیه السلام را خلق بکنم، ولی علی اکبر علیه السلام را می‌ارزید، می‌ارزید امام حسین علیه السلام با این هفتاد و دو تا، بیاید کشته شود، یک "خر" توبه کند، می‌ارزید. که یک نفر بیاید آدم شود. می‌ارزید.

۱. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ / بقره: ۳۰.

اگر حادثه کربلا، غیر از توبه "خُر" سودی نداشت، کافی بود. اینقدر توبه و انقلاب حال ارزش دارد.

جمع بندی

این نماز است. ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ یعنی این نماز را انجام بدهید، چون آیه بعد از ﴿وَارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾ می گوید ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ یعنی این رکوع و سجود را که کنایه از نماز است، با حفظ شرایطش انجام بدهید.

خیلی اگر پولدارها دلشان بخواهد خیر انجام بدهند، خود ما اینقدر کار خیر عظیم جریاندار، که تا آمدن امام زمان عجل الله فرجه جاری باشد سراغ داریم، ولی کم می آیند سراغ ما، حیف، بخل می کنند، آنوقت قرآن در سوره آل عمران آیه صد و هشتاد^۱ می گوید، تمام پولهایی که باید هزینه می کردند و نکردند، تبدیل به گردنبنند آتشی می کنم، می اندازم گردن خودشان، می گویم این مال تو است، برای خودتان، من نمی خواهم.

خدایا می دانی، اصلاً دلم نمی خواهد در منبرهایم، در سخنرانی هایم، بندگان را غصه دار کنم. این در اختیار من نیست، خب من یک مطالبی را از قرآن، از روایات، گفته می شود، یک خرده کسل می شوند، غصه دار می شوند، ولی این غصه، مایه انقلاب است. خوب است، همین حزن، همین اندوه، همین تاسف بر گذشته، بسیار بالرشش است. بسیار. حرف ناتمام ماند. یک شب دیگر مانده، ببینیم اگر زنده بودیم، فردا شب خدا ما را در این بحث، به چه مطالبی راهنمایی می کند. مطالب یادداشت شده است، همه نوشته شده است، به عنوان شهر هم من نوشتم، مثل شهرهای دیگر، نوشتم روی ورقه هایم، کرمانشاه دهه اول صفر سال نود و سه، یعنی خیلی مطالب درباره خیر و شر گسترده است، بخشی از آنهایی که علاقه داشتیم بگویم، فرصت اجازه نداد.

۱. ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

